

[Afghanistan Digital Library](#)

adl0113

<http://hdl.handle.net/2333.1/pc866t7s>

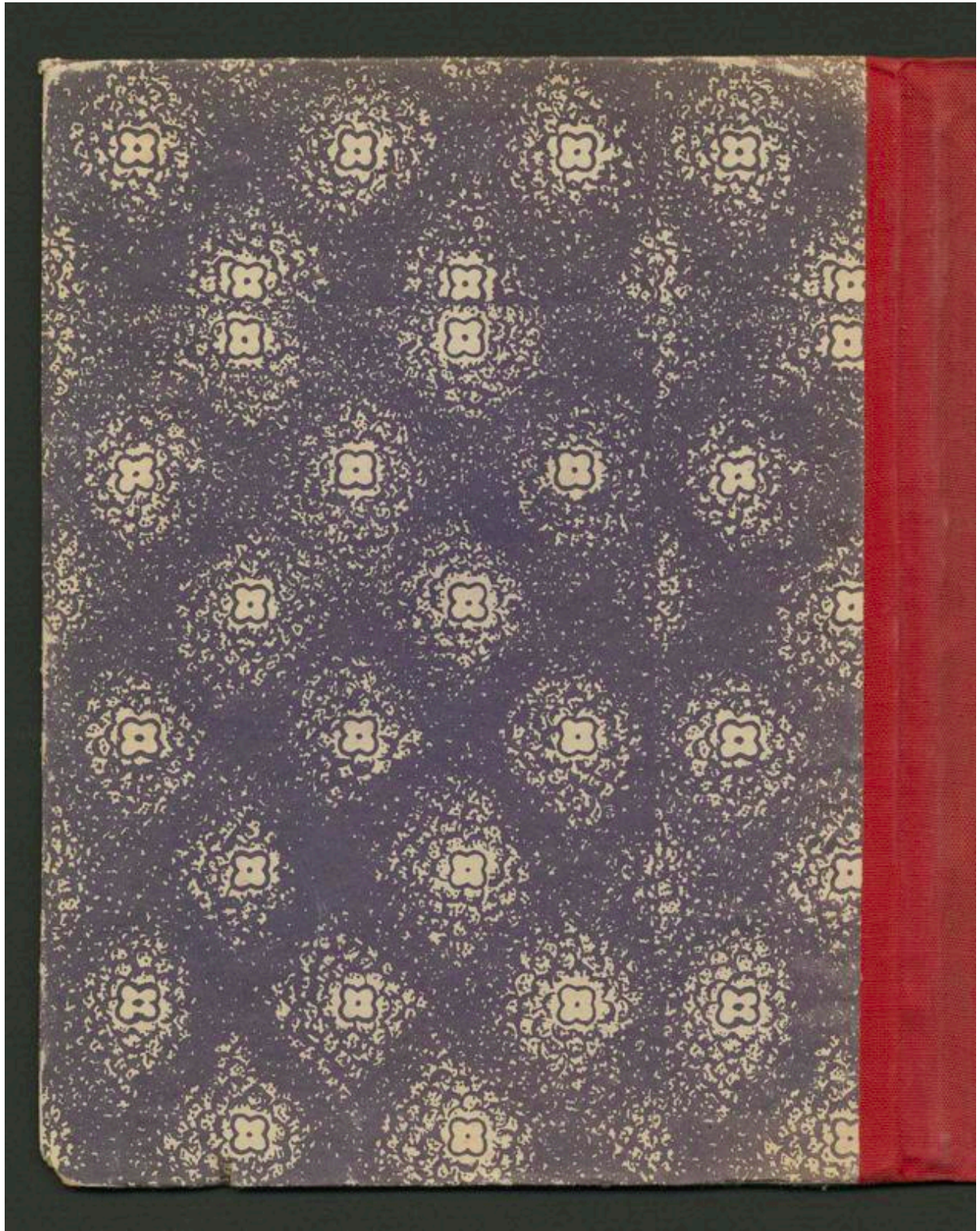


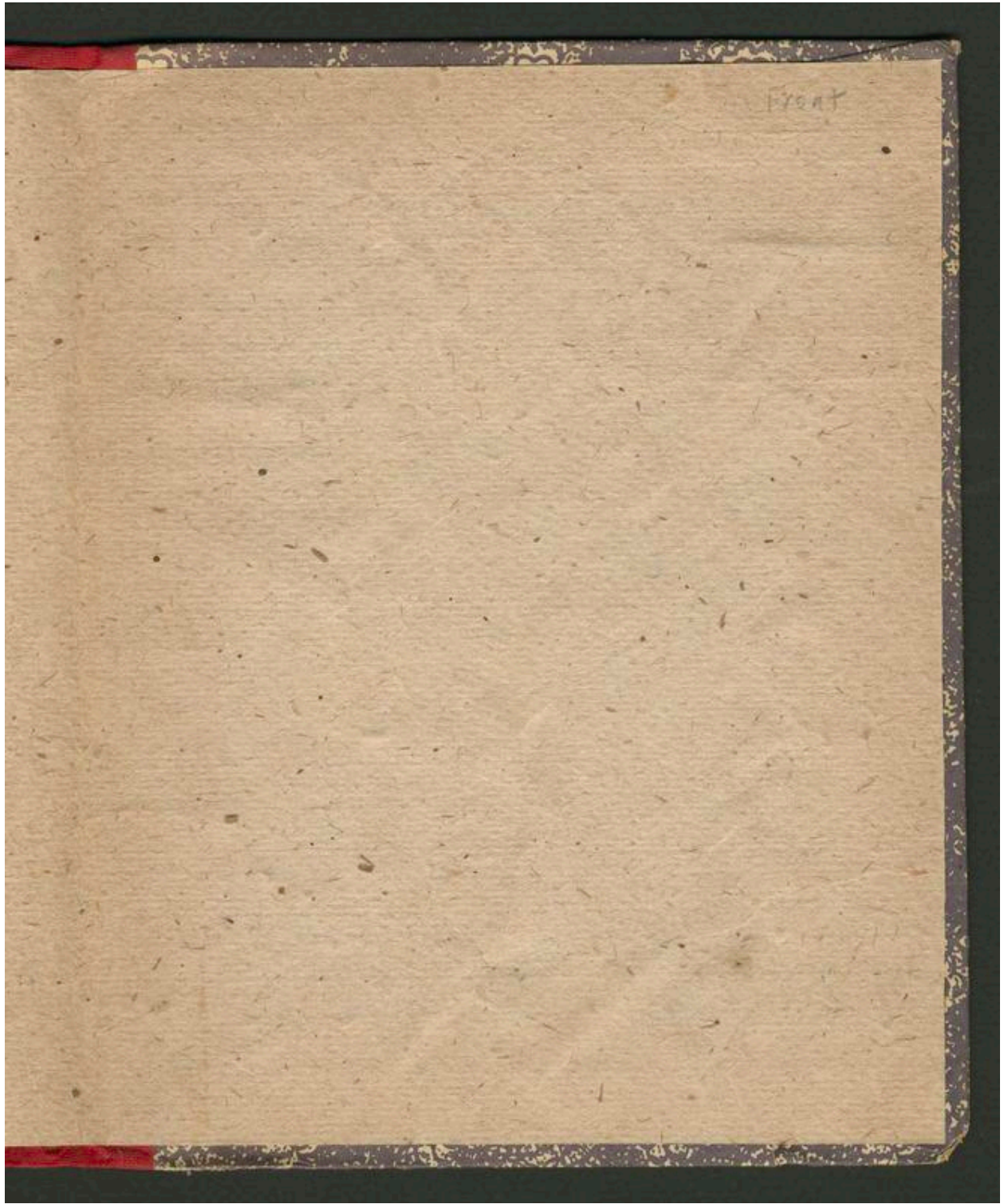
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

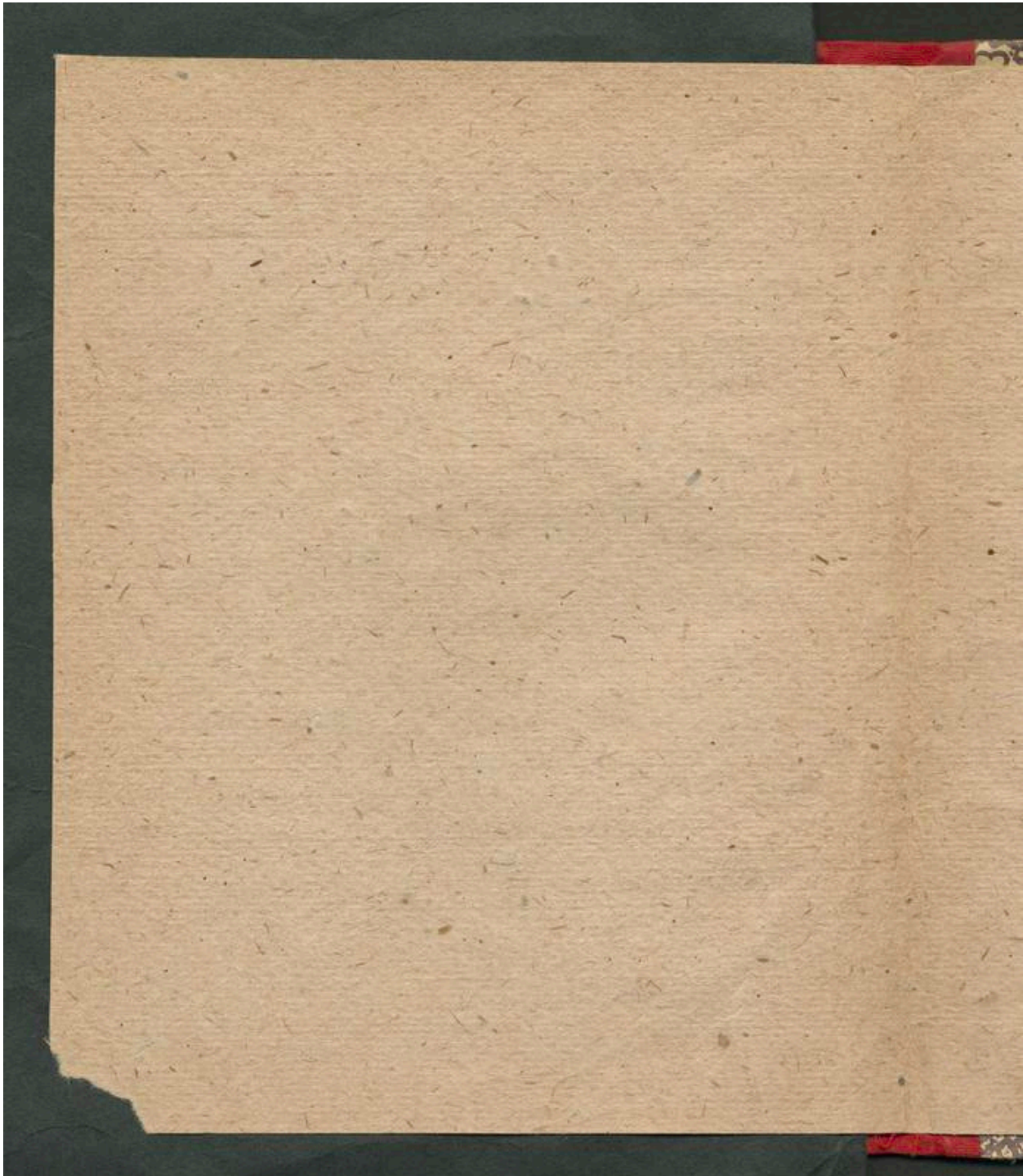
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

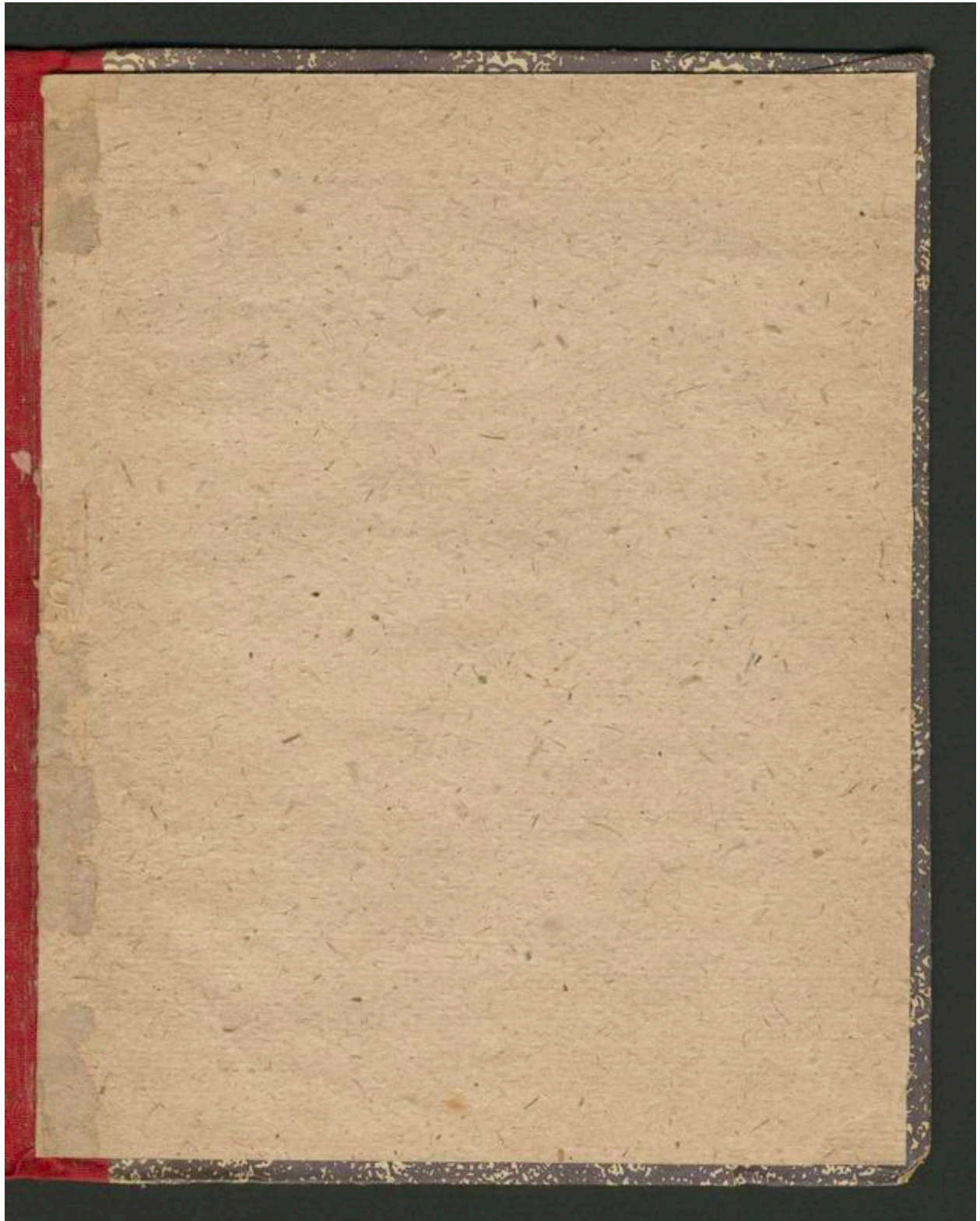
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu









ان آثار لا تدرک بنا
فالظن وبعد تالی الاثار

آثار هرات

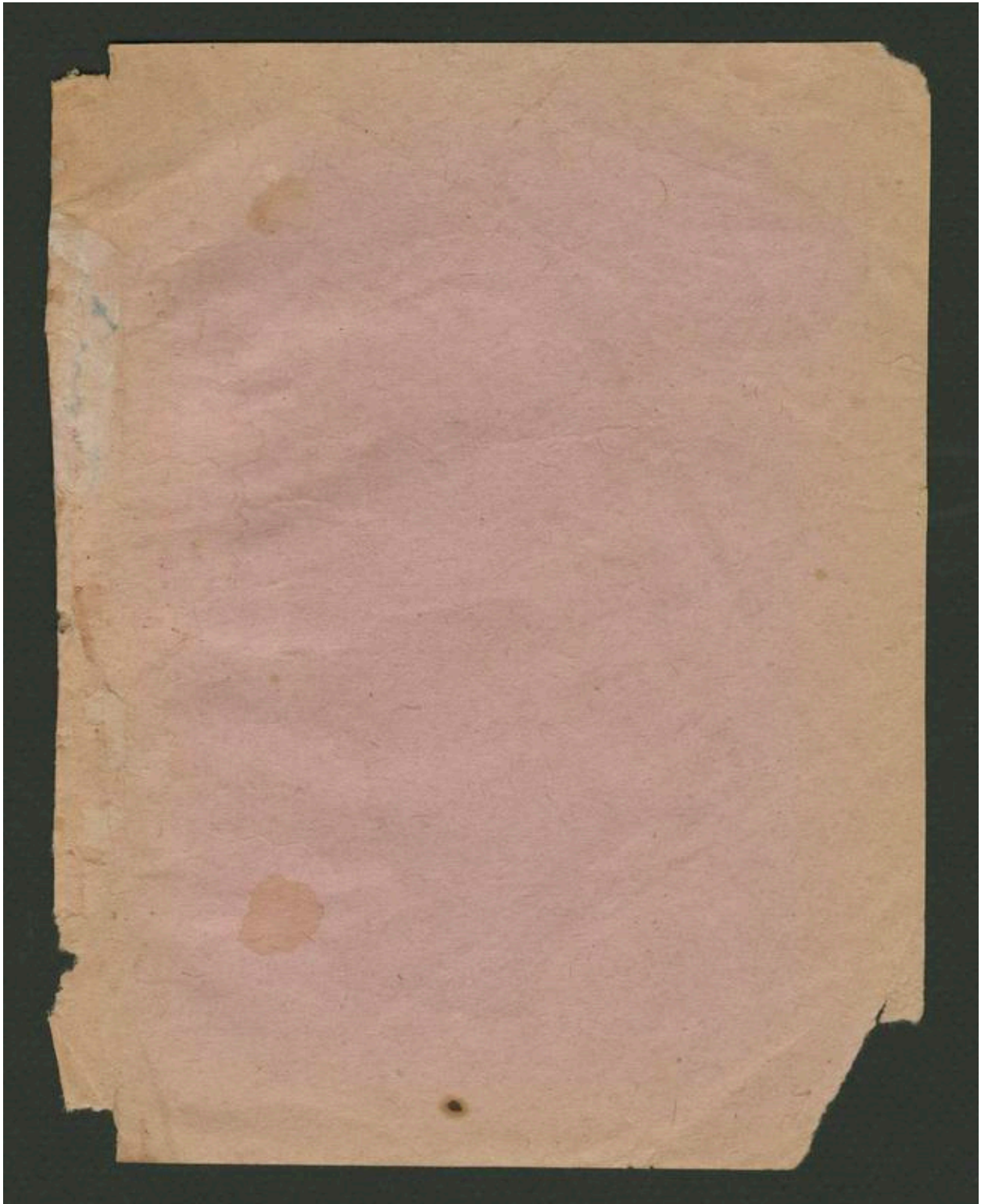
✽ جلد دوم ✽

✽ تالیف آقای خلیلی افغان ✽

۱۳۰۹ شمسی

نماد مطبع ✽ ۵۰۰ جلد ✽





هو اعزاز

بغضون همايون علیحضرت نادرشاه غازی

به اراده جناب جلالتها عبد الرحیم خان سیال و کتینان الحکومه هرات

آثار هرات

تالیف فاضل محترم خلیلی افغان

جلد دوم

به اهتمام آقا محمد عبد العظیم خان سپهر سیال اصنام و رجب ف

در مطبعه فخریه سلطنتی جناب پسران هرات طبع شد

دلو ۱۳۰۹ شمسی

جلد ۵۰۰

تعداد طبع

فهرست مطالب جلد دوم

۳۳۰	حسینی سادات	۱۶	۱۹۷	خطبه کتاب	
۳۳۶	حسین و عطا	۱۷	۲۱۰	خواججه عبدالله نصاری	۱
۳۴۲	حسین معالی	۱۸	۲۱۷	الرزقی	۲
۳۴۳	حسن شاه شاعر	۱۹	۲۲۵	امامی اول	۳
۳۴۷	حیدر گلچ	۲۰	۲۳۲	امامی دوم	۴
۳۴۹	سلطان حسین میرزا	۲۱	۲۳۶	اصبغی	۵
۳۵۰	خطیب نوشنجی	۲۲	۲۳۹	ارغون	۶
۳۵۷	خرمی	۲۳	۲۴۰	احمد جلد	۷
۳۵۸	خسقی	۲۴	۲۴۱	اسمی	۸
۳۵۹	خسالدی	۲۵	۲۴۲	بنائی	۹
~	خاوند شاه	۲۶	۲۵۳	بیانی	۱۰
۳۶۱	رجبانی	۲۷	۲۵۸	برهان الدین عطار	۱۱
۳۶۳	زنیقی	۲۸	۲۶۲	حبیلی	۱۲
۳۶۵	روحی	۲۹	۳۱۰	جسامی	۱۳
۳۶۶	زاده قاضی	۳۰	۳۲۸	جنونی	۱۴
۳۶۵	زلالی	۳۱	~	جنتی	۱۵

فہرست مطالب جلد دوم

۳۸۳	ظاہری ۴۸	۳۶۷	زالالی ۴۲
۳۸۴	ظہوری ۴۹	۳۶۸	سعیدی ۴۳
۳۸۶	ظاہری ۵۰	۳۶۹	سایلی ۴۴
۳۸۷	عسجدی ۵۱	"	سوسنی ۴۵
۳۸۹	عارتی ۵۲	۳۷۰	ستید ۴۶
۳۹۱	عبدالرزاق ۵۳	۳۷۱	سینفی ۴۷
۳۹۲	علی بدر ۵۴	۳۷۲	شمس الدین محمد تادکانی ۴۸
۳۹۴	عبدالقبار ۵۵	۳۷۳	شکری ۴۹
"	علی حافظ ۵۶	۳۷۴	شیخ زادہ پورانی ۴۰
۳۹۷	عماد معالی ۵۷	"	شادی ۴۱
"	غزالی ۵۸	۳۷۵	صفی ۴۲
۳۹۹	امام خزراری ۵۹	۳۷۸	صانعی ۴۳
۴۰۴	مخزالدین ۶۰	۳۸۰	صدرالدین ۴۴
"	نصیحی ۶۱	۳۸۱	صدرالدین ردائی ۴۵
۴۰۷	نقیری ۶۲	"	صفائی ۴۶
۴۰۸	فضلی ۶۳	۳۸۲	محبوبی ۴۷

فهرست مطالب جلد دوم

۴۶۶	۱۱	۴۰۸	۶۴	قبولی اول	۹۸	۹۹
۴۶۷	۱۲	۴۰۹	۶۵	" ۲	مکتوب	مکتوب
۴۶۸	۱۳	۴۱۰	۶۶	قدسی		
۴۷۱	۱۴	۴۱۱	۶۷	کاتبی		
۴۷۵	۱۵	۴۱۲	۶۸	کامی	۵۰۳	۵۰۶
۴۷۶	۱۶	۴۱۴	۶۹	کوثری		
۴۸۰	۱۷	"	۷۰	معین الدین دعا عظمی	۱۰۰	۱۰۱
۴۸۱	۱۸	۴۱۷	۷۱	" اسفزاری	میرزا شفیقا	میرزا شفیقا
۴۸۲	۱۹	۴۱۸	۷۲	منظر		
۴۸۷	۲۰	۴۲۰	۷۳	مقصود تیرگر		
۴۸۹	۲۱	۴۲۳	۷۴	محمی مشرفی		
۴۸۸	۲۲	۴۲۴	۷۵	مسیحی	۵۰۷	۵۱۰
۴۹۲	۲۳	۴۲۵	۷۶	میرزا محمد ارشد		
۴۹۴	۲۴	۴۴۵	۷۷	نایل		
۴۹۵	۲۵	۴۵۴	۷۸	نظام الدین علی شیر		
۵۰۰	۲۶	۴۵۹	۷۹	ناظم هروی		
۵۰۲	۲۷	۴۶۴	۸۰	رنگسی		

این دسته گل سرخ را که از شاه آماال و آرزوهای دیرین خود چیده ام به قیسه شمشیر این



فرد اول افغان لستان که بدیده من محبوب تر از کسی نیست پیرایه می بندم *

اول نامه بنام خداوند توانا

اَللّٰهُمَّ إِنِّي سَأَلْتُكَ

تاریخ ادبی یا عالم شعر و شاعری

ملل مرقیه بچنانکه برای پیشرفت امور اقتصادی خود بود

ارباب تجارت و فلاحیت؛ و برای صیانت حقوق مشرک و پیشرفت

از تعرض اعداء بیروندی جوانان شجاع و توانا و برای تاهین

و مسائل اداری و سیاسی خود بآبروی دانشمندان مقتدر و

دیبایون دانا محتاج است - بهمان دیره برای تهیه احصای

ملی و برای بعث و نشر روچات نژادی به نویسندگان آزاد

حقیقی احتیاج داشته است.

از اینجاست که میگویند گاهی ارباب قلم در نشو و ارتقا

محیط امری را انجام میدهند که اصحاب شمشیر از آن عاجز می

آیند.

و جانی یک جمله پر شور در رو حیات یک ملت شورشی
 تولید میکند که یک اردوی خونخوار آنرا انجام داده نمیتواند.
 عرب میفرماید: پسران خود را شعر بیا موزید که مورث
 شجاعت است.

چنانچه عمر و بن کثوم شاعر نادار عرب بمقابل عمر و بن
 هند پادشاه بزرگ عصر خود قصیده غزالی سرود و بدان ذریعه
 چه تأثیرات بدیشی در اعماق قلوب قبیله بنی تغلب تولید نمود
 و چه یادگار خوبی در تاریخ ادبی عرب گذاشت. خصوصاً وقتی
 که این آیات آتشین را در محضر قبیله قرائت فرمود:

أباهند فلا تعجل علينا

ابوهند! تیزی مکن بر ما

وانظرنا فخير لك اليقيننا

ما ترا واقعات یقینی نشان میدهم

بانا نورد الرايات بيضا

ما همیشه در جنگ، بر قبا اسفیدیم

و تصدیه من حراقه رأینا

و آنرا سرخ کرده پس می آیم

الا لا یجهلن احدنا علینا

هان! هیچکس با جهالت نکند

فجهل فوق جهلا الجاهلینا

ورنه ما از همه بلند تر جهالت میکنیم

أذا بلغ الفظام لنا صبیا

وقتی که طفل ما دو ساله میشود

تخله أجبابن ساجدینا

متکبرین نامدار پیش او بجز می افتد

(۱۳) شعر عجم



صدای خوفناک پر و خشی که هر بیت این قصیده بلند
 نمود - و بوی خونی که از هر کلمه آن استشام گردید تا چندین
 سال موجب تجمل و تکریم این قصیده در میان عرب شده
 و باعث صیانت حمیت و استقلال ملی بنی تغلب گردیده بود.
 و ازین جهت احتیاج به شعر و شاعری گویا با فطرت انسان
 تخمیر شده و جایی که انسان است شعر و شاعری هم در اینجا
 است .

تاریخ شعرا ترجمان حالات دوره هائی است که
 شاعر در آن زنده گانی داشته و یا یک روح گرم و آتشین
 و ضعیفات آن محیط را بر زبان شعر ترجمه و تشریح مینماید.
 چون شاعر حقیقی کسی است که از عهدۀ تعریف محال
 اشیاء بخوبی برآمده بتواند - پس تاریخ شعرا هم از تعریف و ضعیفات
 محیطی که در آن شاعر زنده گانی داشته بطور حقیقی برآمده میتواند .

در پایان

دانا یان میفرمایند ترقی حقیقی یک مملکت را از وسعت ارضی
و کثرت نفوس؛ یا وفرت ذخائر معدنی آن حساب نباید
نمود.

بلکه تعداد مشاهیر علمی و پایه قابلیت علمای ادبی آنرا باید

سنجید.

سرزمین هرات از دوره هائی که شعر و شاعری پا به عالم
وجود گذاشته و زبان فارسی برای نشو و نماى از بار ادب و
پیراستن گلزار سخن زمینه پهن و فراخی مهیا نموده از آن وقت تا
قرن حاضر با عالم ادبیات؛ علاقه مخصوصی داشته است.

واقعا چنانچه در حصه اول این کتاب نوشتیم موقعیت هرات
برای پرورش نژاد ادبی و روح شعر و شاعری موافق اقتاده
حیات رفیق، خاطرهای آزاد، تاریدات غیبی را بقلب شاعر
الهام می نموده است.



شاعری که زاده بدائع این محیط است - جلوه جمال
 کائنات را به نسبت طراوت هوا، وسعت فضا، جلوه از باران
 ز پر اکتبار، ناله بلبل سحر آفرینی گل، منظره بای بدیجه که دست
 قدرت باین سر زمین خلعت فرموده؛ موبو و یگان یگان در
 نعل آورده از ایراد حقائق دقیق هر کدام؛ کما هو حق بر آمده
 می تواند .

دنیای شعری بهرات به نسبت بسوقیت باد دار مختلف و
 برخوردن به شیونات قبائل از هر دوره رنگ دیگری برداشته
 در هر عصر آب و تاب جداگانه با و بخشیده است .

قصائد غزالی حکیم ارزانی، فلسفه حضرت امام فخرالدین
 رازی، سحر آفرینی حضرت جامی، موشکافی بای حاذق، تقوی
 حضرت سید، تاثیر لیات عبدالرحمن و اسماعیل هر کدام بجای خود

حکیم

عالم دیگری دارد .
از یکی در عالم قصائد و بدیه و شکوه خاقانی دیده
میشود

از دیگری در مقام غزل الهام غیبی حضرت حافظ سماع
می گردد .

طرز کلام یکی علاقه پیوندی بر روح حضرت سعدی
می بندد

وضع سخن دیگری بوی باده ختام میدهد .
حضرت سیدار شسته سخن را با افکار صائب صائب می
رساند .

و آقای اسماعیل در صنایع هنر لیه نمک و یک عبیدی
گردد .

تا چه رسد به طحطاق بیدلی حضرت قاضی و عارف فشی

بای هراتی .

والمحصل تاریخ ادبی هرات با اثر تصادف شیونات
 محیطی، صورت درخت تنومند کهن سالی را برداشته که شاخه
 های سبز و خمی بهر طرف گسترده و بر هر شاخه بلبل نشسته و غوغا
 سراییده و مرغی پریده و آشیانی گذاشته باشد .
 این است که طول عمر و درازی احوال نشود و نمای این
 درخت با کثرت اختلاف نغات بلبلان و آشیان بای مختلف
 مرغکان توأم شده - و موجب چندین اختلاف مادی و مغزی
 در تاریخ ادبی هرات گردیده است .
 و همین علت است که تا هنوز تاریخچه که مخصوص از حالات
 شعری هرات معلومات دهد و تذکره که اوضاع ادبی هرات
 را مفصل تعیین کند تدوین نگردیده و آثار ادبای این محیط هم
 بالافراد و یا با مجموع جمع نشده است .

بای

تذکره نویسان ادبای فارسی هم جز اینکه بچند نفر محدودی
 اکتفا کرده و آرایه‌های مختلفی قید نموده و بقیه را برکلام
 بدون برهان و تتبع صحیح بما لک دیگری نسبت داده اند،
 راجع به شعرای هرات احصای تکلی نکرده اند.
 لهذا با علت افسرده گی حواس و پیرشانی افکار،
 در حالی که از قسمت های تاریخی و جزایای هرات فراغت
 حاصل نمودم - اینک لازم دانسته درین حصه یک نمونه
 از تاریخ ادبی هرات را موضوع تحریر و تشریح قرار دادم.
 شعرائی که درین قسمت بذکر حالات شان پرداخته
 میشود از روی استناد اساساً بدو دسته عمده تقسیم میگردد:-
 اول:- شعرائی که اصلاً زاده آب و هوای این
 محیط اند و وفات شان خواه در هرات واقع شده و خواه
 در جای دیگری بوده.

دوم :- شعرائی که اصل شان از هرات نبوده
ولی استعداد علمی شان بترتیب فضیلتی هرات تکمیل شده
و عمر شاعری شان در اینجا سپری و در آخر هم به آغوش خاک
این سرزمین سپاریده شده اند .
ماخذ تاریخچه این دو دسته با استناد تذکره هراتی است
که در ذکر نام هر شاعر اشارتی بآن میرود . مانند مجالس الغافلین
مرحوم امیر علی شیر توالی که بزبان ترکی تالیف فرموده اند ،
روضه الصفای مولوی خاوند شاه ، مرآت الخصال امیر
شیر علی لودی که در زمان شاهجهان تالیف و در مطبعه نظری
بهمنی طبع شده است ، نفحات حضرت مولینا نورالدین عبدالرحمن
جامی ، افضل التذکار فی ذکر الشعراء والاتعار تالیف
افضل پیرمستی بن محمد اشرف صدیقی هر وی که با تذکره امیر
علی بر حاشیه باغ ارم در بخارا طبع شده است حبیب السیر .

بیت

رشحات مولانا آصفی، آتشکده، ملاحظه علی آذر رساله نزار آ
قسمت اول که در زمان ابوسعید کورگان تالیف شده و قسمت
دوم که در سال ۱۱۹۸ هجری تدوین گردیده، عین الوقایع
ملا یوسف ریاضی هروی، ادبیات تاجیک و غیره و غیره.
ولی محقق هست آرزوی که دل میخواست و عشق و
علاقه، اما چنانکه بتدوین آثار ادبی اشتقاقی بود از قلت سامان
استفاده و عدم فرصت موفق شده نتوانستیم.
امید داریم، بعد از ما قلم های جوان و توانا و طبایع
ادبایی رسا و دانایی این محیط با استعداد کامل و سر پنجه پر
زوری که دارند علم اصلاح و ترقی را در کشور بهین و وسیع
این زمین (زمین آوب)، اما چنانکه حق اوست برافراشته
و عالم ادبیات هرات را بیک زنده گی صحیح و باطراوتی تجدید
بخشند.

اولين فدائى اعلى حضرت وهو مس حقيقى ابن كتاب



جذب والاشان جلا لتمام عبدالرحيم خان نائب سالار هرات

۲۰۸

و در آن وقت مسعود که به قهر بانیست مقتدر به تسخیر ساحت کربلا
تاریخ ادبی بهرات موفق شده اند - مراهم بر جمعی یاد و در توی
خاک دل فسرده ام را شاد فرمایند. او ایام جدی ۱۳۰۹ خلیلی



اعلان

اعلان

این حصّه به دو قسمت؛ انقسام یافته: - اول؛
قسمت متقدّمین دوم قسمت معاصرین
در قسمت های متقدّمین و متأخرین هر دو رعایه
شعرا بترتیب حروف تهجی کرده شده است.
هر شاعر را که اراده دارید از حالات
آن استخراج حاصل کنید بترتیب حروف تهجی بپسند
ابتنی در هر دو قسمت موفق میگردید.

قسمت اول

فصل اول حرف الف

جناب معارف انتساب حضرت ابو اسماعیل خواجه عبداللہ انصاری پروردگار
تذکرہ نویسان اولیاء و اولیاء و اولیاء تاریخ ادب و تاریخ ادب مخصوص
در تذکرہ نفحات الانس حضرت جامی راجع بہ حالات حضرت
خواجه مینویسند۔

حضرت خواجه عبداللہ انصاری از اولاد ابو منصور
مت الانصاری است کہ او شان پسر حضرت ابو ایوب صاحب
رحل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میباشد
مت انصاری در زمان خلافت حضرت عثمان رضی اللہ
تعالی عنہ با احنف بن قیس رضی اللہ تعالی عنہ کہ عہدہ ریاست
قشون اسلام را باین سمت داشتند بخراسان آمدہ و در ہرات
سکونت اختیار فرمودند۔

والت

ولادت با سعادت حضرت نجات‌آفرینی که خود شان تعیین
میفرمایند (نفحات منزهه) «شام دوم شعبان سال ۳۷۶
هجری قمری به فصل بهار» هرات واقع شده و به حیثیت یک
آموزگار حقیقی سعادت و بختیاری گلزار هرات را طراوت
بهار ابدی بخشیده اند.

حضرت خواجه اوقات عزیز زنده گانی را به تحصیل
علوم شرعی و بالخصوص علم حدیث و ادب گذرانیده تربیت
روحانی از خواجه ابوالحسن خرقانی و خواجه عبداللہ طاقی
قدس الله سرهما اندوخته اند.

عمر شریف شان بهشتاد و چهار سال و چهار ماه و
بست روز بالغ شده و در سال ۴۸۱ هجری قمری بهار
سعادت هرات از وفات حسرت آیات شان خزان گردیده
ازین محیط رحلت فرموده اند.

حضرت خواجہ در زبان عربی و فارسی ہر دو مکہ تاجی
 داشتہ در نظم و نثر آثار زندہ و در خسانی مانند آہی نامہ -
 تفسیر قرآن کریم گنج نامہ طبقات منازل السائرین وغیرہ
 از خود یادگار گذارند .

شہرت و اقتدار ، علو منزلت و مقام حضرت خواجہ
 چہ در سلسلہ اولیاء و چہ در طبقہ ادب بار موقعت بزرگی را احراز
 کردہ آثار آبدار نظمی و نثری شان خواہ در ممالک اسلامی
 و خواہ در غیر آن در جاہای مختلف بہ کرات بطبع رسیدہ و
 باعث ازدیاد ارادت ہوسکاران علوم ادبی گردیدہ
 است .

آثار حضرت خواجہ در زبان فارسی و عربی روح جدا
 گانہ و سبک مخصوصی دارد .
 در اشعار غزلیات غرا ، رباعیات سوزان ، قصائد بلند

درم

و در نثر جملات مستحکم و مقفی و در حال رعایه بجمع و قافیه معنویت
 و در ختانی را در آن جاداده اند .
 اینک نمونه از نظم و نثر حضرت خواجہ صاحب در اینجا
 تیمنا قلمی میسر گردد .

سناجات

ای ز دردت خستگار بوی در مان آمده
 یاد تو مرعاشقا ز امو نس جان آمده
 صد هزاران بچو موسی ست در گوشه
 رتبارنی گوشه دیده دیدار جو یان آمده
 صد هزاران عاشق سرگشته بنیم پر امید
 بر سر کوی غمت است گویان آمده
 سینه با ینم ز سوز بحر تو بریان شده
 دیده با ینم ز درد عشق گریان آمده

عاشقانت نعره انصر فخر می برند
 بر سر کوی طلامت پای کوبان آید
 پیر انصار از شراب توتوق خورده
 بچو مجنون گرد عالم مست میران آید

رباعیات

رباعی (۱)

بازی بودم پریده از عالم راز
 باشد که بر من ز شیب صیدی بفرز
 اینجا چو کسی نیافتم محرم راز
 زان در که در آدم برون رقم باز

(۲)

باز

یارب ز شراب عشق سرمستم کن
یکباره ببند عشق پا بستم کن
از هر چه جو عشق خود تپی دستم کن
عشق خود تنیست کن دستم کن

(۳)

خاک آدم هنوز نایخته بود
عشق آمده بود در دل آویخته بود
این باده چو شیر خواره بودم خورم
گوئی می و شیر با هم آمیخته بود

(۴)

پیوسته دلم دم برضای توزند
جان در تن من نفس برای توزند
گر بر سر خاک من گیاهی روید

از بر و قش بوی و فای تو زند
دش الهی ناز مطبوعه دانش

الهی همه از تو ترسند و عباد الله از خود زیر آگه از تو نیکی
آید و از عباد الله بد.

الهی ابو جهل از کعبه می آید و ابراهیم از بخانه کار
بنایت بود باقی بهانه.

الهی در اصطفا در دامن آدم تو رنجی و گرد عصیان
بر فرق ابلیس تو بختی از روی ادب مابده کردیم در حقیقت فتنه
توانگینختی.

الهی کاسنی اگر تلخ است از بوستان است و عباد الله
اگر مجرم است از دوستان است.

در ابوبکر ارزقی

از شعرای مقدر بهرات و در قطار نندمای سلطان طغان
شاه سلجوقی و از ارادت مندان حضرت خواجه عبدالله انصاری
قدس الله سره السامی بوده اند .

ملا لطف علی آذر صاحب آشکده مینویسد :- که حکیم ارزقی
از ادبای صد پنجم قمری بوده بعد از آنکه برای اعاده قوه باهیه
سلطان طغان شاه کتاب الفیه شلفیه را بنظم در آورد سبب ازدیاد
اعتبار و اختصاص او گردیده به رتبه ملک الشعرائی سرفراز گردید .
رساله های مفید و متعددی بنام طغان شاه تالیف
و در هر کدام آن قدرت علمی و علو منزلت ادبی خود را بطوری
که شایسته طبع آن حکیم ارجمند بود گنجایند .

میگویند :- روزی سلطان بایگی نزد میبخت - سه
مهره در شش خانه داشته و حریف که از ندمار بود دو مهره در شش

خانہ ویک غرہ دریک خانہ داشتہ است سلطان کہ صاحب
 توبت بود کعبتین را بخواہش تمام بدست مالیدہ و درخاست
 دوشش نمود اما برخلاف مارمول دو یک آمد سلطان
 نظر بہ غرہ جوانی و شکوہ سلطانی متغیر شد .

طوری کہ امراء از ہراس میلرزیدند تا چہ رسید بانکہ حریف
 بازی بود۔ حکیم ازرقی خود را بہ مطرب رسانیدہ این رباعی
 را بہمان مجلسی کہ از ہیبت قہرمان جوان سلجوق میلرزیدی لیدہ
 سرودہ بگوش سلطان رسانید .

گر شاہ دوشش کردہ دو یک زخم افتاد

ہاں ظن نہری کہ کعبتین دادند او

آن نقش کہ کردہ بود شاہنشہ یاد

در خدمت شاہ روی بر خاک نہاد

سرود این رباعی اعصاب دماغ سلطان را طوری بہ

بہیمان

همچنان و اینها را در آورد که از کثرت نشاط بر تنم بخش آن زمان
سه بار زبان ارزقی را از هوا بر قیچی مخلو گردانید (و الحق چای جانی
آن بهم داشته) ملا از میگوئید که من دو هزار بیت ارزقی ارزقی
را دیده ام.

و آنجا صل حکیم ارزقی زاده آب و هوا از بی هرات بوده
با طبع پر زور و قوای مستقیم در سنه ۵۲۷ در آشوش بین
محیط پنازیده شده است.

قبر حکیم ارزقی اگر چه بطور صحیح کشف نشد ولی احتمال میرود در
یاد قبرستان گانرگاه و یاد در خیابان خواهد بود.

ارزقی در قصائد و غزل بشوئه قدما رفته و در آن شوئه
سرآمد زمان بوده است.

اکثر قصائد آن مدحیه است، تشبیهات و استعارات غریب
دارد.

۲۲۰

نمونه از قصاید جناب حکیم
در صفت باغ شاه -
باغی خرامید خسرو که او را
بهار و بهشت است مولا و پاکر
در خانش از عود و برگ از مرد
نباش زینا و خاکش زغبه
یکی بر که ژرف در صحن بستان
چو طبع خود مند و جان بخورد
نهادش نه دریا و کوثر و لیکن
به ژرفی چو دریا پایگی چو گوهر
بافراز آن چنبر چرخ گردون
سربا سپیان را باید به چنبر
ز بس نغز کاری چو کاخ سلیمان

بیب

ز بس استواری چو سده کند
تصاویر آن در هشت طبع مانی
تمایلی آن حیرت جان آذر
بگردش نیارند گشتن بیالی
مهندس باندیشه عقاب به شهر
بصف درون پیکر پیل جنگی
بشمه درون صورت شاه سرور
در صفت محمود خ
کسی که ز سان تو جان داده باشد
ز بیم سان تو ناید به محشر
ز قف سان تو نازاده دشمن
چو سیاه بگریزد از ناف مادر
ز بخر کنی چشمه زندگانی

۲۲۲

اگر نام خود بزرگاری به نجر
شعاع درخش تو بر هر که تا بد
نزاید ز اولاد آن دوده ختر
صفت اسپ شاه
هک سیر آن باره کوه پیکر
که با آب و آتش پیوید برابر
بهنگام تندی و بهنگام نرمی
سبکتر ز کشتی گران تر ز لنگر

از قصیده دوم
خوش و نکوز پی بهم رسید عید و بهار
بسی نکوتر و خوشتر ز پار و از پیرار
یکی ز جشن عجم جشن خسر و افریدون

س

۲۲۳

یکی ز دین عرب دین احمد رضا
گمان بری تو ز بس سبزی بر سخی
که سبزی خطا راست و سرخی یار
دریده پیرهن سبز عجب گل زرد
چنانکه طوطی در زعفران زندگیا
گمان بری که گره زخم باز دی لب
سنان لعل ز خفتان سبز کرد گذار

از قصیده سوم
دمان ابر بهاری همی فشاند
گلوی مرغ نگارین می نواز چنگ
ز شاخهای چمن مرغکان شاخ پست
لبخن بار بدی بر کشیده اند آهنگ

چو ابر فندق سیمین بر آبدان ریزد
 بر آرد از دل فیروزه شکل سیمین رنگ
 زمین ز باد صبا شد نگار خانه چین
 چمن ز شاخ سمن شد بهار خانه گنگ

رباعی :-

پچیدن افعی به گمنندت ماند
 آتش به سنان دیو بندت ماند
 اندیشه به جستن سمنندت ماند
 خورشید به همتت بلبلت ماند

رباعی :-

تا من شدم از هوا قرین موسی
 جز ناله ز بنده بر نیاید نفسی

فریاد رسم نیت بغیر از تو کسی
فریاد زد دست چو نتو فریادرسی

بلیت :-

ای شمع که پیش نور دود آوردی
یعنی خطا را چه خوش نبواوردی

«امامی هروی» :-

بقول صاحب آتشکده صفحہ (۱۵۲) و بگفتہ مرآت الجنان

صفحہ (۳۰)

از شعرای مشہور ہرات و از معاصرین حضرت شیخ سعدی

شیرازی است .

«مدح آبا بکان فارم قضاوند خانی سرودہ - و صاحب

لمیح بلند و قریباً از جنہدی بودہ است .

محمد هجر که یکی از شعرای ایران است - مقام ادبی امامی را
 از پایه فضل حضرت سعدی بالا برد عوی ینکاید و میگوید هرگز من
 و سعدی به امامی نرسیم .

صاحب آتشکده درین موضوع قضاوتی نموده و محاکمه را
 به بطلان دعوی محمد هجر فیصله نموده است که گفته :-

یکی گفت ای امام هری را
 ز سعدی فزون یافته محمد هجر
 درین ماجرا چیست رای تو گفتم
 سنگر بود محمد هجر سنگر

اگر چه بلا آذر به هیچ قضاوت حقی نداشته و ما هم مانند آن ؛
 ولی تا یک اندازه انصاف هم داده است چه حضرت سعدی علاوه بر
 علوم را تب و تب ؛ مقام بزرگی را در شعر ؛ و دستگاه وسیعی را در روایات

و اخلاق

و اخلاق نیز بمنزله اعراز کرده اند که غیر از خودشان بسیار اشخاص
را بهیچ مرتبت نفع میسر نخواهد شد .

و ما هم در اینجا بر روان هر دو دعا فرستاده بر اصل مطلب
مراجعه می نمایم .

بقول آتشکده معلوم است امامی در او اخر عمر از وطن
عزیز خود هرات جدا شده و با صفهان وفات یافته است .

کشف قبرشان میسر نگردد و سال وفات شان معین
نشد از معاشرت حضرت سعدی معلوم میشود که در صد ششم هجری
وفات نموده اند .

آتشکده از قصائد و غزلیات شان این چند بیت را
انتخاب نموده است و بحسب در قصیده طبع رساله غزلیات فخرت سوزانی داشته است .
ترک من پوشد ز آتش پرنیان بر روی آب
ماه من بندد ز سنبل سایبان بر آفتاب

ای ز غنچه زرگست هم مست می هم مست خواب
دی ز لاله سنبلیت هم پر ز چین هم پر ز تاب
سنبلیت خورشید سا و زرگست سحر آزما
غنچه ات یا قوت پیکر لالات غنبر نقاب

غلام ابرم اگر شنبه ز آب دو چشم
برنده رود در دنا با صفهان برساند
هزار جان گرامی فدای آنکه پیامی
هم آسپخانک ز من بشنود چنان برساند

دوش چون بر زد سر از جیب افق بدیز
ز ورق زرین ثنابان گشت بر دیای قیر
ماه هرا فرد ز من در کاروان آورده می

۲۲۹

زلف دلیر چون کمان دهنه و بلا چو تیر
بر گل از رنگش روان کرده کلاب گرم دهن
راندم از خون جگر سیلاب بر برگ زریه

بنگر که پر ز نجر الماس دجوش است
طرف چمن که بود پر از خلد و حلی
بیجان شد از حریف خریف آنچنان خرف
کش خار گلبنی کند و زانغ بلبلی

رباعی:-

تا داری درد تو مرا درمان شد
پتیم بندی شد و کفر ایمان شد
جان و دل و تن هر سه حجاب بود

تن دل شد و دل جان شد و جان جانان شد

گویند :- وقتی که امامی قاضی بود مولینا عجم الدین
فقیه کرمانی (بقول آتشکده) و گفته (مرآت النخال) ، فخر الملک
برادر نظام الملک این قطعه را بطور استفتاء به امام نوشت :-

محیط نقطه امت مدار مرکز دین

خدا یگان شریعت درین چه فرمایند

چو گر بگرد قمری و کبوتر را

سرش ز تن به تعدی و ظلم بر باید

خدا یگان شریعت ز روی شریع قیاس

سخن گر به اگر تیغ بر کشد شاید؟

امامی بدون تامل بداهتاً این قطعه را جواب نوشت :-

ایا لطیف سوالی که در مشام خرد
ز بوی نخبهت لطفست نسیم جان آید
گر به نیست قصاصی که صاحب ملت
چنین قصاص بشرع متین نغز آید
نه کم ز گربه بیدست گربه میاد
که مزغ بیند و بر شاخ پنجه بگشاید
خدا یگان هنر را اگر درین فتوی
بخون گربه ناس درختی همی آید
چو گربه بیج غرامت ندارد لکن بهتر
که دست خویش بخون چنین نیالید
بقای قمری و عمر کبوتر را خواهد
قرارگاه قفس را بلند فرماید
اگر چه این سؤال و جواب هر دو با خون گربه رنگین است

ولی با آن هم چون خالی از غرابتی نبود نقل گردید.

امامی مروی -

این امامی دوم قرار تذکره ترکی میر علی شیر نوائی -
(مجالس النفاث) از قضات خراسان بوده و بطبع رسائی داشته
است.

در بهرات وفات و در گازرگاه دفن شده است.
صاحب جیب السیر نام شازرا قاضی محمد بن قاضی عبدالستد
امامی تشریح داده و او شان را از طبقه شعرای دوره تیمور
معرفی می نماید.

در دوره فرمانفرمایی تیمور در بهرات و اطراف مدتی را
بامر قضا بزر کرده در قضاوتش متدین و راستگاری بوده.
در ششم شوال سال ۸۳۸ وفات و در همان مقبره که

۲۳۳

مجالس النفايس ينو سيد مد فون گرديدند .
صيب السير بهمين قدر ايجازها مير علي شير باين مطلع بيا دكا
آثار ادبي امامي الكتفا نموده ست . (صفحه ۱۶۱ حاشيه پر بلغ فارم)
گفتش گل باز خسارت بر آيد رنگ رنگ
غنچه اود در تبسم شد که از گل با چه گل
هر قدر کوشيد يم اضافه از اين بدست نيامد .

۱۰۰ (خواجہ اصفیٰ بیگ)۔

در روضۃ الصفا بنویسد (ج ۷ ص ۹۴)

پیر خواجہ نعمت اللہ بہت طبع سلیم و زکامی مستقیم داشته،
از سائر شعرا می روزگار ممتاز و در تربیت امیر نظام الدین علی
شیر و گاہی ہم بلا زست بدیع الزمان میرزا اشغال داشته است
دیوان غزلیات آنجناب مشہور و این مطلع ہم در اسخاستور
ہست :-

بسی خود را در آب دیدہ چون باہی وطن دیدم
کہ تا قلاب زلفش را بکام خویش تن دیدم

وفات شان در سال ۹۲۳ ہجری قمری واقع و جہت
مادہ تاریخ آن میرزا سلطان ابراہیم این قطعہ را سرودہ است۔

چون آصفی آن چشم خرد را مردم
در ابراج گل گشت نہان چون انجم

۱۰۰

پرسید دل ازین که چه آمد تاریخ
گفتم ز برات آمده روز دوم
آتشکده خواجه آصفی را در قسمت شعری هرات (صفحه ۱۵۱)
قید نموده و پدرش را بهمان نامی که مبارک و فته الصفا یاد کرده
است معرفی مینماید.

و پس از آنکه پایه متصل خواجه را معترف گردیده میگوید:-
که او صاحب دیوان است و ثنوی در بحر فخرن الاسرار بنظم
در آورده که بنظر رسیده بنا بعلت وزارت سلطان ابوسعید
آصفی تخلص میکرده آخوالا مرد سنه ۰۰۰۰ وفات یافته است و
این چند سطر را از اشعارشان نقل مینماید:-

قاتل من چشم می بندد دم بسجل مرا
تا بماند حسرت دیدار او در دل مرا

۲۳۶

بامن سخت نیت و لے بر تیلی
گویم بدل خود بزبان تو سخن هسا

ز نیل نیت بنا گوشش نازک افعال
ز سایه در گوش تو شد کبود آسجا

ز نیت در دخی و محنت ز دیر گذشت
رسیده بود بلای ولی یخیر گذشت

دست ترا طبیب گرفت از پی علاج
این دست را مباد آن دست احتیاج

چندان میش دهمید که بیهوشی آورد

شاید که یاد ما بفراموشی آورد

مسوزای برق خار تر بتم را
که دامن گیر جانان مستاین
برون آوز چاک سینه دل را
که خون آلوده پیکان مستاین

می طپد پیر تو در سینه دل سیم تنان
ای همه سیم تنان سنگ تو بر سینه تنان

دُباعی :-

زاد چو تو در صوعه هیشاری نیست
چون من بکریم و دیر بخاری نیست

کار تو صلاح و کار ما رسوائی
ما را و ترا بیگدگر کاری نیست

از آثار خواجه آصفی و مخصوص از مطلع مسوزای برق...
انج و رباعی که از آخنوشته شده واضح میگردد که کلامش باخیمیه
عشق مزوج و با خون دل سرشته بوده - و در غزلیات هر قدر
توانسته احساسات رقیق قلبی و خاطرهای نازک عشقی را با بطور
ساده و بی تکلف گنجائیده است .

امیر علی شیر مرحوم در تذکره مجالس النفاوس صفحه (۱۹۲)
حاشیه بر باغ ارم خواجه آصفی رایکی از وزیرای با اخلاق و
متواضع و غریب صفت نشان داده همین مطلع در نخیست دردی
محتسب الی آخره، را نقل و یک مطلع ترکی را هم بآن ضمیمه نموده
است .

از نفاوس

—*—
— (در غون: —) —

بگفته نوائی قبرش در هرات است - و معلوم است از
همین جا بوده در شعر؛ و خصوص معاصرت کامل داشته است.
عمر خود را بخیمه دوزی و شعر گوئی صرف نموده است -
این معمار ابنام محمود گفته است - سال زنده گانی او احتمال
میرود که در صد و هشتم الی نهم هجری بوده باشد .

ای ز جام حسن سرخوش اسوی خموری همین
زانکه اشک خویش را پیوسته در زیر چین

—*—

«احمد مجلد ۱»

امیر علی شیر نوائی او را از شوخ طبعان هرات معرفی
میکند و معلوم است که در هنرل و بجه قدرت کافلی داشته

است .

ازین معما که با اسم جرده گفته است آشکار میگردد
که در تمام فنون شاعری بطور هنرل پیش آمده است .

خری کج کرده پالان سوی دهخت

چو آگاه ده از گادان پردخت

سال وفات احمد بهم معلوم است - از دوره امرای

قیور به خصوص در ماه هشتم یا نهم بوده است .

غیر ازین معما که آن هم پالان پوش است دیگر آثاری از او

بدست نیامد قبرش در شمال هرات است .



سی

۲۴۱

عدد اسمی ۱۰۴۰

در آتشکده بقسمت شعرای هرات ذکر شده و بهین جمله اکتفا

راخته است. اسمی به اسمی قناعت کرده داین مطلع از دست

میکنی جوز و جفا هر دو فایمیگوئی

تو چرا میکنی ای شوخ و چرا میگوئی

فصل دوم در معرفت باء

«بنیائی»

این استاد پیره دست ازار کانی که در بنای نظم نهاده
و شالوده که در ساختمان سخن ریخته از هر وجه بنای ادبیات بود
است .

چه در طرح قصائد غزاد چه در تلون غزلیات رنگین پایه بزرگ
را محراز کرده است .

قدرت طبعش در قصائد مدحیه با خاقانی و سلمان پہلو میزند -
در روح کلامش در غزلیات عشقیه کار سحر و جادو میکند .
ماحب اشکده در قسمت شعرای هرات مینویسد که بنائی در
هرات معمار و در جوانی تحصیل علوم را نموده - و میرغیاث الدین
منصور دستکی آنرا شاعر ملاحظان و ملای شاعران نامیده است .
اما چون طبع شوخی داشته امراه سیما میر علی شیراز در پیچیده

است .

هر قدر معذرت خاست منقول نظر امیر نگر دید - چنانچه
 قصیده بنام امیر شاخته و صله نیافته و آزا بنام سلطان احمد
 میرزا تغیر داد عاقبت این رباعی را گفته در ماوراء النهر بخدمت
 امیر سلطان علی شتافته و از اسخا با محمد شیبانی مصائب
 گزیدید .

دخترانی که فکر بکنند

هر کجی را بشوهری دادم

هر که کابین ندانند بپوشد

زوگر نعم بدگیری دادم

و در حین قتل عام شهبند ست نخم ثانی ملابنائی بهم در اسخا

شهید گردید .

و در آخر عمر دودلیوان بطرز حضرت سعدی و حافظانوته

و در آن حالی تخلص میکرده است .

در روضه الصفا جلد (۷) صفحہ (۹۲) مینویسد که بنائی
شیر علی نام داشته و پیر استاد محمد خان معمار بود ، در نظم و
و موسیقی و قوف کامل داشت ، از امیر علی شیر پنجیدہ مرتبہ
اول بعراق رفت و بخدمت سلطان یعقوب میرزا بود و باز
بمقتضای حب الوطن واپس بہرات آمد ، مرتبہ دوم از امیر
علی شیر پنجیدہ بامر قد رفت و تا آخر در اسجا شہید گردید .

در ایام آخر حیات خود دیوان حیات را تتبع نمود و
آثار گرانہائی در ماوراء النہر گذاشت .

بنائی این قصیدہ را بحواب قصیدہ معروف سلمان
انشاء نموده است کہ دو بیت مطلع قصیدہ سلمان این است :-
سقی اللہ لیلہ کضیغہ الکو اکب

بشی غنبرین خال دشکین ذوائب

۲۴۵

فلک را بگو هر مرصع جواشی
هوازا بعنبر معطر جواشی

قصیده بنائی -

بد النجم لیسلاً کجدا الکواعب
فرد زنده از حلقه های ذواب

شبی عقد زهره است در خطبه گوئی
زد النجم چند آیت آورده خاطب

بر آورده روشن چنین اعتبارا

ز صندوق بازی سپهر بلاعب

شبی اینچنین من ز نقد مقاصد

ز نقد مقاصد ز شرط مصائب

بر روشن ضمیران علوی مشاود

۲۴۶

بیاکیزه طبعان قدسی مخا طب
که تا چند سرگشته گردم ز گردون
پریشان بود خاطر م چون کواکب
بصد رشته در فارس پایت گشته
مگس وار در دام قید خاکب
بجمعی قرین گشته از اهل دنیا
همه بر سر جیف با هم بغاضب
بجنگ و جدل برده دست ضیاعم
بمکر و حیل برده سبق از تعالی
گر آسجا بری قطعه با از قصائد
و گر آوری نسخ با از نذاهب
نگویند این قطعه نظم است یا نثر
نه بیند کاین نسخ فقه است یا طب

همه تلخ طینت چو ستم افاعی
همه کج طبیعت چو دم عقارب

.....

این دو قصیده دیگر هم کمال زور و زبردستی طبع
رسای ملامتانی را اثبات مینماید -
زهی شکسته ز رشک تو زخ عنبر تر
به تنگ آمده از تنگ شکر تو شکر
خفت شب هست و عذار تو چون شب
رخت خورست و دهبان تو ذره در خور
بود به درج دهبان تو غنچه را نسبت
دهبان غنچه اگر بر بود ز لولو تر
گرفته همه عالم بحسن عالم گیر

پو صیرت عدل نهی شاه سعادت گستر

لاله رخ نبود عالم را گلستان کرد باز
 کوه را دامن پراز اجل بدخشان کرد باز
 غنچه گل برگریبان تکره یا قوت داشت
 گل بناخن های رنگینش گریبان کرد باز
 با عصای سبز آمد سبزه بر اطراف جوی
 خضر پنداری هوای آب حیوان کرد باز
 غنچه زرگس ز تاب گل نظر بر لبست گفت
 در رخ خورشید رخشان دیده توان کرد باز
 جام زر مانده است بر همین طبق زرگس نگر

تیب

۲۴۹

خویش را از ساقیان بزم سلطان کرد باز
تا ز عدلش باغ ایمن شد ز آسیب خزان
گل سپر انداخت از کف غنچه خفتان کرد باز

نیت غیر از تو مراد دل بجاصل با
گرچه حاصل نشود از تو مراد دل با

ز سر مه آنکه سیه کرد چشم یار مرا
چو چشم یار سیه کرد در دزگار مرا

تا بوت من آهسته ز کویش گذرانید
چون نیت امید ی که بیایم در آنجا

که بر آشت زلف یار مرا
که بر آشت روزگار مرا

از خوردن می منع کندم که هواست
چیزی که درین شهر حلال است که است

بیدیه گرنه دلم میرد حسد ز چه رو
چو دیده روی تو بیند دل اضطراب کند

از تو بر کنان دل ممکن اگر بود مرا
بتمنای تو کی این همه جان می کنم

ز بد خوئی چنان بیگانه شد آن بهیوفا با من

که شد بیگانه با هر که که کردی آشنا با من

میکنم جامه نو در ره میخانه گرد
که مرا جام می که نه به از جامه نو

زر که در معدن است مسکن او
می بر آید بسی دکان کند ان
لیک چون او قد بدست بخیل
بر نیاید مگر بجان کندن
از معاشرت با دوره سلطان حسین میرزا معلوم میشود
که در صد نهم وفات یافته باشد .
این غزل بنائی از یک بیاض خطی دستیاب
گردید .

۲۵۲

خورشید من چو آینه در پیش رو گرفت
آتش بجان آینه از روی او گرفت
تا دم زده هست آینه از ما و روی او
شد تیره از خجالت و در خاک رو گرفت
دیدم میان یار و ندیدم دیان او
نخواهیم هیچ دید چو در دیده مو گرفت
خوش آنکهی که عشق گل و غنچه از نشاط
در دست جام باده و در کف سو گرفت
در شهر دل ساز بنائی سر اس عشق
این شهر را چو سیل غم از چار سو گرفت



۲۵۳

«مولینا بیانی:»

خواجہ شہاب الدین عبداللہ فرزند ارجمند خواجہ شمس الدین
محمد مراد ارید میباشند۔ پدر مرحوم شان بقول صاحب روضۃ
الصفاء (ج ۷ ص ۸۱) و حبیب السیر قسمت سوم بقول اشکدہ
(ص ۱۲۴) از اہالی کرمان است در زمان سلطان حسین میرزای
بایقرا بہرات آمدہ و در سلک وزرای او نسک گردیدہ است
اما خواجہ شہاب الدین بیانی در بہرات تولد یافتہ و در زمان
فرمانفرمائی سلطان حسین میرزا مانند پدرش بر تہ صدارت
ترقی نمودہ و چندی را بان امر صرف مینمود.
در اواخر عمر از وزارت مستعفی شدہ روزگار زندہ گانی
خود را بکتابت کلام اللہ شریف خاتمہ دادہ و در سنہ ۹۲۲ وفات
و در مصلائی بہرات مدفون گردیدہ است.
صاحب روضۃ الصفا مینویسد:-

که بیانی در مکارم اخلاق و محاسن اطوار و لطیف
 گفتار سرآمد زمان بود و در فن موسیقی دسترس تمامی داشت
 در قصائد و غزلیات قدرت مالا کلام - دیوان مونس الاجاب
 و مجموعه مرسلات بیانی در میان عوام شهرت تمام دارد
 صاحب آتشکده میگوید :-

بیانی قریب به دو هزار بیت از قبیل غزلیات و قصائد
 رباعیات سروده است .

شعری مونس الاجاب او مشهور است - و میگویند شعری
 شیرین دیگری در حکایت خسرو و شیرین - و یکی هم در مدح امیر تیمور
 کورگان نوشته است که هر کدام موقعت مہتی در عالم ادبیات
 پیدا کرده است .

نوائی در مجالس النفائس صفحہ ۲۲۵ می آورد :-
 که بیانی در حسن خط و انشاء و خصوص در موسیقی و شعر آنقدر

تقریب

قدرت کامل داشته که کم کسی بآن دستگاه توان رسید
آتشکده -

پسته دیوانه آن لعل سخندان باشد
که خورد سنگ همی بر سر و خندان باشد
هر که لطف لب و دندان تو بیند چه عجب
کز تعجب سر انگشت بدندان باشد
خلق را میشود از سجده چو رویت مانع
ز ابد صومعه مشکل که مسلمان باشد
خانه دل وطن تست ز جهان رنج مباحش
دو سه روزی که درین زاویه جهان باشد

زهی بنای جهان از اساس عدل تو محکم
تراست دهر مسخر تراست ملک مسلم

فضای بلوغ حیات از بهار خلق تو تازه
 هوای گلشن روح از نسیم لطف تو خرم
 چو کوه قهر تو جنبد ز جای در صف بیجا
 ز بول پیکر او تو سن سپهر کند رم
 سر سپاه عدو در سر شانت سر اسر
 چنانکه در دم تیغ تو خون خصم دادم
 شود ز لجه سحر آشکار شعله آتش
 شراره اگر افتد ز نار مهر تو در یم

مرا از زنده گی دور از تو صد شرمندگی شد
 ولی در عذر خواهی جان دهم گر زندگی باشد

رباعی

س

کس دور از آن شمع شب افروز مباد
چون من بومال او بد آموز مباد
میوزم دبر دل کس این سوز مباد
روزیت مرا که کس بدین روز مباد

مجالس الغافل
تا دل دمان طره آن دلنوازیافت
خورد آب زندگانی و عمر دراز یافت

معنا باسم داؤد
شد پسته چو بلبل دل عشاق جگر خوار
بر کیسوی او هر طرفی زان گل رخسار

«رهان الدین علی بن علی»

از ادبای صد هشتم و نهم هجری است و از معاصرین امیر
علی شیرنوالی .

اصلاً زاده آب و هوای هرات و هم درین سرزمین
قرار گیرد و فتنه الصفا تعیین مینماید در رمضان سنه ۹۰۲
وفات نموده است .

مولینا برهان الدین در علوم متداوله شهرت تامی
داشته و در دوره سلطنت سلطان حسین بایقرا از علمای
درجه اول بحساب میرفت .

نوالی چنانکه تربیت سارارباب فضل حمایه مینمود
این مولینای محترم را نیز در اغوش حمایه و مهربانی خود جا
داده و چنانکه شایسته شان او بود با و رعایه میفرمود .
و همچنین از محمدی که نوالی در تذکره خود صفحه ۱۱۱۱ مراجع

بارتیدی نماید - معلوم است که برهان الدین نیز در اخلاص
و ارادت خود نسبت به نوالی تقصیری نکرده و همواره پتایش
و مدحت آنرا بقصائد غزالی و ثابته سرانیده است .

مولینا برهان الدین تمام حصص عمر خود را با ما متریس
صرف کرده گاه در مدرسه امیر تیمور و گاهی هم در خانقاه نوالی
مورد استفاده عموم واقع میگردد .
در تعیبه اسماء و مواد تاریخ قدرت کاتبی داشته
است .

چنانچه کتاب بسوطی در معانی نام سلطان نوشته و آنرا جوهر
الاسماء نام نهاده است .
در تاریخ هرزدن امیر علی شیر گفته و الحق خوب فرموده
است :-

میر فلک جناب علی شیر کز شرف

عاجز بود ز حد کمال استیاد و خرد
 دیوان نشست آخر شجاعان بداد عدل
 از لطف شاه عادل و الحق چنین ببرد
 چون مهر زد بدولت سلطان روزگار
 تاریخ شد بهین که علی شیر مهر زد

روضه الصفاه ۲۴ ج ۷

در تاریخ امارت امیر علی شیر باستر آباد گفته -
 آن امیر علی شیر که دارد
 اوصاف بدون ز حد تقریر
 چون کرد قبول باز امارت

تاریخ شود امارت امیر
 روضه الصفاه ۳۶ ج ۷

سین

۲۶۱

این رباعی را با اسم پادشاه نوشته به
پس از بهار جوانی کشیم آه بجزرت
خان عمر با خورشید از پی غارت

فصل سوم ج -

(جیلی:)

اسم او عبدالواسع است - در غرختان تولد یافته و
 تحصیل کمالات را در ہرات نموده و ازندمای بہرام شاہ
 بن سلطان مسعود بن محمود سبکتگین بوده است .
 صاحب آتشکہ مینویسد (ص ۱۰۱) کہ عبدالواسع در
 اول حال دہقان بوده - ہنگامی کہ موکب سلطان از غرختان
 عبور میکرد عبدالواسع را دید کہ در صحرا شتر چرانی میکند و ہنگام
 چرانیدن شتر این ابیات را می سراید :-

اشتر صراحی گردنا! دانم چه خواہی گردنا

گردن درازی میکنی پنبہ سخواہی خوردنا

سلطان لطف طبع او را شناختہ ملازم رکابش ساخت

تا آنکہ محمود اقران گردید .

الحاصل

۲۶۳

الحاصل عبد الواسع روزگار زنده گانی خود را در هر آن
گذرانیده و صاحب طبع بلند و قریح ارجمند بوده است .
مخصوص در قصیده سرائی که بیچ یک از شعرای نامی را
پایه عبد الواسع بهمان روش خود او حاصل نشده است .
قصائدی را که ملا آذر از آثار عبد الواسع در کتاب خود
آورده در اینجا ثبت میگردد و غیر از همین قصائد آثار دیگری
از ایشان بنظر نرسید .

معدوم شدم رقت و نسوخ شد وفا
زان هر دو نام ماند چو سیم رخ و کیما
شد راستی خیانت و شد زیرکی صفا
شد دوستی عداوت و شد مردمی بها
هر عاقلی بزاویۀ مانده منخنی
هر فاضلی بد اهیۀ مانده مبتلا

وانکس که گوید از ره دعوی کتون ہی
کاندر میان خلق ممیتز چون کجا
دیوانه راهی نشاند ز هوشیار
بیگانه راهی بگزیند بر آشنا
عالیست بهتم بهمه وقت چون فلک
صافیت نسبتم بهمه نوع چون هوا
بر بهت نیست سخن های من دلیل
بر نسبت نیست هنر های من گوا
هرگز ندیده و نشنیده است کس ز من
کردار ناستوده و گفتار ناستورا
دپای جاهلان پیراکنده ام گهر
وز دست سفله گان نیند برفقه ام عطا
این فخر بس مرا که ندیده است هیچکس

در نثر من مذمت و در نظم من بجا
وله

ای گیه دعوی چو در یاگاه معنی چون برآ
چند ازین گفتار آبادان ذکر دار خراب
مگر مجازی نیست عشق تو بشوی و باز کن
روی چون لاله زخون دچشم چون گریه
زین قبل مجوس شد قمری که دارد طوق
در نه از رنج نفس بودی مسلم چون غراب
هر که باشد عاشق جانان نبرد از دیجان
هر که باشد طالب گوهر نیندیشد ز آب
چند باشم در دیار و منزل و عد و ذباب
روز و شب گر بنده و نالنده چون عهد و پیمان
تا ز حسن دلبران کش جدا ماند این دیار

تا زفر لعبتان خوش تپی گشت آن جناب
 آب چشم عاشقان نوحه گر در بحر شان
 کرد چون طوفان رخ آنرا همه کیسیر خراب
 گردن گیری کنون در وی صبا بینی چلیس
 در سخن گوئی کنون در وی صدایابی چو آب
 که ز تنهایی در بود مساز گردم با طیور
 که ز شیدائی در و هم راز باشم با ذباب
 گوش من سوی سماع و هوش من سوی صبح
 چشم من سوی نگار و دست من سوی شرب
 زار و نالانم چو بلبل دیده پر خون چون تیز
 تا نفورم کرد از آن کبک در می بانگ خراب
 ز گسی دارد سیاه و سوسنی دارد سفید
 لاک دارد لطیف و سنبلی دارد تباب

نخب

۲۶۷

سنبل چغیر نهار و زرگس خنجر گذار
لاله شکر نشان و سوسن عنبر نقاب
این چو روی من برنگ و آن چو پشت من بزم
این چو اشک من بلون و آن چو بخت من بزم
هشت چیزم هشت چیز اندر غمش بگذاشتند
تا مرا بگذاشت آن شکر لب و شیرین عتاب
تن قرار و دل مراد و جان نشاط و لب سخن
دست جام و طبع کام و روی رنگ و چشم خواب
از خیال ریح و عکس تیغ او در بحر و بر
دزد نهیب گرز و بیم تیر او در کوه و غاب
بتر که چشم پلنگ و بفسر د خون نهنگ
بشکند پای شیر بر و بگسلد بال عقاب
گر بود باد وستان تو کشف را اتصال

و ر بود باد شمنان تو صدف را انتساب
 نرم گرد چون فک بر پشت او رنگ گران
 تیر گرد چون خک در کام این خوش آب
 بر سبیل رشوه آرد پیش تو گاه طغان
 بر طریق جزیه آرد نزد تو گاه خراب
 رنگ چشم و زاغ بال و کور ستم و مار پست
 کرک شاخ و پیل دندان شیر چک و بربت
 اندران وقتی کز آسب دلیران سپاه
 راحت میدان شود چون موقوفیم بحباب
 کوس چون رعد و فرس چون ابر و خنجر چون
 تیر چون باران و خون چون سیل و بر احوال
 هم بر آن صورت که هنگام تجلی کوه طور
 عالم از گام ستوران آید اندر اضطراب

دزخ رنگاری تو آلاید بشکر فی عقیق
تیغ بینائی رخ انداید بیا قوتی مذاب
تا ز نار آید دخان و تا ز آب آید بخار
تا ز خاک آید درنگ و تا ز باد آید شتاب
بد سگالان ترا یک دم زدن خالی مباد
سهر ز خاک و لب ز باد و دل ز نار چشم از آفتاب
صاحبی کز بزمگاه طبع و خلق و لفظاد
سال و مه باشند بیعتر و محل بقدر و آب
رو فیه خلد برین و چشمه مار معین
تا ز مشک تار و دانه درخو شتاب
مور و کبک و پشه و زوبه بغولش آوردند
از برای طعم نزد چکان بسته رقاب
کرزه مار از از وادی حیره باز از از دشت

ترنده پیلان را ز ما مومن شرزه شیر از زلف
 از برای مجلسش زاپند دایم هشت چیز
 نخل و آهو خارونی سحر و جیل کابین سر آ
 شهید خالص مشک اذ فرورد احمد قد صرف
 در بیضا لعل روشن سیم صافی ز زتاب

که دارد چون تو معشوق نگار و چاکد دلبر
 بنفشه موی و لاله روی و زنگ چشم و نسیرین
 نباشد چون جبین و زلف در خسار و لبست هرگز
 مه روشن شب تیره گل سوری می احمد
 ندارم در غم و جور و جفا و رنج تو خالی
 لب از یاد و سر از خاک و رخ از آب دل آلود
 بحسن و رنگ و بوی و طعم در عالم ترا دیدم

قد از سر دو براز عجاج و خط از مشک دل از شکر
سز دگر من ترا دایم بطوع و طبع جان و دل
کم خدمت برم فرمان نهیم گردن شویم چاکر
که تو داری یزیم در زم لفظ و طلعت سلطان
دل خرم خط زیبایب شیرین رخ انور
جهان داری کبی یار و قرین و شبه و مثل آمد
بعلم و حلم رزم و بزم و عزم و حزم و خرد
جهان بخشی که دارد وقت جود و حرب و هر کلین
کف حاتم تن رستم دم عیسی دل حیدر
درخت عز و تمکین و جلال و قدر او داد
سعادت بیخ و عصمت شاخ و رافت برگ و شمشیر
ز بخت و دولت و تار بید و مین او می خیزد
ز خار آذ زنی شکر زگان گوهر زیم عنبر

حضور اوست در دولت مکان اوست در دست
 بقای اوست در عالم وجود اوست در کسوت
 چو فعل شمس در گردون چو صنوع ابر در نیان
 چو لطف نور در دیده چو کون روح در سیکر
 بیند از ندیش ریح و گرز و تیغ و تیر او
 مرا کب نعل و پیلان نسک و ماران زهر ^{مکان}
 ز شکر و آفرین و مدح و نعت تو فرماید
 زبان عاج خرد حیران سخن قاصر قلم مضطر
 ای ادر ساعد و انگشت و گوش و گردن ^{مکان}
 ظفر یاره امل خاتم هنر حلقه شرف زیور
 تراز یبدا که در جنگ و مصافح حمله و بیجا
 فرس گردون کمر جو را سپر کیوان علم محو
 بچین و روم و ترک و هند پشت بزدین ^{مالند}

۲۷۳

جین فغفور و رخ چیدال و بر خاقان و قیصر
بریزد پنجه و دندان و شاخ دزهره در بر زمت
ز سر بردس ز پیل مست و کرک تند و شیر ز
همیشه تا بود تنگ و فراخ و خسرم و فرخ
دل عاشق غم بجران شب وصل و رخ دلبر
مباد البته و دور و جدا و خالیت هرگز
لب از خنده کف از ساغر دل از شادی لاله زار
اگر داد ایزد تملکی که آنرا جمله شاهان
طلب کردند و زان محروم ماندند این عجب مشمر
محمد یافت مقصودی که عیسی جت از ایزد
چنان چون خضر خورد آبی که ایزد خواست بکند

رخش او هر صفتان روح او آذوقه شان

تیغ ادخارا شکاف و تیراوسندان گدار
کوه گشته زین ستوه و دیو کرده زان غریو
جبر دیده زان هر بر و ما ریخته زان کنار
کرد قسم دوستان و بهره خصمان او
شانزده چیز مخالف خالق لیل و نهار
گنج در سنج و عسر و یسر و لطف و عطف گاه و جا
ناز و آرزو ملک و خرم و بزم و رزم و نور و ظلم
وحی کرد ایزد بخیل و کرم و آهو و صدف
تاز بهر مجلس او پرو رند این هر چه را
در دهن تشبیه لطیف در بدن قز و قیق
در گلو در خوشاب و در شکم مشک تبار
این اشارت با که ظاهر شود فضل کردگار
دین بشارت با که صادر شد ز فتح شهر یار

۲۷۵

یافت خواهد تلت از اندازه آن دستگاه
کشت خواهد دولت از اندازه آن پایدار
چون بیاطل سر بر آوردند قومی از عراق
شد فریضه دفع نشان بر پادشاه حق گذار
وز برای قمع ایشان رایت منصور او
در زمستان کرد تحویل از خراسان اختیار
شکری بودند چون عفریت و شیر و غول و جن
تیره رای و تیره روی و عمر گاه و غم کار
سر بر غافل ز تقدیر خدای مستعان
یک بیک غره با قبال جهان مستعار
خیل سلطان را سلامت با کرامت متصل
اهل عصیان را بنیامت بر غریمت استوار
از هزار چون رخ معلول قرص آفتاب

وز زلازل چون تن مفلوج جرم کوهسار
 بر زمین زرنج رنگ از روی بدخواهان
 چون هواشگرف گون از خون گمراهان بخار
 اسپ تا زان باد شکل و گرزگردان ابرو
 تیغ خشان برق سان کوسن لان رعد دار
 گاه پیش هر کند و گاه کوشش هر سمنند
 از دپای بیقرار و آسمان بی مدار
 موضع بازیت ذات البروج از تیغ و درع
 موقع باهیت یوم انخروج از گیر و دار
 گاه بیجان در زمین از نعل اسپ شیر زور
 شیر بیجان بر سپهر از بیم گرز گاه و سار
 که چو گردون از تغیر گشته با موم بافتناب
 که چو با موم از تخریب گشته گردون باوقار

۲۱۷

وز فرادان خون غداران و کاران کسخت
در طرفهای خیال و در کتفهای سجا
تا بدیجاده رنگ و جل گون خواهند زاد
زین یکی در تیم و زان یکی ز رعیا
ایستاد پیش صف سلطان دزیران او
باره گردن تن و هامون کن و همچون کنار
ماه سیری ماه اندامی که کردی هر زمان
پشت ماهی پر فعال در روی گردون پرگار

ایدل طمع مبر که خدایت مستعان
دی تن جزع کنج جهان نیست مستعار
بازی هست مرگ و آرنیسان نزد او تدرود
بادی هست دهر و عالمیان پیش او بخار

گر چون پنگ پای نهی بر سر جبال
در چون نهنگ جای کنی در بن نجار
از طرف آن در افکندت دور آسمان
وز قهر این بر آوردت چو روزگار

دارم ز انتظار تو ای ماه سنگدل
دارم ز اشتیاق تو ای سر و سیمبر
دل گرم دآه سرد و غم افزون و صبر کم
رخ زرد و اشک سرخ و لبان خشک دیده
در زم چون کشیده شود تیغت از غلاف
در زم چون گشاده شود جوشنت ز بر
قومی بیگنند چو مار از نهیب پوست
جمعی بر آوردند چو مور از نشاط پر

از بهر بخشش تو طبایع نه سادماند
بر مقتضای امر خداوند دادگر
در ناف کوه نقره و در کام لعل سنگ
در قعر آب گوهر و در جوف خاک زر
گنجشک و مورد پشه و روباه بگسلند
گر در حرم جاه تو یابند مستقر
منقار باز جره و خرطوم پیل مست
دنهال مار گرزه و جنگال شیر نر

چیت آنر غیکه ناساید ز مانی از صغیر
شخص اندوده برز و فرقتش اندوده بقر
باتن باریک و از افغان او دولت سیمین
بارخ تاریک و از آثار او ملت منسیر

چون بنالد جسم او جسم هنر گردد قوی
چون بگریه چشم او چشم ظفر گردد قدیر
گرچه بی گوش است باشد در همه حالی سمیع
درچه بی هوش است باشد از همه سرخی شیر
سعی او بگشاید و تاثر او در بیم زند
کشوری گاه تحریک لشکری وقت میر
که بیارد بچو دست مهتر عالم گهر
که بر آرد بچو خیم مجلس عالی بغیر
هست چون برهان عیسی بانگ خواند شاه
هست چون ثعبان موسی باید اندیشان
تا ترا حساد تو دیدند چون اجداد تو
رانند نخل ولایت رانشته بر سریر
هست باطیع جواد و همت والای تو

ایه دریا قلیل و پاییه گردون قسبر

ای عارض تو چون گل زلف تو چو بلبل
من شیفته و فتنه بران سنبل و آن گل
بر دانه لعل است ترا نقطه عنبر

بر گوشه ماه است ترا گوشه سنبل

تو سال و مه از غنچ خرامنده چو کبکی
من روز و شب از رنج خرونده چو بلبل

صبر ترک و پولاد رنگ و صاعقه انگیز
گردون تن و عنقریب تن و کوه تحمل

در معرکه اطراف زمین در حرکاتش

چون نقطه سیما پ نماید ز زلزله

زعید داد خبر خلق را طلوع بلال
 باخر رمضان و باول شوال
 تبارک الله ازان طرفه موتی کور است
 زلاجورد بساط و زکهر با سر بال
 قاده گوی بر فرش نیلگون گره رقص
 زساق لجت رقاصه نیمه خلخال
 ابوالمعالی عبد الصمد که نمساید
 چهار چیزش هرگز چهار چیز لال
 نه نفس اوزر تو اضع نه دست اوزر سخا
 نه طبع اوزر مردت نه سمع اوزر سوال
 زعدل او شده باز سفید هفت کلنگ
 زامن او شده شیر سیاه یار غزال
 نه این فراز برده هوای آن چنگل

نه آن دراز کند در زمین باین چنگال
صیغه خامه تو لشکر است روز مصاف
صیر خامه تو بخریست گاه جدال
بجز تو از وز رای زمان که ضم کرده است
مراسم علماء با کفایت عمال
چهار چیز برای تنعم تو بدام
ز چار جای پدید آرد ایردال
عسل ز خانه نخل و رطب ز باطن نخل
عنب ز سینه تاک و شکر ز شیر نال
چهار چیز شوند از چهار چیز تهی
چو دست تو کند آهنگ جو در و نوا
صدف ز در تیم و حجر ز لعل ثمین
زمین ز زر عیار و جبل ز سیم هلال

۲۸۴

فتیده بودم ازین پیشتر که راه خشن
بودنشین آفات و مرکز احوال
طریقهایش بیاریکی بل محشر
مضیقهایش بتاریکی دل دجال
چو در مصاحبت تو بیدم آن را
مرا معاینه شدگان حدیث بود محال
همی ز خار بفر تو رست برگ سمن
همی ز خار به بین تو زاد آب زلال
مرا از خاصه تو بود زیر ران خرسی
بقن چو کوه شام و بتک چو باد شمال
نکا درمی کمر زمین از سحرک سم او
بود چو نقطه سیاه دایم از زلزال

چون زین جهان پر هوس این نگاه بود کس
 می خورد باید هر نفس چندین نباید خورم
 از دور آدم تا کنون دلها بسی گردید خون
 آگ نشد یک کس که چون رفت است در قسمت قلم

مرا ز دست بر رفت است سیم و زر جمله
 از آن شده است مرا زوی و نوی پان
 باضطرار جدا مانده ام ز مسکن خویش
 بود نتیجه غربت همه عذاب ا لیم
 ز خاندان قدیم من د تو خود دانی
 که واجب است مرا عات خاندان قدیم
 زرد زگار عزیز تو آن طمع دارم
 که داد من بتانی زرد زگار لیم

دولت پیروز و رای روشن و بخت جوان
 بهت والا و عزم فرخ و امر روان
 حصه میر بلند اختر شد اندر روزگار
 بهره صدر نگو محض شد اندر آسمان
 گرفتد در پیشه و دادی گه حرب و قتال
 عکس بیکان و فروغ خنجر اونا گه جان
 بر کدگان مهربان در تارک مار شکنج
 بفسرد زین زهره اندر پیکر شیر زیان
 اندران مدت که او بر موجب فرمان شاه
 از بهری شد سوی توران با سپاه بیکان
 کینه تورز و دیده و دزد خشم سوز و زرم ساز
 شیر جوش و درع پوش و سخت کوش و کاروان

۶۰

باد پایانی بگاه حرب هر یک جان نهاد
چیره دستانی بگاه جنگ هر یک جان نهاد
بافرنج شیر یاه از تیغ شان در مرغزار
باجزغ باز سفید از تیر شان در آشیان
نار رسیده بانگ کوس او بدان شاخ
نافقاده عکس تیغ او بدان رانجگان
چون سوی تو لک روان شد لشکر منسواد
کو تو آل حصن او ببرد امید از روان
قلعه بسته که هر کس بر آن قادر نشد
از سلاطین گذشته وز ملوک پاشان
غوریان چون از قدم لشکر او یافتند
اگهی یکبار ره دل برداشتند از خانان
از جوانب لشگری کردند جمع آنکه چنان

فیلسه فائز اشعار آن نگین در دستان
 مشتبه گردد اسامی بر ملا یک گاه حرف
 گردود در صده هجده خلاق نیم آن
 مرکبانی زیر زمین پویند چون آب یک
 سرکشالی وقت کین پانیده چون ^{رکان} _{کوه}
 از شعاع تیغ هندی روی بامون ^{بشار}
 دوزخ بار بوز تازی روی گردون ^{دخان}
 کوسها با صور اسرافیل گشته هم مثال
 روحها بادست عزرائیل گشته همقران
 زار زوی خوردن خون تیرگشاده دهن
 از برای بردن جان روح بر لبه میان
 کوه بر بامون زده است مضطرب بجا دار
 نسر بر گردن زحیرت تحت سیرغ زمان

سه

کرده از مر جان زمین بلخون چار پی بن
ذارد در ز قطران هوارا کرد تازی طلیسان
نفسها سیر از حیات و طبعها یک از نشاط
پایه باد در باز رکاب و دستها فرد از خان
از نعال باره پاره خاره اندر کو بسار
وز دما گشته گشته پشته همچون از خوان
از دم شمشیر او بر خاک ریزان بر چنانکه
از دم باد و وزان برگ رزان قنبرخان
کرد ویران حصنها ی غور سرتا سر چنانکه
در زمین کرد ایزد او را چون دم گویانها
تنگ شد چون چشمه سوزن همی بر شمنت
وز زاری شخص وی در وی بجای ایمان
گر ترا میند شیرداز دها بختب خواب

باحسام آبدار و نیزه آتش نشان
 آن ز بیم او بمیرد چون ز بوی گل جمل
 وین ز عکس آن بسوزد چون ز نور مین
 از قد و مت باز حاصل شد بهری با چار و
 تا تو سوی او خرامیدی بطبع شادان
 حرمت بیت المحرام و بهجت ذات العباد
 رقت سبب الطباق و زینت دارالبحران
 تا شود سبزه از خم ابر بهاری مرغزار
 تا شود سرد از دم باد خزان بیستان
 باد اجاب ترا همواره سر سبز از بهوات
 باد اهدای ترا پیوسته رخ زرد از بهوان
 گوهری نیکو چو دانش بگیری روشن چنان
 عکس او اختر نماید فرق او غیر نشان

۲۹۱

بادگردش سیل سمیت برق سیماسچوش
صاعقه رخ ابردم باران شررتندخوان
از شراراد شود برپشته زرین فلک
وز شعاع او شود پر ذره سیمین جهان
روی او داده زمین را از تقایق پیرین
فرق او کرده سوار از بنفشه طیلان
عکس او دریا درخنده چو از گردون قمر
نور او در خاک تابنده چو اندر تن روان
که چو تابنده شهابی جرم او چون کبریا
که چو بارنده سحابی اشک او چون اینغان
در دم مشکین او پیدار رخ رنگین او
چون عقیق سرخ کز کوه سیه گرد عیان

با شیران گردن کش با پیلان گردن کش
 همه کوشده چون آتش همه جوشده چون تبان
 گشتند از سر شیر و آسب شان تو
 چو نقش پیل گرما به شکل شیر شاد روان
 چو گردنارک گردان شهاب تیغ را گردن
 چو گردنارک پران سحاب کرد در باران
 در آن موضع بر آخته ز پیروزی کی خنجر
 در آن موضع بر آورده ز بهروزی کی تبان
 ز خنجر قوت هر خنجر تبارک سیل بهر ناوک
 بکینه رای هر سینه به پیکر قصد هر پیکان
 تو آئی در صف سیجا ز کین دشمنان پرف
 گرفته نیزه اندر کف لشکر رستم دستان
 ز گرد مکتب پر خاک رودنی ماه بر گردن

تو آئی

۲۹۳

ز نعل مرکبت پرباه روی خاک در میدان
هوا پر صاعقه گردد ز شمشیرش که ضربت
زمین پر زلزله گردد ز شیدیش که جولان
زمانه بر نهد بر گردن گردون گردان غل
اگر جوهر مراد او معاذ الله کند دوران
چو در دشمن کین آرد چو در بیجا کمان گیرد
چو نوشد باره در مجلس چو یازد گوی در میدان
سپهر او را سزد مرکب شهاب او را سزد ناک
سیل او را سزد ساغر بلال او را سزد چو گان
باید زخم گرز او چو سرمه بیکر خارا
ببند نوک ریح او چو مهره تارکندان
کرم بی طبع تو ناقص شرف بینات تو مهمل
سخا بیدست تو باطل سخن بیدکرتو ندان

ایا ختمت مخالف را چون جمع عا در اصرار
 ایاسهت معادیرا چون نوح را طوفان
 الا تا بر فلک پروین بتابد در شب تاری
 الا تا در چین نسرین برودید در مینیان
 ز شادی طبع اجابت چون نسرین باد پسته
 ز زاری اشک اندایت چو پروین با جادو

و ل

بر فلک روز و شب از تیر غلامانت بود
 گادرا سفته سر و دم شیر را خسته سهرین
 گرز پای مگرش نعلی بیفتد گاه سیر
 در ز قلبش شکرش خیزد بخاری روز کین
 حلقه و ار این را بگوش اندر کشد ذات البرج

۲۹۴

سرمد دار آرزو بختم اندر کشد روح الامین
زان زمین از زلزله که بجنبید کا ندر و
مضطرب گردد ز بیم نذل تو گنج دین
گر نهد در بوستانی بدسگال تو قدم
در بهار از وی خشک رود بجای یاسمین
در نشیند نخل در بام سرای دشمنت
در مزاج او شود چون زهر افی انگبین
گردد از بیش چو زندان و حصار و بند و غل
گر کند بر عزم جنگ اندر خراسان ارپین
قصر برخاقان ترک و تخت بردارای روم
طوق بر چپال هند و تاج بر نفور چین
ناصر او گر گذارد دست بر نار حرق
مادح او گرفتار دپای پر کوه حسین

آن چو ابرایم بنماید از آن ریجان و گل
این چو اسماعیل بگشاید ازین ماهرین

وله

پیوسته کند زلف تو نقاشی گلنار
همواره کند جعد تو فراشی نسرین
آرام جهانی بدو یا قوت روان بخش
آشوب روانی بدو یا روت جهان بین
در غمزه اینست بلای دل جوهر
در خنده آن هست شفای من بسکین
شد باغ پر از مشغله از ناله بلبل
شد راغ پر از مشغله از لاله زنگین
صدریکه بزرگ هست بر صاحب عادل

چون نزد رسول قرشی صاحب صفین
 استاین بیان باسط ارزاق که جود
 بود آن نشان قابض ارواح که کین

چرخ است این بر آورده سر از دریا ^{افکن} موج
 بگو اندر دهان آتش به سحر اندر کشان دامن
 رخ گردون ز لون او بجز گشته آلوده
 دل بامون عشق او بگو هر گشته آبتن
 بناله سخت بی علت بچو شد تن بی کینه
 بخند گرم بی شادی بگریه زار بی شیون
 چو راه مردم ظالم جهان از چشم او تیره
 چو راه خسرو عادل زمین از چشم او روشن
 کنون نزدت فرستادم عروس کزین سخن ادرا

۲۹۸

معانی بہت پیرایہ معالی بہت پیراہن
زمانہ از شرف اور اعصابہ بستہ بتارک
ستارہ از فلک دی را قلابہ کردہ در گردن

و لہ

بفر دولت دیدار او ہی نازند

یکی سریر و دوم مسند و سوم ایوان
زدست و نام مدیجش ہی شرف یا بند
یکی سفال و دوم خارہ و سوم سندان
سفال و خارہ و سندان ز لطف آرایند

یکی عبیر و دوم عنبر و سوم ریحان
ایا شہی کہ ز تو گر اجازتی یا بند

یکی عطار و دوم مہ و سوم کیوان

که مکاتبه و بزم و بار باشند ت
 یکی دبیر و دوم ساقی و سوم دربان
 اگر شوند سه شاعر بچسبند تو زنده
 یکی لبیب و دوم بالغ و سوم حسان
 در آفرین و ثنا و مدیح تو گردند
 یکی اسیر و دوم عاجز و سوم حیران
 کنند با تو بهی عقل و دولت و اقبال
 یکی وفادار و دوم بیعت و سوم فرمان

و ل
 در طاعتش ستاره و در مدحتش فلک
 از هیبتش زمانه و از بزمش آسمان
 بسته میان چو ریح و گشاده دهن چو تیر

۳۰

دل پر شرر چوتیخ و دوتا پست چوچکان



«مولانا جامی رحمتا للہ علیہ»

نام مبارک شان عبد الرحمن است - اصلاً بلقب
عماد الدین لقب بوده اند ولی شهرت شان بعنوان
نور الدین است .

ارباب تذکره و تاریخ خصوص مولانا صفی در تحت
نسبت شان را چنین تشریح میدهند .

کروالد ماجد شان نظام الدین احمد دشتی و جد
شان شمس الدین محمد دشتی نام داشته - سلسله نسب
شان بحضرت امام محمد شبلی منتهی میگردد و او شان یکی از
اعاظم مجتهدین و کبار علمای دین و مذهب مقدس حنفی
و از اقارب امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه بوده اند
چنانچه امام اعظم صاحب (نعان) بن ثابت بن
طاؤس بن هرمزی باشند و امام محمد بن عبد الله بن طاؤس

بن هر مرز بوده است - و هر فرکی از ملوک بغداد است
 که در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بشرف
 اسلام مشرف شده است .

اجداد ایشان بعد از نقل از بغداد در محله در شده اند
 بوده و از آنجا بنا بر سببی با هم آمده اند .

ولادت حضرت مولانا در جام واقع شده و تاریخ
 تولد ایشان در عتای ۲۳ شعبان سنه ۸۱۷ هجری
 قمری بوده است .

چنانچه این دویتی که خودشان فرموده اند همین
 موضوع است .

بسال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی
 که زردز که به تیرب سرادقات جلال
 زادج قلا پروازگاه عز قدم

بدین جنیف هواست کرده ام پروبال
مولینای محترم را والد ماجدش در حال
که طفل بود و نوب از شیر مادر شسته برای تحصیل و
و تربیه با خود بهرات آورد
(در آن وقت بهرات هم زمین علم و آسمان معرفت
بود و ستاره اقبال آن در یک افق هاف دنورانی می
رخشید .)

حضرت محمد روح بفرمان پدر خود در مدرسه نظامیه
به نزد مولینا جنید اصولی که در عربیت دستگاه بلندی
داشت داخل تعلیم گردید .
و در آن علم قدرت کاملی پیدا کرد و در حالی که هنوز
به سن بلوغ نرسیده بود بر متن مطول حاشیه غزالی
نگاشت .

و بعد از آن چندی را بنزد مولینا علی سمرقندی
و مولینا شهاب الدین جو جانی تحصیل و مطالعه فرموده
علوم معقول و منقول را تحصیل فرمود
و دایره مدارک حساس حضرت مولینا بر تمام جزئیات
و کلیات علوم محیط گردید
شهرت فضل و معرفت شان قاف تا قاف دنیا
را بست نموده علمای عرب و عجم بر پایه دانش شان
معترف گردیدند
مولینا از مریدان حضرت سعد الدین کاشغری
بوده و با حضور حضرت خواجه عبیدالله احوار قدس الله سره
بهم ارادت و عقیدت کالی داشته و در سمرقند بخدمت
شان رسیده و استفاده های روحانی از فیض حضور این
دور بهنمای اسلام برده است

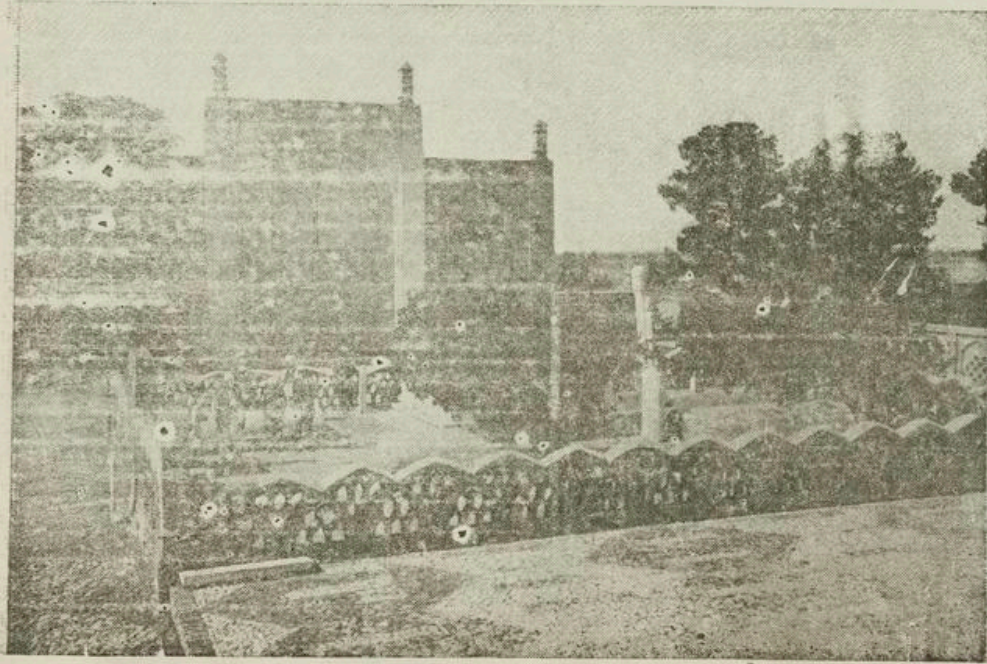
و ازین جا است که در اکثر مؤلفات خود بمدح شان
پرداخته و همه جا ازین حضرات نام میبرد.

در ماه ربیع الاول سنه ۸۷۷ جانب حجاز سفر
فرموده بعد از ادای مراسم حج و دو بار زیارت روضه
مطهره حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و دیدن
بغداد و شامات و کر بلا و غیره روز جمعه ۱۸ شعبان سنه
۸۷۸ به شهر هرات نزول فرمودند.

درین سفر حضرت مولینا مورد تجلیل و احترام به عالم
اسلام واقع شده از طرف امراء و حکام به پذیرائی باری
شایانی استقبال گردیدند.

در وقت معادرت شان سلطان حسین میرزا از
مرد عریضه تمهینیت قدم شان نوشته و این بیت را
ضمیمه آن نمود.

تربت پالک و دخمه تابناک بهترين اداى صدهشتم عالم اسلام و لانا عبدالرحمن جامى هراتى



اهلاً بمقدماً مع الشرف فانه
 فرح القلوب ونزهة الالواح
 امیر علی شیر نوالی ہم از خلوصیت کاملی کہ حضرت مولانا
 داشت این رباعی را نوشته و برای خیر مقدم بخدمت
 نشان تقدیم نمود .

انصاف بده ای فلک مینا فام
 زین هر دو کد ام خوبتر کرد خرام
 خورشید جهان تاب تو از جانب صبح
 یا ماه جهان گرد من از جانب شام

حضرت مولانا در سنه ۸۹۸ قمری این دنیا ی فانی
 را پروردگفته و در ۱۹ ماه محرم دیده ازین ماتمکده فرد
 بسته و در هرات پهلوی فرار حضرت سعدالدین کاشغری رحمه الله

ک

علیه دفن گردیدند .
صاحب جیب السیرینوید که نقش حضرت مولینارا
سلطان حسین میرزای بایقرا و امیر علی شیر بدوش خود
برداشته و در عیگاه هرات برای ادای نماز جنازه
حاضر نمودند .
از هر یک این دو مصرع تاریخ وفات شان
معلوم میشود .
تاء ریخته و من خله کان امانا

هژد هم روز ماه عاشورا

والحاصل حضرت جامی باغوش آب و هوای هرات
تربیه یافته خواه در قطار ادلیار و خواه در سلک علماء و

خواه در شمار ارباب سرآمد روزگار خود بودند .
 از بازی که سوا سخ علما را تا رنج قید میکند در دیاخراسان
 و ماوراءالنهر و بلکه در عصر خودشان در تمام عرب و عجم مانند
 مولینا کسی را بدان پایه فضل و دانش نمی شناسید .
 حضرت سعدالدین کاشغری میفرمودند که این جوان
 جامی را عجب قابلیت است که نمیدانم او را بچه تدبیر میدکیم .
 مولینا شهاب الدین محمد جاجومی میگفت که در پانصد
 سال یک مرد صاحب کمال مانند عبد الرحمن از خراسان
 سر بر زد که دفتر دانش تمام دانشمندان را پاره کرد .
 ما تقنی در لیلی و مجنون میگوید :-
 در شعر سه تن پیبر اند
 قولیست که جلگی برانند
 فردوسی و انوری و سعدی

هر چند که لانی بجدی
امروز منم بدور جامی
هم نچرخسر و ونظامی

صاحب شقایق نعمانیه صفحہ ۲۹۳۱ حاشیہ بر تاریخ

ابن خلکان (مینوید :-

که شکوه فضل و معرفت حضرت مولوی چنان عالم
را فرا گرفته بود که بایزید خان سلطان روم تحف و هدایای
شاهانه فرستاده مولینا را بملکت خود دعوت فرمود
اما ایشان نرفته و از بهران مراجعه فرمودند .
و ہم مینوید که سید محی الدین قناری از پدر خود
مولینا علی قناری که قاضی عسکری سلطان محمد خان بود
قصه می کند که سلطان یک روز پدرم را گفت که برای فصله

ادعا و مقدمات متکلمین و صوفیه و حکماء محاکمه لازم است
که درین میان این سه فریق بصورت عدل و حقیقت قضاوت
نموده اختلافات فیما بین ایشان را رفع نماید.

پدرم عرض کرد که این فیصله را هیچ کس کرده نمی
تواند مگر مولینا عبدالرحمن جامی.

سلطان قبول نموده به مولینا اعلام نمود که این محاکمه
را بصورت رساله تالیف نماید.

حضرت مولینا هم درین باب رساله مفصل و
دلایل قیسی نوشته فرستاد.

اما وقتی رسید که سلطان فوت نموده بود.

مؤلفات حضرت مولینا قراری که این رباعی شان
نشان میدهد باید ۵۴ باشد.

مولد م جام و رشحه قلم
جرعه جام شیخ الاسلامی است
زان سبب در جریده اشعار

بد و معنی تخلص جامی است
اما بگفته مرآت انجیال باید نمود و دو کتاب تالیف
کرده باشند - بهر صورت دارای طبع بلند و فکرت
ارجمندی بوده در علوم عربی و فارسی در نظم و نثر
بیایه رسیده و بمنزله تی عروج نموده اند که بایست
زبان نمیتوان احصاء و بیان نمود
با آنکه افاده مصنفات و شهرت آثار حضرت مولینا
بانور درخشان و مشعشعی برکنگه شهرستان علم ادب کار
آفتاب بیناید ولی لازم دیده برای اینکه این رساله چاپ
ما هم بنام نامی آن سر حلقه معارف و معالی افتخاری داشته

باشد این چند سطر تمیناً در اینجا درج گردید .
 یک نمونه از شئویات حضرت مولینا
 انتخاب از تحفه الاحرار در نعت
 ای ز تو شوق شقه ماه نیر
 پیش تو مهر آمده فرمان پذیر
 قهر نبوت تو چون شد بلند
 کمر بمقصوره کسری فگند
 چتر فرازنده فرقت سحاب
 سایه نشین چتر ترا آفتاب
 سایه ندیدت بزین بچکس
 نور بود سایه خورشید و بس

۳۱۳

ای بسراپرد ده شیرب سحاب
نیز که شد مشرق و مغرب خراب
رفته زد دستیم بدون کن زبرد
دستی و بنمای یکی دست برد
توبه ده از سرکشی ایام را
بازخ از ناخوشی اسلام را
هدیه مسیح از فلک آور بر زیر
رایت مهدی بفلک زن دلیر
کلاه دجال بنه بر خسرش
بوده بیابان عدم ده سرش
افسر ملک از سر دستان کیش
دامن دولت ز زبونان کیش
باز پیا ز افکن از پیشگاه

۳۱۴

دادستم کس زستم کیش خواه

ای عربی نسبت امی لقب

بنده تو هم عجم و هم عرب
رشک خوری تا افتد از او ج ز

مغرب تو تیرب و مشرق حجاز

گردسرت اطعی و تیربی

خاک دت مشرقی و مغربی

تیغ عرب زن که فصاحت است

صید عجم کن که بلاحت تراست

گر اقلیم غالیه سا نیستی

یا بخت انگشت نما نیستی

انتخاب

۳۱۵

انتخاب از یوسف زلیخا در نعت
ز جیوری بر آمد جان عالم
ترحم یا نبی الله ترحم
ز آخر رحمة الله المیننی
ز محمد مان چراغ نیشنی
ز خاک ای لاله سیراب بر خیز
چو ز گس خواب چند از خواب بر خیز
برون آور سر از برد یامانی
که روی تست صبح زندگانی
شب اندوه مارا روز گردان
ز رویت روز ما فیرد گردان
بتن در پوشش غنبر بوی جامه
بسر بر بند کا فوری عامه

۳۱۶

فرد آدیز از سرگیسوان را
فکن سایه پیا سروردان را
ادیم طایفی نعلین پا کن
شراک از رسته جانهای ما کن
جهانی دیده کرده فرش را بند
چو فرش اقبال پا بوسن خواهند
ز حجه پای در صحن حرم نه
بفرق خاک ره بوسان قدم نه
بده دستی زیا افتادگان را
بکن دلداری دل دادگان را
اگر چه غرق دریای گنسا هم
فاده خشک لب بر خاک را هم
تو ابر رحمتی آن به که گاهی

کنی در حال لبخشان نگا ہی
خوش آن کز گرده سویت رسیدیم
بدیده گردی از کویت کشیدیم
بمسجد سجده شکرانه کردیم
چراغت را از جان پروانه کردیم
بگرد روضات گشتیم گشاخ
ولی چون پنجره سوراخ سوراخ
زدیم از ابراشک چشم بچو آب
حرم آستان روضات آب
گهی رقیم ازان ساحت بغاری
گهی چیدیم از و خاشاک و خاری
ازان نور سواد دیده دادیم
وزین بر ریش دل مریم نهادیم

بسوی نبرت ره بر گرفتیم
 ز چهره پایانش در زر گرفتیم
 ز محرابت بسجده کام جستم
 قدمگاهت بخون دیده نشستم
 بیای هرستون قدر است کردیم
 مقام راستان در خاست کردیم
 ز داغ آرزویت بادل خوش
 ز دم از دل بهر قندیل آتش
 کنون گرتن نه خاک آن جستم
 سجده اش که جان آنجا مقیم است
 بخود در مانده ایم از نفس خود را
 بین در مانده چند و پنجشای
 اگر نبود چو لطف دستگیری

از دست

۳۱۹

ز دست ما نیاید هیچ کاری
قضای افکند از راه ما را
خدا را از خدا در خواه ما را
که بخت از یقین اول حیات
دهد آنکه بکار دین ثبات
چو هول روز رستاخیز خیزد
بآتش آب روی ما بریزد
کند با اینهمه گمراهی ما
ترا اذن شفاعت خواهی ما
چو چوگان سرنگنده آدری می
بمیدان شفاعت امستی گوی
بجنس اهتمامت کار جامی
طفیل دیگران یا بد تمامی

وله

اِحْتِشَاقِ شَوْقِ اَلِی دِیَا رِ لِقِیْتُ فِیْهَا جَمَالَ سُلَی

که میرساند از آن نواهی نوید لطفی بجانب ما
برادی غم منم قاده زمام فکر ت ز دست داده
نه بخت یا در نه عقل رهبر نه تن توانا ندل شکبا

ز بی جمال تو قبله جان حریم کوی تو کعبه دل
فان سجد نالد یک نسجد وان سعینا ایک نسعی

ز سر عشق تو بود ساکن زبان ارباب شوق لیکن
ز بی زبانی غم نهانی چنانکه دانی شد آشکارا

گفت عیونی علی شیونی فساد حالی و لا ابالی
که داغم آخر طیب وصلت مرخص خود را کن بدوا

اگر چه روم برانی از در و گریه غم بیگنی سر
قسم بچانت که بر ندارم سر ارادت ز خاک این با

بیت

بناز گفتم فلان کجائی چه بود حالت بدین جدائی
 مرصت شوقاً و مست پیرا کفیف اشکوا اشکوا
 بر آستانه کمینه جامی مجال بودن ندید از آن
 بچرخ فرقت شسته محزون بکوی محنت گرفته باروا

امر علی بالیات الغمام
 و ابی علیها بکار الغمام
 کهن خیمه هائی کزین پیش داشت
 در آن سلی و آل سلی مقام
 در بیجا که از دور گردون قیاد
 چنان سلک جمعیتی را نظام
 در آرامگاه غزالان شوخ
 وطن کرده گویان بگشته رام

۳۲۲

قدمگاه بک خرابان شده
گذرگاه زافان ناخوشخرام
نه پیداست زان خیمه باختران
نه باقیست زان خیمه گی غیرنام
ستون های آن خیمه با زیر خاک
زیم ریخته چون زیم غلام
زآمد شد باد اطناب شان
گست زیم چون عهد لثام
کند جامی از جان و دل سوی شان
هزاران تجمت روان و لثام

رحمی بده خدایا آن سنگدل جوان را
یا طاقتی و صبری این پیر ناتوان را

۳۲۳

گر زرد شد گیاهی در خشک سال بچران
پژمرده گی مباد آن تازه ارغوان را

زیتیم با تو میسر مباد
بی تو اگر زیتیم آرزوست

ای همه سیمبران سنگ تو بر سینه زنان
تلخ کام از لب میگون تو شیرین دهنان
دلوق سالوس مرا پرده ناموس درید
جلوه تنگ قبا یان تنگ پیرنهان
بر در پیر خرابات که خمخانه او
باد محروس ز سنگ ستم خم شکنان
میزدم حلقه در آمد زردون آوازی

کای ترا خاتم دولت گرو اهرمنان
 ساکن خانقہ و مدرسہ میباش که نمیت
 کنج میخانه باخ و وطن بیو طنان
 لاف قوت مزن ای پشته لاغر که شکست
 زیر این بار گران پشت همه پستان
 جامی این نظم حسن گرفتد سوی فارس
 حافظش نام نهد خسر و شیرین بخمان

این رباعی مولوی جامی در ایوان مرقد مبارک حضرت
 نبوی صلی الله علیه و سلم پهلوی رباعی حسان ابن ثابت
 با خط زرین و رودشنی رنگز گردیده است
 یا شافع الانام و یا سید البشر
 من وجهک المنیر لقد نور القمر

لا یکن النساء کما کان حق
بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر

د نمونه از رقعات و مکاتیبشان

شدنی خامه دلم را ترجمان
پیشوازی چون حکایت میکند

بازبان تیز و چشم اشکبار

از جدائی پاشکایت میکند

حکایت تمادی ایام فراق و شکایت توالی آلام
اشتیاق پیش از آن هست که بعدد گاری بدوات دبان

بسته و دستگیری خامه زبان شکسته در طول این نامه

عرض آن مقدر باشد و در طی این صحیفه نشر آن میسر

لاجرم سد آن باب کرده التماس میرود

در آن ساعت که بی تشویش اغیار

دران فرخنده مجلس با شدت بار
 زمین بوسی بتعظیمی که دانی
 زمین بوس دعا گو یان سانی
 دو لته از انتها مصون و سعادت از انقطاع
 بارمون میر باد بالنبی و آلہ الامجاد

می نویسند که حضرت مولینا روزی این مطلع را تکرار
 میکرد
 بسکه در جان فگار و چشم بیدارم توئی
 هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی
 منکره که حاضر بود گفت اگر خرد پیدا شود
 مولینا بدون تا مثل تکرار کردند (پندارم توئی)
 همچنین یکی از ازاد تمند ان

بخیر است

بخدمت شان خایه غلامان فرستاده بود دیگرے
که حاضر بود گفت در باغ مارش بابا بسیار خوب بعل
می آید مولینا فرمودند خایه غلامان ما از ریش بابای
شما بهتر است .

میگویند ملا جلال نامے بخدمت مولینا نسبتی
که نباید نمود نموده بود چون بخدمت شان خبر رسید قطعه
ذیل را انشاء فرمودند .

اگر ملا جلا لم خواند کافر
چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان گویمش کاندرا مکافات
دروغی را سزا باشد دروغی



(۱) خایه غلامان در ریش بابا بردوا قسامے از انگور می باشد ۱۲

«مولانا جنونی»

امیر علی شیر «تذکره خود جنونی را از اهل بهرات ثابت
 نموده میگوید که «هزل و بیجا دستگاه بلندے داشته
 و با حافظ شربتی منازعات مطولی نموده هست .
 و شربتی را بقصیده بچو نموده که از نهایت شیرینی
 شربت دبان عموم گردیده بود .
 این بیت را از ایشان نقل ینماید
 ای اهل جنون را بکنند نوز بونی
 زان روی درین حلقه زبون ^{جنونی} است
 «هراتی بودن جنونی سدی از قول امیر علی شیر
 بهتر پیدا نمیشود .»

«جنتی»

امیر علی شیر جنتی را از شعرای بهراتی شمرده میگوید

طبع او بد نبوده اما فطرتی ساده و طبیعی پرخون داشته

است .

توانی این بیت را از نقل نموده است .

بی خوردن چو ساقی ساغری را دهن پوشد

چو شد کورا بر پوشش سواد چشم من پوشد



(فصل حرف حاء مهمله : -)

«میر حسینی سادات رحمة الله علیه»

در تفحیات ذکر جمیل شان در سلک اولیای بهرات نقیص
یافته نام شان حسین و نام پدر شان حسن است .
اصل شان از غور میباشد و در بهرات تربیه یافته از
مردان شیخ بهارالدین زکریا میباشد .

مصنفات زیادی دارند کتات کنز الرموز و زاد
المسافرین را در سلک نظم کشیده و کتاب روح الارواح و
صراط المستقیم را تالیف فرموده است - مولینا جامی در
تفحیات بر پایه معرفت روحانی او معترف و دیوانش را
هم بطور عالی تجید مینماید .

صاحب آتشکده مینوید که میر حسینی غوری از مردان
شیخ شهاب الدین بهروردی است با شیخ اوحدی کرمانی و

شیخ عراقی مصاحبت نموده است - محمود ششتری گلشن راز
را بمقابل میر حسین رحمة الله علیه انشا کرده است .
بقول امیل الدین واعظ صاحب رساله نزارات
در قسمت اول ، کتاب طرب المجالس نیز از مؤلفات میر حسین
سادات است .

در سال ۱۱۸ هجری در هرات وفات نموده اند و
این قطعه برای تاریخ وفات شان سراییده است .
ده دیش از مه شوال بمقصد و بترده
نموده واقعا افتخار آل محمد
روان سید سادات عصر میر حسین
شد از سراج دنیا بدار ملک مخلص
قبر شان در درون زیارت حضرت سید عبد الله بن
معاویه بن عبد الله بن جعفر ضلیا رست صاحب پایه بلند

۳۳۲

و طبع ارجمندی بوده در عصر خود مرجع خواص و عوام
و محیط آمال انام بوده اند آتشکده این چند سطر را از
آثار ادبی شان نقل مینماید.

از شهنوی زاد المسافرین

این طرفه حکایت هست بنگر

روزی ز قضا مگر سکندر

میرفت و همه سپاه با او

وان خشمت و مال و جاه با او

ناگه بخرابیه گذر کرد

پیرے ز خوابه مهر بدر کرد

پیری نه که آفتاب پر نور

در چشم سکندر آمد از دور

پرسید که این چه شاید آفر

این کسیت که مینماید آخر
در گوشه این مفاک د لگیر
بیهوده نباشد اینچنین پیر
آند بر آن مفاک پر نور
پیر از سر وقت خود نشد دور
چون باز نکرده سوی او چشم
پرسید کندرش بصد خشم
گفت ای شده غول این گذرگاه
عاقل چه نشسته درین راه
بهر چه نکردهی احستراحم
آخونه سکندر است نامم
دانی که منم به بخت فیروز
پشت همه روی عالم افروز

۳۳۴

دریا دل آفتاب را بیاوریم
 فرق فلک است زیر پایم
 پیر از هر وقت با یک برزد
 گفت این بهدیم جو نیز در آید
 نه پشت و نه روی عالمی تو
 یک دانه ز کشت آدمی تو
 دوران فلک که بی شمار است
 هر ساعتش از تو صد هزار است
 نه غول و نه غاظم درین کوی
 همیشه تر از تو ام بصد روی
 از روز پسین چو آگیم من
 چون منتظران دین ریم من
 غافل توئی کز برای پیشی

منقود

۳۳۵

مغرورد دروزه عمر خویشی
چون آخر کار با جدائی است
با خلق مرا چه آشنائی است
دو بنده من که حرم و آزند
بر تو همه روز سر فرازند
با من چه برابری کنی تو
چون بنده بنسده منی تو
گریان شد ازین سخن سکندر
بفکند کلاه شاهی از سر
از خجالت خود نفیر میزند
سر بر کف پای پیر میزند
پیر از سر حال ره نمودش
کاندر همه وقت یار بودش

۳۳۶

بیت:

بجدا که درد مندم ز غم فراق یارا
نه خلاف گوید آنکس که حکم کند خدا را

رباعی:

ای سایه تو مرد صحبت نور نه
رو ماتم خود گیر گزین سور نه
اندیشه وصل آقا بت نرسد
می ساز باینقدر کز دور نه

«مولینا حسین واعظم شرف الله علیه»
بقول نوائی از اشعار است و در شهر هرات تریه یافته

تغییر

تقریباً بیست سال آخر عمر خود را با امر معروف و دین سر
زمین مشغوف بوده گاهی در مسجد جامع دگا بهی در سر
چار سو دگا بهی هم چهره نظامیه اہالی ہرات براہ صلاح
وصواب و کتاب ترقیات مرجع و مآب دعوت میفرمود
در روضۃ الصفا مینویسد: کہ مولینا حسین واعظ در علم نجوم
و انشا چنان قدرت داشت کہ هیچ کس با او برابری کرد
نمی توانست .

مواظظ و وصایا را ہم زبان ادا میفرمود کہ با او کسی
بان سوز و تاثیر و آن جامعیت کلمات و آن زرنگی آہنگ
و صد ہم پایہ نیگر دید .

والحق حضرت مولینا خواہ در نظم و خواہ در نثر قلم جاد و طراز
قریکہ سحر انبازی داشته و یکی از نوابغ علما ————— و مقتدرین
موشکافان ادبی ہرات بشمار میروند .

آثار قلمی شان در هر شعبه بایک صورت و صدای زنده
 عالم اسلام را فرا گرفته و بارها با طبع رسیده است .
 مؤلفات مشهوره شان که اکثر بنظر رسیده و در دستگاه
 ارباب علم گل سرخی بر سر سبد زبان فارسی چیده ازین قرار
 است .

جواهر التفسیر ، مواهب العالی ، تفسیر حسینی ، روضه الشهداء ،
 انوار سیملی ، اخلاق محسنی ، مخزن الانشاء ، اختیارات یا
 (لواجیح القمر)

ازین رهگذر چه در کشف غوامض اسرار کلام الهی و چه
 در شرح و ضیعات تمدن اخلاقی خدمت مهمتی بدنیای علم
 و دانش نموده و در همه مؤلفات خود بیجا رات خوش و
 مقفی و مضامین دلکش و غزالی پیش آمده است .

حضرت مولینا حسین در فحالی نگاری نیز قلم پراشک و سوزانی

۳۳۹

داشته خجایع شهدای کربلا را با نهایت درد و سوز نگاشته
است .

بگفته روضه الصفا در سنه ۹۱۰ و بقول رساله مزارات
حصه دوم در سنه ۹۰۸ هجری قمری بهرات فوت نموده در
خیابان دفن شده است .

این چند سطر از آثار قلمی شان تیناً قلمی گردید .
رباعی

ای شربت درد تو دوای دل ما

آشوب بلا ی تو عطای دل ما

از نامه حمد تو شفای دل ما

و ز نام حبیب تو صفای دل ما

رباعی

عالم ز بلا های تو محنت کده است

۳۴۰

دین محنت و غم نصیب برده شده است
هر جا که نگاه میکنم در ره تو
دل خوشده غم زده سوخته است
روضه الشهداء
این مطلع را امیر علی شیراز اشعارشان قید مینماید
غیر خط از مشک تر غالیه بر سمن مزین
سنبل تاب داده را بر گل نشترن مزین

(یک نمونه از نثرشان :-)

(خاتمه اخلاق محسنی)

خدا یا تا فلک را سر بلندی است

بزرگان راز حکمت از جندی است

اشعه را یات آسمان فرسا و لمعات آلودیه سپهر آسای

این شاهزاده عالی رازی عالم آرای
تا انقراض ادوار لایح و لامع باد! و کوبه عظمت و ابهت
ادشارق و طالع

(این دعا از من و از اهل جهان آمین باد)
باتمام رسید و با اختتام انجامید این رساله که شتدل
بر اثر در حکمت است و منظومی بر حقایق اطوار اهل لیت
و هم از نام کتابی که مضاف با اسم سامی و نام نامی آن
حضرت است تاریخ اتماش مفهوم میگردد
با خاسه گفتم ای که ز سر ساختی قدم
وز مقدم تو چشم سخن یافت روشنی
اخلاق محسنی تمامی نوشته شد
تاریخ هم نویس را اخلاق محسنی

۱- میرحسین معالی :-

صاحب روضه الصفا صفحہ ۸۹ جلد ۷، بعد از آنکه
مزایای روحانی و محنات علمی و ادبی او را می‌تایید
در هویت جناب شان مینویسد :- که میرحسین معالی چندین
سال در مدرسه اخلاصیه بوده بطلب علم مشغولی مینمود، اکثر
مترادفات علمی را تکمیل نموده در معابد رجب رسید که قلم نسخ
بر تمام ماہرین آن صنعت کشید.

در سنہ ۹۰۴ ازین دنیای گذشتنی گذشت و از خود
یادگارهای روشن و بزرگی باقی گذاشت .

میگویند :- رساله در فن معانوشته و در ان کمال پیروزی
خود را در ان صنعت نشان داده است .

و الحاصل مولینا میرحسین معالی در ہرات تربیہ یافته
و ہم درین سرزمین دفن گردیده است قبرش در گنبد مدرسہ

اخلاص

۳۴۳

اخلاصیه است .
امیر علی شیر این معجز را از ایشان نقل مینماید که با سم
ناصری سروده است :-
شد بخوبی روی آن حور پر پوش آفتاب
کس ندید از خاک و باد و آب و آتش آفتاب
غیر ازین چیزی دیگر از آثار گرامی شان بدست
نیامد .

«حسن شاه شاعر»
باتفاق روضه الصفا و مجالس التفاسیر از شعری
دوره شاه رخ است - مداحی امیر شاه رخ و ملازمت
میرزا بابا سنقر را نموده عمر زنده گانی خود را در بهرات
بخدمت این پدر و پسر بسر رسانیده است .
«هنگام ماتم و سور به رثاء و هنای او شان

قصیده با سراییده و داستان با انشاد کرده است .
 صاحب روضه الصفا و جامع مجالس النفائس
 (نوائی) حسن را بعنوان مولانائی یاد کرده و بحال
 احترام تقدیر بنمایند و او را از مبارزان میدان بدیه
 معرفی نموده سرخیل شعرای روزگارش قید میکنند .
 میگویند :- روزی حسن شاه در مجلس باینقر نشسته
 و از هر دو رگدز سخن با گفته در ضمن هر یک از امرای
 گذشته را بوصفی اختصاص میداد .

باینقر پرسید من چه عیب دارم مولینا عرض کرد جز
 کاهلی تقصیری عاید شما نیست که میتوانی بگوئی ده هزار
 تومان بملاحسن شاه بدهند و نینگوئی - شهنزاده از
 لطف سخن مولینا خندید و پنج هزار دینار برایش بخشید .
 حسن شاه در دوره سلطنت سلطان حسین میرزا هم قرب قیمتی

که می بایست داشته و هر وقت مورد حسان شاه و الطاف
 وزیر او (نوائی) واقع میگردد.
 ابیات غزاد شیرینی در مدح این هر دو و خصوصاً
 سرانیده صله های لازمه میگرفت.
 میگویند: یکروز داروغه بهرات ضعیفه را فرمان
 سلطان قهرآ از شهر بیرون کرد.
 ملا حسن شاه نزد امیر علی شیر رفته منزل او را که تعلق بدو
 داشت بخود التماس نمود اما چون منزل پیش از طرف
 امیر علی شیر به خواجه منظر عودی داده شده بود در اعیبه
 حسن شاه قرن اجابت نشده بر هفتت و فی البدیهه
 این رباعی را نوشته به (نوائی) تقدیم کرد.
 در شهر اگر منظر عودی هست
 بر خود در فسق کس نباید برست
 هر خبئه که از شهر بروش کردند

این تجربه زنی بود و بجاییش به نشست
 میگویند: حسن شاه برای آغوشی جبهه فاخته که ام یک از حکام
 دوره سلطان حسین میرزا انتظار داشته و هر روز
 بر دروازه آن رفته منتظر آتش میگردد
 بقتلاً در روز موعود صبحی او چار شده و وقتی در اینجا
 رسید که آتش را تمام کرده بودند بدون هیچ تامل مسلم
 برداشت و بقطعه انشاد نمود
 دیر آمدم و ز غصه و غم خوردم
 دانم به یقین که جان نخواهم برد
 یک آن گریه برای من فکر کنید
 که غصه این آتش نخواهم مردن

و الحاصل فرار یک ذکر شد حسن شاه در بیدیه قدمتی
 کامل دور اشعار طبعی شوخ داشته است خودش میگوید

در شعر و در بندیلی و نثر و در ادب
 نی در عجبم کی چو من است نه در عرب
 ملا حسن شاه در سنه ۹۰۵ در هرات هجرت فرمود
 و عمرش تقریباً از صد و هجده ساله بوده است.



« حیدر کلچر »

بقول صاحب تشکده از شعرای هرات است
 در اول حال کلچر می چخته و در آخر عمر شعر میگفته
 دیوان بزرگی دارد در سنه از نی عالم گذرسته
 این چند شعری را که تشکده از ایشان نقل نموده در اینجا
 قید میگردد و قاطع روان و سوزانی داشته.
 گر میسر نشود بوسه زدن پایش را
 هر کجا پادشاه بوسه زخم جایش را

شبی که وصل تیرا در خیال میگذرانم
چنان خوشتم که مگر در وصل میگذرانم

پس ازین به سرره من و عرض جنوایی
که کنم دعا بجانست به بهانه گدا می

توان نه می که مرا بینی و جفا کنی
من آن نیم که ترا بسیم و فغان کنم
«حیدر مجدوب»

از بهر توست در جوانی علوم رسمی تکمیل نمود، و در پیروی
به جذب و جنون مسیل فرمود، طبع باسوز منجمت داشته
و عمر خود را در بهر توست صرف نموده به دروازه خوش دهن
گردیده است از تکرار امیر علی شیر که بین او خرد هشتاد و اوایل
صد بهم زندگی نموده این مطلع از او است.

لب و دندان آن مه با چه ماند

چو قند با برنج دان دان

سلطان حسین میرزای باقریه

از امرای سلسله قجوری است در بهر شهر جلوس
فرمود و قسم در پنجادغات نموده در سنه ۹۱۱ خجاک پارسیده
تا اکنون همچنانکه آثار مدنی و سمرانی او باقی است
نام او نیز با یکینوع ستایش و احترام در میان اهالی بهر
یاد میشود.

گاه گاهی به ادبیات هم میل فرموده و مطلع از ایشان است
جانا جفا برای وفا میکشیم ما

آ ترک و فاکن که جفا میکشیم ما
اگر چه صلا بهراتی نیست تنه ما به نسبت نیکه اکثر حصص عشاق
درینجا گذشته و در آغوش بهرات مانند فرزندی عزیز می
غنوده اند و تخیلات شاعری شان در بهر شهر نشود و نمایانست

آثارشان را زاده جلوه با نازک این محیط دانسته در خارج نمودیم
﴿فصل (۵) خای مجمه﴾

﴿خطیب فوشنجی﴾

صدرالدین نام داشته و عنوان ادبی او ربیع است در دوره
فخرالدین که از سلسله گرتی نام است منادمت داشته است.
در روضته اصفا جلد چارم صفحه ۲۲۴ می نویسد که صدرالدین
بنابر تکلیف امیر فخرالدین چندین وقت عسمر خود را صرف نمود
و کتابی برابر شهنامه بنام گرت نام در ذکر احوال ملوک غور
برشته نظم در آورد.

اما بنابر آدومت او به شراب و ارتکاب به منیبات
همیشه از امیر متوحش و خایف بوده - بر عطا یای ملک قناعت
نمیکرد و از غالی که داشت چت ناسب نمی درزید همواره
باطبع پر شور و کله آتیشینی به مال دولت صرف مینمود و خزانه
پادشاهی التلاف میکرد.

تا آنکه از بهرت بدون اجازت نخرالدین برآند به قهستان
رفت و در آنجا هسم قرب و منزلتی نیافته خوشت بعراق رود
ولی امیرنصرالدین محض بفرض نیکی که زبان بیعی در مجلسیان
عراق به قدح و ذم خود موقع ند به فرمانی بنام ربیع صادر
نموده و او را و پسین بهرت دعوت فرمود و هم برای
اطمینان او را خطر موآکید و میثاق مسمومی نمود.

بچاره ربیعی به وطن اصلی خود مرجعه کرد پادشاه
در اول امر چنانچه شایسته شان او بود تفقد کرده مرمود
که تمام شعرا و فضلا سلام او بروند میگویند روزگاری
بهمان و تیره بهرت گذرانند تا آنکه مجلس بادیه را گرم کرده
و جوانان هدم را کرد خود بسمع نموده بود در حالی که پیمان
پر و خالی میشد پیمان منفرش از نشئه شراب ادعوانی
پر و از بادیه طرد خالی شده رفقار ابر مخالفت سلطان
تشویق داده و معایده راجع به انهدام مبنای امارت ملک

فخرالدین با آنها نمود.

امیر آگاه شد و بر حضرت ارشاد فرمود همه از سطوت
در بار پادشاهی انکار شدند مگر ربیع که با کمال جرئت و دل
آوری تا بنیچه گذشته اقرار نمود.

لینذا قرار فرمان پادشاهی ربیع بیچاره زندانی شد
طبیعت آزادش از بند و سلسله زندان فسرده شد
و با کمال کامی در آنجا گشته شد تا رنج گشته شدش در ادخ
صد ششم یا اوایل صد هفتم قمری بوده است این چند
بیت از آثار اوست یا ناله های زار است که در زندان
سجدهت سلطان نوشته و فائده آن مرتب گشته است
و الحق طبع عالی و در عین علویت روان داشته است
از قصاید

تو همان گیسو که این یوم بقوم الروح است
آفریننده میان من و تو خصم و حکم

۳۵۳

به پناه تو کریم به توبه به ازان
گوشه دهننت امروز بگیرم محکم
از منویات او
تاجور اتخت کیانیت هست
دست و دل ملک ستانیت هست
شاه ندارد چو تو کستی بیاد
شاه در ای توبه کستی مباد
قاعده دوده شجر توئی
وسط ملک کندر توئی
دوده شجر تو خواهد نوید
ملک کندر به تو دارد امید
تاج کیان طرف غلامان تست
چرخ روان بنده فرمان تست

۳۹۱

رأسه تو سرمایه شمس و شمس
نخ ابرو پیرایه فتوح و ظفر
شمس و قمر ای ترا پیش کار
فتوح و ظفر تیغ ترا جان سپار
به ز تو بر تخت کئی شاه سانی
به ز منت هیچ نکو خواه نه
از همه غم های جهان رسته ام
تا بنود بند تو پیوسته ام
بنده ام آخر چه بندم کنی
بهر چه در بند پسندم کنی
مکستانا ملک خستروا
شیر دلاقت لعل گشایا! گوا
از خود و غمت ساز یکی یاد کن

۳۵۵

داد کن از بهر خداداد کن
یا به ازین در کتف خویش گیر
یا ادبی کن که سر خویش گیر
روح پدر پیر مرا شاد کن
بهر خدایند آزاد کن
جان چه ستانی که جوامم هنوز
دارم امید می که نامم هنوز
گرچه گزیدی به ایاد سے مرا
جان جوانی نه تو دادی مرا
شاه جوانی به چسان زینهار
آن چه ندادی مستان زینهار
حیف بود خون کسی زینختن
کش نتوان باز بر اینکختن

نامه بران نکته بپایان رسید
 در ره طی باز بعنوان رسید
 پس بدر شاه فرستادش
 از خود و از بند خبر دادش
 شاه جهان خسرو جمشید فر
 برده ز شمشیر و ز خورشید فر
 نامه من خواند ز سر تا پای
 و ز سر اخلاص بفرهنگ و رای
 دو دود و قرطاس و قلم خوبست زود
 ایسخ از تیگونه بیار است زود
 گفت که ای کشتنی ناسیاس
 مسخره و ناکس و حق ناشناس
 توبه جهان از چه سبب زیستی

بیچ نگوئی که تو خود کستی
 نیست تراروی رمانی زبند
 خواه کنون گریه کن و خواه خند
 بند بساید پس ازین پای تو
 چاه بود تا به ابد بسای تو

«موسلسنا خرمی»

قرار تذکره (نوائی) هراتی است و هم درین
 سرزمین تربیه یافته خلاق با وحشت منجته داشته
 بر علاوه اینکه از مخالطت مردم جنتاب میگذرا
 هر سرزمین را قدح هم مینورد
 اکثر حصص خود را به سیر و سیاحت گذرنیده خراسان
 عربستان، بیت المقدس، حجاز تمام ممالک شرقی را

دیده است.
 از تذکره (نوائی) معلوم میشود که در صد و هشتم
 زنده گانی دشت است. مطلع از خرمی است و مطلع
 خرمی سسم سرائیده.
 او آره رخ گل تا باز بر نیاید
 در بوستان ز بلبل آواز بر نیاید

«خلق»

امیر علی شیر نوائی خلقی را از شعرا صلی بر او
 و از صد و هشتم در فی بنامید، طبع خوبی داشته
 و غیر ازین مطلع دیگر آثاری از او بدست نیاید
 ای سرو ناز در دل با جانمیکنی
 جامیکنی و لاله بدلتانمیکنی

«خالدی»

اشکده اوراد قطار شعرای بهرات قیدینما
و میگوید که در بهرت قلندرانه به تحصیل علوم مشغول
بوده این مطلع را از و نقل نماید اما از دوره زنده گانی
و تاریخ وفات او هیچ ذکر نمیکنند.
منخوا هم که برگیرد عبا از کوی او گردی
مبادا تو تیارا افکنند در شیم میدو

«خاندان شاه»

قرارتذکره امیر علی شیر از مشایخ بهرت است
اما اشکده اوراد از مسادات بلخ معرفی می نماید از مملو
بر اس غنیمیه روضته الصفا نموده به یقین می پیوند
که تمام ایام عمرش در بهرات گذشته از معاصرین سلطان

حسین میرزای یاقرا بوده است .
 بهر حال خواه هراتی و خواه بلخی مشارالیه
 یکی از معروف ترین ارباب علم و ادب و بزرگ ترین
 مؤرخین افغانستان است .

تاریخ روضه الصفا با آن عظمت و فخامت و عبارات
 مستحج و متعفی البته برای اثبات بلندی پایه فضل و
 و دانش او با کمال متانت پافشاری خواهد کرد تا منقطع
 از ایشان است .

هر که دست از آب حیوان شست خضر و قیاد است
 هر که از ظلمات نفس آمدن برون کند او است

عید سه هراتی در رساله مزارات می نویسد که خداوندش
 در آخر عمر یکسال به گازرگاه شریف گذر نهیده در دوم ^{بقعه} زد

سال ۹۰۳ هجری قمری در حالی که عمرش بهشت سال
بالغ شده بود وفات نمود و در مزار شیخ بهاء الدین
عمر بخارہ کی دفن گردید.



«فصل (۶) سراء مهمله»

«مرجباتی»

بقول تشکده (وهم غیر از آنجا دیگر جای یدہ نشد)
حسن علی خراسان نام داشته است اصلاً از ہرت بوده
و ہم درین سرزمین نشو و نما یافته است.
مشرّب فقر داشته و از اہل خلاق حسنه بوده است
و قتیکہ در سفر حجاز از میرفتہ بنا بر کنارہ گیری میرزا شرف
اینقطعه را برایش نوشته و جوہب بسرا ہم یافته است
حکایتیست عزیز ای سمر بدیش و فضل

که عرض این توان کرد جز به چو نتو کسی
گذشته از وطن آورده ایم رو به سفر
کستیم دل از هر هوا و سرهوسی
بغیر گوشه چشمی ز صاحبان نظر
نگشته در دل هیچ کلمتسی
بمائی اوج کمالی چه نقص بودی اگر
ز فرسایه تو بهره در شدی کسی
حرم گلشن کویت نشین ما شد
نیافتیم در بیخ اعتبار خار و خسی
بر روی خسته دلان بسته می در اقبال
ز حسن خلق کویت غیب نمود نسبی
بصدق خاک درت غایبان می بوسم
پسای بوس سگانت چو نیت سری

جواب میرزا آشتیانی

ایاستوده خصالی که سالها دل را
 هوای محبت جان پرور تو بودی
 حکایت نهانی ز حلق با تو مرا
 خدایر اشنو از من و مگو بکسی
 ازان ز گلشن دیرم گرفته دل که نماند
 ز سبزه گل این باغ غیر خسا و خسی

﴿﴾

«سایقی»

در تذکره خط و خطاطان رفیق را در جمله خوش نویسان
 هر چه معرفی می نماید و از آنجا که نکات شعری و سلسله
 بزرگی را طی نموده مارچوبه ساخت که باید در ذیل شعرا
 از ایشان اسمی برده باشیم.

نامش مجنون و نام پدرش جمال الدین است اصلاً از بهرت
 بوده و هم درین سرزمین تربیت یافته است .
 در شاعری طبع روانی دارد این چند بیت از اوست
 تو امان مخرج مجنون است .
 که تسلیم چهره گشائی با کرد
 تا شدم مخترع و صورت کش
 خط کم صورتگی پیدا کرد

بیای خنجر نشانی رقم کن
 بنام کاتب لوح و قلم کن
 رقم ساز همیشیا کجا ہے
 پدیدار سفیدی و سیاہی
 بسی کلاک قضائیش ز دستادی

کشاید چشم خوبان عین صادی
 ز کلک صنعتش انشای رقم کرد
 رقم بر شیونون و لقمه کرد
 دوا که سازد از چرخ مدور
 کند موم سکن ماه انور
 کند از این دوات سبز مینا
 ز سرخی شفق شکر ف پیدا

تفصیل حالات او در قطار خطاطان معروض میگردد
 انشاء الله تعالی.



سر (سرفاجا)

بقول امیر علی از روح غوریان است طبیعت خوب

دستلیقه در خوشبختی داشته اینمطلع از دست
نمی خواهم که کس یا بد ز سر عالم آگاهی
وگرنه عالمی سوزم بیک آه سحرگاہی

فصل دوم، ذاء معجمه

(ذاد کواضی)

بقول (نوائی) ، هراتی است و از شعرای صد ششم
طبع مقبولی داشته و بر وزن خسرو و شمرین آثار نیکویی
نوشته است این بیت از دست
که گوید بر سریر ملک خوبی پادشاهی را
که برده ناله زار است کین دایخوایی را

ذکالی

بقول تشکده و نوائی از بهرت است چون طبیعت
 زلالی داشته زلالی تخص میکرده است میطلع از اوست
 لیلی عذاری میسرده من کشان در خون من
 دیگر ندانم چون شود حال آن خون من

۴۱۳۰

زلالی (۲)

بقول وصفه اصفا جلد ۷ صفحه ۹۱ ، از بهرت بود
 در قطار شغرای سلطان حسین میرزا باقر اترعیت یافته است
 طبع بلندی داشته این آثار از اوست
 کردز لیخت صبح پیرهن صبر چاک
 راز دلش فاش شد بر سر هراجن
 داد بزال سپهر طرفه ترنجی ز مهر
 طرفه که شد بر ترنج بر سر او تیغ زن

وله
سخنواهی کرد پا و خسار خار سینه چاکم
مگر روزی که گیرد منت خار خراسانم

﴿ فصل (۸) سینم مملکت ﴾

﴿ سعیدی ﴾

بقول نوائی اصل او از بهرت است کاسه گری میگرد
آخر کارش بشاعری کشید طبع روانی داشت در بهرات
وفات نمود و هم در اینجا دفن گردید از قول نوائی معلوم
که در صد هشتم الی صد نهم زنده گانی داشته است.
ز بهر قطع هستی حیلده از بهر جاسای انگیزم
مگر یک لحظه با آن دلبر خود رای آمیزم
شبی بنشین و چند انم شرابی بی حسابم ده

که توانم که تار و ز حساب از جای برخیزم

— ﴿﴾ —

«سایلی»

بقول نوانی اصل شان از عراق بوده ولی
تربیت و تحصیل خود را در هرت تکمیل کرده اند در شعر
و حسن خط و معاشرت کلی داشته است و در موسیقی
نیز استاد بوده و معلوم میشود در صد ششم یا نهم زندگانی
نموده است

چنان بصورت آن آفتاب حیرانم
که تیغ اگر زندم چشم خود نپوشانم

— ﴿﴾ —

«سوسنی»

در تذکره نوانی او را از شرای امرای تیموری

معرفی نیاید میگوید شخص آزاده بوده و تحصیل کمالات
در مدرسه گوهرشاد آقا نموده و در هرث دفن گردیده است
اینمطلع ازوست

مجردان که ز قید زمانه آزادند
نه صید گشته بدام کسی نه صیادند



مولانا سعید
بقول نوائی هراتی صلی است و هم روزگار عمرش
تماماً در هرث گذشته است مولانا سعید از شعرای سلسله
تیموریان و از صد ششم یا نهم بوده است طبع شوخی
داشته و اینمطلع را نسبت به سیه جرده ای خود سروده است
غلام خویشتم خواند لاله خستاری
سیاه روی من کرد عاقبت کاری

حاج سیفی

بقول صاحب روضه الصفا جلد هفتم

صفحه (۹۱) تحصیل علوم را در هرت نموده و روزگار
عمرش را بکنف عنایت و تمییز امیر علی شیرنوائی
گذرانیده است.

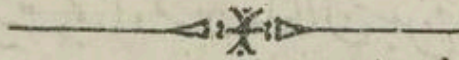
اکثر اوقات بمناومت سلطان حسین میرزا نیز
میرسپیده و در آخر عمر ماعود را در لنگر رفته و در اینجا
وفات یافته است.

الحسن که شاعری خیلی بر دست بوده و طبع زیاده
معقولی داشته است این آثار از دست

ای نیز چون دل عشاق پریشان کاکل
قامت فتنه و سرفتنه دوران کاکل
هم چو دودی است که برگردد سر شمع شود

حلقه حلقه بسیر آن مه تابان کاکل

درین مطلع نیز نهایت لطف کرده است
تا به نقد جان بت خباز من نان میدید
عاشق بیچاره نان میگوید جان میدید

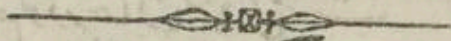


فصل ۹، شین معجمه

«هولانا شمس الدین محمد تاو کانی»
در طریقت از خلف ای جاب شخ زین الدین خانی
و در ادبیات از شعرای سلسله تیموری هست.
یکی از عسکرها متورع و متبحر است شمرده میشوند بقول
روضه الصفا و رساله مزارات قصیده برده را مخمس
نموده و کتاب منازل السائرین را شرح کرده است.

دارای طبع بلند و قریحه سرشاری بوده اند.
 پنجاه روزگار زنده گانی شان بهرات سپری شده
 وفات شان نیز بهرات واقع گردیده است.
 در سنه ۱۹۲ رحلت نموده و قبرش در خیابان
 ایستگاه ازوست است.

آنانکه سحر قامت سروت نگرند
 گر رست گویی همه کوه نظر آند



مشکر

امیر علی شیر در تذکره خود شکر ای اهراتی قید
 کرده و او را از معاصرین مولینا سیفی حساب میکنند
 و میگوید طبع عالی داشته ایست ایستگاه ازوست.
 چون ز خط پرسمت از مشک سخن میگوئی

چند با ما سیر زلف سخن میگوئی

﴿﴾

« شیخ زاده پور ران »

از پوران پیرات میباشند - و پسر ابوسعید
پورانی هستند - بقول توانی آثار زیادی دارد
و معلوم میشود در سنه ۸۰۰ الی ۹۰۰ هجری زندگانی
داشته است این رباعی از ایشان است .

پژد من لبم تو در جان فردی نیست
دل سوخته نیاز پروردی نیست
خو احم غم و در خویش را شرح کنم
لیکن چکنم که هیچ همددی نیست

« مشاد »

آتشکده شادئی از شعرای هر تپ میشارد و غیر از
 یک عنوان و یکم طلع دیگر در حالاتش سحشی نمی نماید
 تو بجای نه نشستی که رقیبت نه نشستی
 جز دل من که تو جل کرده او بیرون رفت

باب (۱۰) صادمهمله

صحنی

نام شان فخر علی است پسر ملا حسین و عظمی باشند
 با حضرت مولوی جامی قرابت معنوی و ظاهری داشته
 روزگار زنده گانی شان در هر تپ سپری شده است.
 مشار البیه بقول تمام تذکره نویسان و هم بلا خطه
 آثار گرامی که در موضوعات مختلفه نظماً و نثرآباتی گذاشته
 یکی از عسکاً متورع و خیر هر تپ بقلم میرود.

کتاب شحات را در ذکر خلفا نقش بندیه و مخصوص
 شرح حالات حضرت خواجه عبیدمهد حراری تالیف
 فرموده و کتابی هم بر وزن بسلی و مجنون در حکایت
 محمود و ایاز نوشته است - صاحب وضه الصفا
 این معاصر بزرگ خود را با کمال احترام ستوده و در موعظه
 او شان را با زبان مؤثر و عبارات غزالی مانند
 پدرش تمجید میکند.

در صد نهم وفات نموده و قبرشان در هرت است
 در خطاب به مرشد خود خواجه عبیدمهد حراری

رسیده علیه میگوید
 دین پناه توئی آن قبله حاجات که خلق
 بخود از هر جهتی روی به تو می آرند
 همه با طوق و فاحلقه بگوشان تو اند

گر عبیدند درین راه و گمراه ازند
 جا بلانی که سر از رفته امرت چینه
 در چراگاه بلاهت خرمی آسارند
 گر سر سیمه فتاده پشته صن لال
 گاه حیرت نه ده در بادیه ادا بارند
 ناکسانی که ز حسان تو محروم زیند
 بر لب بکر گشته چو بو تمی بارند
 آن حریفان که می آرساغر عشقت نو
 گر چه بس بخود دستند عجب شیارند
 هر که شد غرقه بکر تو فزود آب رخس
 اهل ساحل چو صدف ریزه بی مقدارند
 جاودان غرقه درین بکر صفا باد صفی
 هر گزش یارب ازین بکر برون نکند

اینقطعه را در تاریخ اتمام کتاب رشحات سروده است
 آدر رشحات کثیر البرکات
 چون آب خضر منقح از عین حیات
 یابند محاسبان سنجیده صفا
 تاریخ تاملش از حروف رشحات
 ۹۰۹

(*)

حاصل نامه

نامش علاء الدین علی است بقول نوائی در روضه
 الصفا اصلاً از باخترز بوده و تربیت در بهرات یافته
 و هم مدتی بجاگشته شده است.
 مومی لیه دارای طبع بلند و قریحه ارجمندی است
 در زمان سلطنت سلطان حسین میرزا به بهرات نندگانه
 داشته همواره مورد عطف خسروانه گردیده تا آنیکه

امیر علی شیرازو برنجیده است .
 میگویند سبب آن بخش علی شیر فقط هزلیات و اطاله
 لسانی بود که صانغی به نسبت شان مینمود و خصوصاً
 این بیت که در شان او سروده و پیش تر اسباب بخش

امیر علی شیر را فراهم کرده است .
 روزی که شود مگر که ضربت و شمشیر
 معلوم شود قوت بازوی علی شیر

بالآخر بنا بر تصرف و رسوخ امیر علی شیر بدربار
 شاهی در صباحی که صانغی به حضور سلطان حسین میرزا
 استاده بود سلطان فرمان کرد تا دستار او را که نهایت
 سرخ بود از سرش برداشته بگردنش بستند و بموقع
 امیر علی شیر دست یافته عرض کرد .
 چو او را سربک کردی سبک کن بار گردن هم

لهذا صانعی چپاره در بالا خوانند زندان هر ت
 محبوب شد و مدت حبشش به شش سال کشید از بندگی غا
 هم عرایض و قصایدی راجع به آزادی خود به امیر علی شیر
 نوشته ولی فایده آن مرتب نگشت این بیت هم
 از مطلع قصیده است که از زندان بحضور امیر نوشته
 آنکه هرگز نشنود گوش تو فریاد من است
 و آنکه هرگز نکزد در خاطر یاد من است
 آخر الامر صانعی چپاره را با یک عالم فضل و دانش
 کشید و بخشش را طعمه مور و مار نمودند نوا
 این مطلع را از و نقل می نماید
 طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی
 من وصف قامت تو چه گویم قیامتی
 صدرالدین

به گفته نوائی هراتی است و بهم در اینجا دفن گردیده است
 با خود نوائی نیز مراد است تمامی داشته اینمطلع از دست
 هرگز دل را بغیبی شاد نگردی
 کشتی گران را و مرا یاد کردی

﴿۱۰۳﴾

﴿شیخ صدرالدین برداهی﴾

نوائی او شان از هرات مغربی نموده میگوید از
 از خلفای شیخ زین الدین خانی است در ریاضت
 و طریقت نگشت نمبای خاص عام بوده است
 مدفن در قریه شغالیان هرات است
 ز بهی از عارضت چشم مرانور
 همیشه از جمالت چشم بد دور
 ﴿صفائی﴾

(۱) شغالیان قریه هینتاز بلوک النجان در جنوب شهر هرات ۱۳

امیر علی شیرده تذکره خود می نویسد که صفائی را بعضی از
گفته اند بهر صورت از معاصرین بوزانی بوره و در هر است
تربیه یافته است این مطلع از دست
بسکه در سر هوس روی تو دارد دیده
پشت سوی من و سوی تو دارد دیده

صیحه

صاحب تشکده اوراد قطار شعرای هرات قید
کرده است و میگوید در آخر عمر به سیاحت هندوستان
رفته در آنجا وفات یافته است
چنان از ناله شب دل تنگ سازم پاسبانش را
که بر خیزد رود با من گذارد استانش را
وله

زیر لب دشنام ای نامهربان دادی مرا
گشته بودی از تغافل باز جان دادی مرا

فغان گز چشم آن نامهربان ز انگونه قتادم
که هرگز چشم او بر من نیفتاد هست پندری

نصل (۱۱) طاء هاء
طاهره

امیر علی شیرا در از شعرای هرات معرفی نموده است
در دیگر جا نیز رفته در روزگاری گذرنیده است اما
در هر حال هراتی الاصل بوده است .
میگویند روزگار زنده گانی او با نهایت پریشانی
و محسرت سپری شده است .

دودی که از دل من در شام غم برآید
بر یاد طره او پر چرخ و خشم برآید

— ﴿۱۳﴾ —

فصل (۱۲) نظام معجمی

ظهوری *

تذکره فضل و ادیب معروف صدرالدین عینی
جامع ادبیات تا جیک هم با ساد او بنویسد
که ظهوری عمداً در نام داشته و یکی از جوانان بهراتی است
از بهرات ظهور نموده در سباجار رفته و به اش سوخته است
با مصاحب، معاصر و باشاهین مصاحب بوده است
ای نظامی نظم جامی طبع و فردوسی کلام
در بر شاهین طبیعت و خشی خرد عصفور نیست
انوری از شهرت شعر تواننده در محاق

از خور طبیعت شعاعی را شعاع نیست
هم چو خورشید درختانی تو محبوب القلوب
هر که امر تو در دل نیست در سر شور نیست
تا وجود تو بعالم هست ای عالی جناب
شاعران را براد ای شعر خود دستور نیست
بیکرت شمع درختان هست و ایشان شکره
هر کجا مهر است خفاشان مگر دستور نیست
مثل تو هر بقعه را مردی است آ باد است
چون تو در هر شهر شخصی نیست آن معین نیست
هر کس اندر بزم تو وارد شد از غم شد خلاص
هر کسی در از تو افتاده است آن در نیست
این ملاحظه که در شعر من است از وصف نیست
آن چه گفتیم ز مدحت عشر آن مذکور نیست

هر کسی دور است از تو از فواید دور تر
 خوش بحال آن کسی که از جنابت دور نیست
 ختم کن دیگر سخن را ای ز طهوری زین مقال
 می شناسد شمس اهر کس که چشمش کور نیست
 از تذکره محترم

در باغی

یک چند بر اه نا ضروری کشتم
 یک چند بدست نا ضروری کشتم
 گنایم شدیم و کم نکرده خود را
 کردیم طهوری و ظهوری کشتم

بیت

صاحب تشکره موی الیه را در سلاک ادبای

هرت می شمارد مرد در ویش مسلک بوده است ^{نیمطرح}
از دست.

گفتم به ارین فسکر من بی دل و دین کن
در خنده شد و گفت که فکری ازین کن
سال و فاش اقراری که عادت صاحب تشکره است
تعیین نموده.

فصل (۱۳۰) عین به عمل

عسجدی *

مرآة الحیال، بایکد عوی سند مومی البیدر ابراتی
قید میکند و یک تذکره خطی نیز به اسناد و وقت ذکره
براتی اصلی تعریف می نماید
تنها ملا اند است که ازین حقیقت صرف نظر کرده عسجدی

در قطار شعری قاین ذکر کرده است ، گمان می رود در یابنی بودن
آن دلیل و اثقی نداشته باشند .

نامشش عبدالعزیز بن منصور است ، با فردوسی معاصرت
و بعضی شاگردی نموده سلطان محمود غزنوی با احترام کاملی
از او استقبال میکرد .

ایام زنده گانی او در صد چهارم هجری بوده است .
غیر ازین چند سطر که تشکده و مرآة الخیال نقل نمیند
دیگر آثاری ازین استاد بزرگوار بدست نیامد .

ز بس خون ها که میریزی بغسره

شمارشته گان ناید بیادت

گرا از خون ریختن شرمت نیاید

ز ریخ غمزه باری شرم بادت

آن چشم پیاله بین بجان آبتن
 هم چون صغسی به ارغوان آبتن
 فی غلظم پیاله از غایت لطف
 آبتیت به آتش روان آبتن

از شرب مدام لاف مشرب توبه
 در عشق بتان سیم غنجب توبه
 در دل هوس شراب و بر لب توبه
 زین توبه نادرست یارب توبه

﴿*﴾

﴿عارفی﴾
 حبیب لهریزناش را مولینا محمود ذکر میکند، تو آن
 اورا معاصر داعی و به عنوان سلمان ثانی می شناید.

از شغری دوره تیمور است و بقول حبیب کبر دیوان
 غزلیاتش معروف در هرت زنده گانی نموده و هم
 در بنجارد فن گردیده است
 عجب کرم که نیایم بد از میخانه
 تا بدن دم که مرا پر نشود پیمان
 شوی گوئی و چو گانی هم بنظم آورده و این
 که بصفه است گفته است جیب اسیر نقل نیاید
 آویخته صرصر از دم او
 بگر بخت یوز از سم او
 بر گاه که در سرق شدی عرق
 باران بودی در میلان برق
 خوانی میگوید که در آخر زنده گانی چشم مولینا
 غارنی ضعیف شده بود و قصیده خیلی غزلیات موضوع ستره

که این مطلع از آنجا است .
 در دلمه ذکر و سواد بصر شراب
 ایام ساخت چشمه چشم مرا شراب
 تلاوتی هم بچوب آن قصیده گفته و این بیت از
 قصیده داغی است و الحق لطف کرده است .
 بر یک سرخ دیده من داروی سفید
 باشد به عینه ، تک سوده بر کباب

عبد الرزاق

صاحب رفته اصفا اور اسپر جمال الدین سخن سمرقند
 نویسد . در ۸۱۶ قمری به برت تولد یافته و بهم در جامی
 الاخر سنه ۸۸۷ درین سرزمین وفات نموده و در خیابان
 دفن گردیده است . لهذا از زمان تولد الی وفات روزگار

زنده گانی او در هر ت سیری شده به سایه تربیت
 و عاطفت امرای تیموری تحصیلات بلند و عالی نموده است
 گاهی بنا بر بعضی خدمات رسمی سفرهای مختلف
 نیز کرده است .

مؤلفات زیاد و در تاریخ کتاب مطلع
 الدین را با کمال استادی نوشته است .
 امیر علی شیر ، عبدالرزاق را در تذکره خود تقدیر
 نموده بر کمال فضل او در علم تاریخ و حساب خصوصاً
 و در سایر علوم متداوله عموماً متعرف گردیده است
 قبرش را در مقبره امام فخرالدین رازی معین مینماید
 این مطلع از پیشان است .

باز ابرو کرد بالا ترک تیر انداز من
 عالمی را کشت و در این زمان انداز من

علی بدد

مشارالیه را صاحب جیب اسپر در ضمن شعری دوره
شاهرخ قید نماید و مینویسد که علی بدد از ادبای شهر است
دارای طبع و قافیه و قریحه ممتاز بوده این دو
بیت را از قصیده که جهت میرزا امیران شاه در سال
۹۱۷ نوشته بود نقل نماید.

غیر از این اثری از ایشان بدست نیامد
ای ز محسرخ تو ماه منور گشته
عالم از نکبت زلف تو معطر گشته
خط مشکین تو بر صفحه کاغذ عذار
آیت حسن و جمالست مگر گشته



۱۳۹۴

عبد القهار

در تذکره خود علی شیر مینویسد که عبد القهار در شهر
هرمز همیشه با شعر اصاحت می نمود ، در او این حال
کیمیگری میکرد چون رشتت مالش در آن زمینه برسم
خورد ، مال حالش به شعر گویی کشید اشعار خوبی داشت
و این مطلع از ویست .

رستم آید ز آنچه بردل ناخندنگ یار کرد .
تیرا و غنیمت خورد و بردل است کار کرد
در هرت فوت شده و قبرش در مقبره امام فخر دازی است

علی حافظ

زانی او را از عشیره جامی معرنی مینماید روزگار
زنده گانی اش در هرت پیری شده و در مقبره شیخ عمر

خواجه

جغاره گی دفن گردیده است .

و ممکن است همان حافظ علی باشد که روضه الصفا

هم در سبک شعرای سلطان حسین میرزای بایقرا

از و نام می برد و او را با احترام مجلی می ستاید

زیر اشعرا می که در عهد تربیت سلطان حسین میرزا

زیسته اند از هر کجا و هر کسی که بوده است روزگار

حیاتش در هرت گذشته - با هر حال بعد از حصول

اطمینان به اتفاق این دو تذکره میتوانیم او را شاعر

هراتی بشناسیم .

میگویند چند قصید غزالی در حوب قصید مشهور

سلطان ساوجی در صنایع مختلفه شعری نوشته

و این چند بیت از آن جااست .

حریم حرمت کوی تو جنت الا برار

۳۹۶

شمیم نکبت موی تو رحمت احرار .
در صنعت مقلوب مستوی که مشکل ترین صنایع
لفظی است این بیت را نوشته و خیلی خوب نوشته
داد ما را درد و درد آرام داد

دارم آرامی و این ما را در
این باغی اد صنعت مقطوع و موصول بحر فی و دو حرفی
و سه حرفی و چار حرفی سرشده است
الحی دل زارم زده از رو آزر

خالت برخت بر کل تر نانه تر
خطت به لب شکر شکن مشک ختن
چشمش عجم شمیم کلسوی عنبر



(۱) یعنی از چپ برست چنان بنویسد شود که از راست به چپ ۱۲

«عماد معالی»

غیر از نیک که نوائی در تعریف آن مینویسد
 که مولانا عماد را در هر تپیر معما میگویند و رساله
 و سایر شعارش بسیار دیگر چیزی را جمع به شرح حالات او
 بدست آورده نتوانستیم
 این معما را با اسم یوسف گفته
 مرا هوای سفر بود پیش ازین در سر
 چه صورت تو بدیدم مانند رای سفر

— (* —)

«فصل (۱۴) غنیمت»

* غزالی *

ملا آرزو در سبک شعرای هر تپ از و نام برده
 و می نویسد که از موز و مان انجام است.

۳۹۸

شاگرد حیدر کلچہ است و با مولانا غزالی طوس
به وحدیت تخلصی شاعرات بلندی نموده است
به ہندوستان نیز سیاحت کرده و الحق طبع شوخ
وز بردستی داشته است .

چشمیت کہ بخون ریزی عشاق سری دہشت
میکشت یکی او نظر بردگری دہشت

زسکان سرکوی تو بسی منفعلم
کہ بہم صحبتی همچو امنی ساخته اند

اودہ اندیشہ کہ چون خون غزالی ریزد
من در اندیشہ کہ اندیشہ دیگر نکند

معموره دل شد ز تو ویران به که گویم
شهری که خراب است ز سلطان به که گویم

— [۱۰*۱۱] —

فصل (۱۵) فاه

* امام فخری از وی قرشی تمیمی بکری هروی *
فردغ روشن مدخشان که کران تا کران محیط را مشتع
و نورانی نمود، روح تو انا و نیر و مندیکه تسلیم معارف
و معالمر اینه نفاس سیمی زنده گانی جاوید بخشود، به عباد
زنده تر، نخبه ترین عنصر صالحی که با حربه عقل و دانش در عشا
و سیع معقولات مبارزه کرد اولین روح شجعی
که پرده خفاء از عارض غوامض اسرار دینت مقدس اسلام
به تخریک سرنگشت بران و استدلال بر فکند حضرت
امام فخر رازی است.

از بانی که از ذوالنوع اسلامی حقیقی عالم اسلام تاریخ و تذکره
 نام می برد در هر جا این عنوان گرامی با تجلیل و ستایش
 قومی یاد شده هیچ ستاره سرخ و آتشینی در افق
 مولفات تاریخی عرض اندام نمی نماید.

بقول ابن خلکان (که برتر از او اسنادی بدست نمی آید)
 ولادت با سعادت امام فخر در ری و قشده و از آنجا
 در خوارزم و تمام دیار یا و راه انهر و خراسان رفته به تحصیل
 کاملی به بهر تشریف آورده اند.

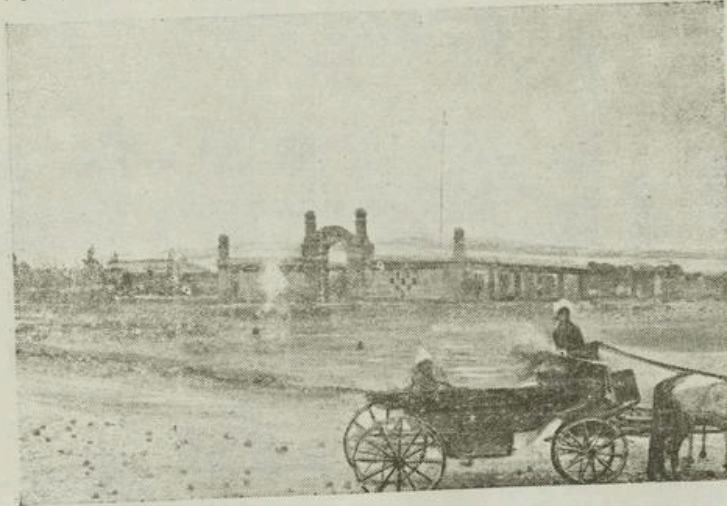
امرای غوری و خصوص شهاب الدین و غیاث الدین
 قراری که شایسته شان بلند و معارف ارجمند حضرت
 مولانا بود در رعایت و احترام حضور شان پر و خسته
 و عنوان شیخ الاسلامی را که مستحق بود در بهرات برآ
 شان عطا کرده است.

مسجد جامع در آنوقت برای درس و افادات
حضرت مولانا بنیاد یافته و هر تـ جولان گاه روحیا
علمی و ادبی شان بوده است .

کتب و مولفاتیکه در هر علم نوشته اند هنوز بطور
صحیح احصا نشده اما همان قسمت را که ابن خلیکان تشریح
میدهد و در دستگاہ شهرت و استفاده عموم نیز واقع
شده ازین قرار است .

تفسیر قرآن کرم ، تفسیر سوره فاتحه کتاب مطالب
و نهایت العقول و علم کلام ، کتاب اربعین ، کتاب
المحصل ، کتاب بیگان و برهان در رد اهل
زیغ و طغیان ، کتاب مباحث العمادیه فی المطالب
المعسودیه ، کتاب تهذیب الدلائل و عمیون المسائل
کتاب ارشاد النظر فی لطایف الاسرار ، کتاب

آرا کاہ ابدی فخر علما ی اسلام خورشید درخشان علم و عرفان بین خواص و عوام



امام فخر رازی ہروی

اجوبه المسائل، و تحقیق الحق، کتاب الزبده و المعالم
 کتاب مجصول و معالم در فقه کتاب ملخص در حکمت،
 شرح کتاب ابن سینا، شرح عیون الحکمة، شرح همادانی
 شرح مفصلی در نحو بالایی رخنشیری، شرح الوجیز، کتاب
 سرکنون در طلسمات، کتاب مختصر، در عجایز و مواجده
 جیده بر نجات کتاب شرح کلیات تانون، کتاب علم
 فرست، کتاب مناقب شافعی.

ابن خلکان می نویسد هر کتابی که امام فخر رازی
 تالیف میکرد در همان وقت به قطار بلاد تقسیم شده
 و در معرض استفاده واقع میگردد.
 در شیوه بیان بان درجه سوز و تأثیر داشتند
 که هیچکس نمی بود که خواه بمواظبتی که بزبان عربی میفرمودند

و خواه در نضایج که به لفظ فارسی بسیار میگردند نمیگرسیت
 در هرت بسیاری از این اهل بیت بخدمت شان رسیده
 و از انجمن های علمی و ادبی شان استفاده کرده اند.
 نام شان محمد کنیت شان ابو عبد الله پسر عمر بن حسین
 بن حسن بن علی می باشد.

ولادت با سعادت شان بقول ابن خلکان در ۲۵ رمضان
 ۴۰۵ و یا ۴۰۴ و قعشده اما تشکده ۵۵۶
 می نویسد و در روز دوشنبه عید فطر سنه ۶۰۶ قمری
 در شهر هرات بوده و در آخر روز مذکور در کنار شمال غربی بیرون
 شهر به قریه که در آنوقت مزد اخان میگفتند به غنوش
 خاک سپاریده شده اند.

در فقه امام شافعی حقه علییه بوده و تمامی
 مجاهدت شان به قیاس و برهان مستند است.

با این همه کثرت مشاغل طبیعت شعری نیز داشته و شعار
 غزالی در عربی و فارسی از خود بیادگار گذشته اند.
 نه‌ایة اقدام العقول عقال
 و اکثر سعی العالمین ضلال
 وارد احناف و حشوة من جسو منا
 و حاصل دنیا ازی و وبال
 و که استفد من مجتثنا فی طول عمرنا
 سوا آنچه ما فیہ قیل و قال
 و که قدر بیئنا من رجال و دولة
 فباذوا جمیع مسرین و ذالو
 و که من جبال قد علت شرفاتها
 رجال فزالو و انجب ال جبال

در باغی که کتبه تبرستان هم شده است
 هرگز دل من غم محروم نشد
 کم ماند ز سرار که مفهوم نشد
 هفتاد و دو سال در کس گفتم شب و روز
 معلوم شد که هیچ معلوم نشد

اگر با تو سازد دشمن ای دوست
 تو می باید که با دشمن بسازی
 اگر تریجی رسد مخزوشن و مخزاش
 تو کل کن باطف بی نیازی
 و گرنه چند روزی صبر کن
 نه او ماند نه تو نه مخز رازی

* موی لبتا فخر الدین *

آتشکده در قطار شعراے هرت اور اذکر نموده است
از معاصرین سلطان سحر و دار آطبع جو نیست این رباعی
از اوست .

در چشم من اشک چیت سیل غم او
در تن دل جان کند خیل غم او
دوش آمده بود شادی در دل من
گفتم چه کسی گفت طفیل غم او

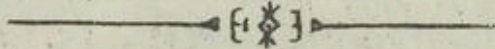


* فضیحی *

از هرت هرت در خدمت مرتضی قلی خان شاملو
بسری برده شعر خوب میگفت و خط شکسته را درست
مینوشت آتشکده این دو بیت را از نقلینماید .

هزار بار قسم خورده ام که نام ترا
به لب نیارم اما قسم بنام تو بود

خبر نرم که تازه ز باغم در روده اند
محر و م بوستانم و مردودا ششم



فقیری ی *

امیر علی شیر در تذکره خود فقیری را در سلک شعرای
هرات و هراتی اصلی معرفی نموده میگوید طبع خوشی داشته
و بیاطلاع را از و انتخاب مینماید.
میر و م در گوشه میخانه جان خوش میکنم
جام می گیرم و آبخا فراکش میکنم
از لفته علی شیر معلوم میشود که او در صد هشتم و یازدهم زندانی

دشته ولی از حالات او غیر از نیکه او را هراتی شناسیم و گریزی
تشریح داده نمیتوانیم.

❖

«فضل»

بقول امیر علی شیراز بهرت بوده در وقت خوردن سالی
نقاشی میکرد و بعد از آن شعر گویی را اختیار کرده ^{نم} مطلع
از دست

زاهد بید خرقه درهن شراب کن
اسباب زهد و خسانه تقوی خراب کن

❖

«فضل (۱۶)، قاف مجمه»

❖ قبولی اول ❖

ملک تصوف و فقر دشته، امیر علی شیر میگوید زمان

مرگ خود گفت که من امشب می میرم و مراد مقبره سادات
بهرات دفن کنید در همان شب مرگ و هم چنان کردند این
بیت از اوست.

اگر قبول تو کردم قبولیم ورنه
بهرج جاچو من ناقبول نتوان یافت

قبولی دوم

امیر علی شیرازی نویسد که قبولی اصلاً از قندوز است
تخصیص علوم را در بهرات نموده و هم در اینجا وفات یافت
با هر حال خواه قندوزی و خواه بهراتی قبولی از شیرازی
انفغانی بوده و روزگار زنده گانیش در سایه عواطف
امرای تیموری بهرات سپری شده است نه مطلع از دست
خانه ای عاقل چه کار آید من دیوانه را

چون نمیدانم من دیوانه راه خانه را



قدسی

تذکره نویسان شعرا مانند تشکده و مرآة الجمال و غیره
در هر جا به ردیف شعرای صد یا زدهم از یک قدسی نام
می برند که اصل و از مشهد بوده و در هندوستان
روزگار حیاتش را گذرنیده است ، و هم به این عنوان
در تمام دیوان ها و دفاتر اشعار آثار برگزیده و در چسپی
دیده میشود .

تنها امیر علی شیر است که یک قدسی دیگری هم در تذکره خود
نوشته و آن را از شعرای هراتی معرنی مینماید .
این قدسی را قراری که نوالی مینویسد باید از شعرای
صد هشتم الی اوایل صد نهم باشد .

اصلاً بهراتی است و مرض لقوه بهسم داشته که همواره
از دپانش آب میریخته طبع خوبی دارد ولی معروف نیست
این دو بیت از دست.

با وجود چنین دهن که مر است
شعر گویم که آب از و بچکد

ای که منعم میکنی از دیدن آن گلغذار
حالت دل انمیدانی مرا مغز درد آ

فصل (۱۶) کاف

* کاتبی *

نام شان مولنا یوسف است از بهارتی که در
کتابت داشتند کاتبی تخص میگردند به اتفاق

اشکده و نوائی از شعرای بهرت محسوب میشود.
ای جد آشته که دوری ز برهمنفسان
ما بدین شهر درین روز و تو در شهر کسان

[۱۰۱]

«کاهی»

امیر علی شیر به این عنوان شاعری را از او به بهرت
به فصاحت و قوت طبع می ستاید اشکده نیز در قطار
شعراى سبزوار به این تخلص از شاعری نام می برد که شاعر
مولانا جامی بوده و با پسر او ضیاء الدین یوسف عشق
قلبی داشته و در بهرات دفن گردیده است.
به صورت اگر این دو شاعر را یکی بشناسیم ممکن است
خطائی نگرده باشیم، نوائی آن مطلع را نقل ننماید.
کسی که او گل در کنار باغ من چیند

دگر ز باغ چهره دسته چین چسبند
این معمار را بنام نعمان گفته:
گهی دادا گلستان خودم یار
که از برکش تو نام من بیرون آر
اتشکده این اشعار را نقل میکنند.
آنروز زیاد باد که باورند شتیم
گر بیدلی شکایتی از روزگار کرد

سوی گلشن رفتم از کوی تو ام آمد یاد
روی گل دیدم گل روی تو ام آمد یاد

بر آب وقت رفتن عکس رخت نماده
یا باغبان ز شرمت گل ابر آب داده

حکایت شری

امیر علی شیرادر اهراتی می نویسد با آصفی مصاحبت
داشته و از شعرای دوره امرای تیموری است اضافه
برین از حالش چیزی معلوم نشد
غضب کردند باشد دیر ادر و آکند
بهر رندان باده از زیر زمین پیدا کند

[*]

فصل (۱۸) میم

معین الدین واعظ رحمتا علیہ
اصلاً از فراه می باشند نام پدرشان حاجی محمد
فراهی است بانوائی معاصره تذکره نویسان
بهرت مولیان معین الدین را به علم و تقوی
به فصاحت و تأثیر بیان بانهایت احترام می ستایند

امیر علی شیرینوید که این فاضل محترم در هر جا که موعظه
می فرمود آنقدر مؤثر می افتاد که چندین نفر از زیاد
رقت و تاثیر بیوش می شدند و در ادب و علم
قاضی شد و له پدرش میگفت حیف استعداده
بلند پسر ما که این رتبه مانع سیر ترقیات معنوی او گردید
مؤلفات زیادی دارد و آنچه بطبع رسیده در دیدگاه
شهرت ارباب استفاده قرار یافته است از بنقر است
معارض النبوة ، تفسیر فاتحه الکتاب ، قصه یوسف
علیه السلام ، انیس الوداعین ، مضامین غرامت
جامع ، عبارات مسجع و مقفی ، حضرت مولانا
در تمام مؤلفات شان بهترین موقعی را در عالم
ادبیات خصوصاً در نثر نویسی احراز نموده است در نظم اگر چه سلیقه
روانی داشته اند ولی با آن هم از نزاکت ادبی در تاین

شعری خالی نیست .

...

✽ غزل ✽

خوان لغم بنیاده بین بهر صلائی نیم شب
 دست کرم گسترده بین بهر عطا نیم شب
 وقت ندای دوستان در نیم شب دیدم عیان
 ای چشم جان عاشقان بادا فدایم شب
 هر نیم شب تیر و عا بر سپنج هفتم میزدم
 بان کار گر آمد مگر تیر دعای نیم شب
 هر نیم شب می آیدت از بارگاه کبریا
 بگشای گوش و هوش را بشنوندانیم شب
 گوید که هل من تائب خواند که هل من ندیب

جوید که بیل مستغفر در انتهای نیم شب
 هم عیدین هم قدرین هم قلبین هم صدقین
 هم شمسین هم بدرین در تنگنای نیم شب
 آن ای فرا بی کار کن اشباله های ارکن
 دل مرده را بیدار کن از ناله های نیم شب

* فرد *

مگر فصل بهار آمد که عالم سبز و خرم شد
 مگر فصل کار آمد که دل با عیش همدم شد

[*]

«معین الدین سفزاری»

اول کیست که بعد از سیفی و جامی تاریخ مفصلی
 در سوانح شهر هرات نوشت و ازین حیث در جنبه

ارباب تاریخ شهرت و اقتدار فوق العاده پیدا نمود
 صاحب روضۃ الصفا اور اردو قطار اہل نشا و ترسل
 نیز از نویسندہ گان زبردست حساب میکند باہر حال
 طبع عالی داشته و میطلع از اوست
 نہ سرمہ است آنکہ منی بینی چشم ہریری بگیر
 کہ از غوغای چشمش میکند خاک سیہ بر سر
 در صد ہنم زندہ گانی داشته است .

مظفر

ملا آزر بہ اسناد تذکرہ دولت شاہ سمرقندی اورا
 از شعرای ہراتی عینو بسید .
 در دورہ ملوک کرت زندہ گانی میکرد طبع بلند و شرای
 و اشت بقول دولت شاہ کہ اورا خاتانی ثانی لقب دادہ

باید آثار از یادوی هم از و مانده باشد ولی مع الاسف
از آنچه شاعری نامور غیر از چند بیتی که ملا از نقل میکند
دیگر آثاری بدست نمی آید .

مظفر از شعرای قدیمی هرت است و در دوره ملک مغرالدین
کرت یعنی در صد نفتم قری زنده گانی دشت اعزه و اشرف
نهایت احترامش میدادند .

میگویند یک روزی سلطان بجزه اش آمد دید مولانا
بر روی خاک نشسته و کهنه کتابی چند بر روی خاک گذاشته
سلطان گفت درین بفته هزار دینار صلّه از من گرفتی
چرا گلیمی نخریدی که بر روی آن نشینی گفت این کهنه
فرشی که ته پای شماست به نهصد دینار خریده ام چون
چاروب زدند معلوم شد قایلین ممتازی بوده که مولانا
از غایت بی تکلفی بچنان حالش گذاشته

ای بر سمن از مشک بعد آ زده خالی
 مسکین دل من کشته ز حالی تو به جالی
 ای از بر من در بهمانا خبرت نیست
 کز مویه چوموی شدم از ناله چو نانی
 مه بدر نمساید چو ز خورشید شود دور
 من کز تو شوم دور نمسایم چو پلا لی

❦

مقصود تپی کس

از شعرای نازک خیال هر ت هست طبیعت سوزانی در آشت
 در قسام شعر به رباعی عسلاقه می بست و در آن فن چنانچه
 باید کامیاب نیز گردید
 بقول اشکده نود سال عمر داشته و اکثر روزگار زنده گانه
 خود را در مشهد گذر نهیده است شعرای معاصرش در خراسان

به استادی او معترف بودند سال و فاش معلوم نمی شود
این رباعی را بحسب رباعی کمال اسمعیل نوشته و الحاق خوب
هم نوشته .

✽ رباعی کمال اسمعیل ✽

ز آمدن آن دوزلف عنبر بویت

آرزده همی شود گل خود رویت

ز ننگشت نمائی مردمان در کویت

ترسم که نشان بمساند اندر رویت

✽ جواب مقصود ✽

حراب نشین و گوشه ابرویت

ز تار پرست طلقه کیسویت

یارب توجه قبله که هست از بهر سو

روی دل کافر و مسلمان بسویت

۴۲۲

از باد صبادلم چو بوی تو گرفت
بگذشت مرا در راه کوی تو گرفت
اکنون ز منش هیچ نمی آید یاد
بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت

بند از دل خود گشاده ام تا چه شود
سرازی دل نهاده ام تا چه شود
سرودی دلدار نهاده دل من
وز دست عنانش داده ام تا چه شود

جانا همه از تو تند خوی آید
وز خوی بد تو تنه خوی آید
گفتی که بجز جانم ایستاید از من

بانتد که از تو هر چه گوئی آید

بوی گل و مل نوای مرغسان بهار
حاضر همه تو در غایبی ای زیبا یا
آنجا که تو غایبی از آنهام چه حظ
و آنجا که تو حاضری به آنهام چه کار

{*}

* محوی *

نوائی میگویند که او هر اقی است اما در دیگر جانین طرح
اقامت نکرده است در پریشانی روزگار محو بوده و بتطبیح
از دست (۱)

دل چو صد پر کاله شد از چشم جادوی تو ام
من بیک دل نه بصد دل عاشق روی تو ام

(۱) این مطلع از طاهری است صفحه ۳۷۴ اما بیت صفحه مذکور از محوی است
تو ام آباد که شد ۱۲

ملاحه شرقی

از شعرای دوره امرای تیموری و قرار تذکره نوائی
هراتی است خط خوشی داشت معیشتش از حسن خطانین
می شد

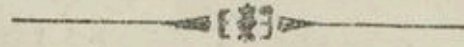
گاهی خط فروشی از ترک میکرد ولی چون به امور معیشت
محتاج بود پشیمان میگرددید
گوهر شک نثار ره یاری کردم
بنادم از عاشقی خویش که کاری کردم



* مسیحی *

از شعرای فوشنج هرته است و از فضلالی دوره امرای
تیموری ، نوائی او را به شوخی طبیعت و کثرت زهد می نمایند
بزیارت کعبه شریفه مشرف شده و این دو بیت از غزلیت

که در راه کعبه مغطیه نوشته است .
 مارا به جفا گشته پشیمان شده باشی
 خون دل مار بجای حیران شده باشی
 از رنج رده و نیش سر خار معنیلان
 از آمدن کعبه پشیمان شد باشی



سلامی را محمد امرت شد
 (از دیر بازی که به هر ت آمده ام به مجموع سنوئی
 آشنائی پیدا کرده و از هر جا از دور و نزدیک بنام
 ارشد ما به عنوان (بر ما بادی ما) آثار و ادبیات
 غزالی بشنوم .

من همیشه چنان حدس میزدم که این روحیات
 دقیق و این خاطره های ادبی اگر از شعرای هراتی ما

بوده باشد آنهم بهمین اندازه محدودی که می شنوم منتهی
 بوده و بقیه بایک طور پراکنده گی و پرتیانی چنانکه
 عادت این سرزمین است از میان رفته خواهد بود.
 ولی! - نی بر خلاف آمال خود، چون قدری کنج
 و کاوی کردم در قسمت شغرای براباد بیک کامیابی
 مسعودی موفق شد آنچه را میخواستم بطور سهیل و بسیطی
 بدست آوردم.

چه بر نابادی در تند وین و جسمع آثار خود خودشان
 مجاهده کرده بودند هر کدام بنویسند آثار خود را جمع نمود
 و بر علاوه محمد رضا که آخرین نویسنده این سلسله است
 کتاب جداگانه در شرح حالات آبا و اجداد خود نگاشته
 بود.

که آن کتاب بصورت یک تذکره بسیطی از حالات

این سلسله بحث و بیان می نماید این است که بعد
از یک دوره عرق ریزی و زحمت همین کتاب را
از خانه واده ارشد که امروزه چند نفر پریشانی پیش
نمانده اند (ولی از شمارت نژادی آثار پدری خود را
از دست نداده اند) پیدا کرده و چند مجلد دیوان های
خطی دیگری نیز ازین سلسله یافتیم، و در حقیقت یک
گنجینه برخوردارم، که توی خرابه های برناباد ماند و کلید
آن هم در پیش طاق خود آن گذشته بود.
لذا در حالات شعرای برناباد همان تذکره خطی خودشان را
ماخذ قرار داده و به ترتیب تاریخی در ذکر حالات شان
پرداختیم

میرزا محمد ارشد پسر خواجه علی اکبر پسر محمد ششم پسر
محمد طاهر پسر جلال الدین ارشد پسر سراج الدین علی

که سراج الدین از حجاز به هرات آمده و در برنا باد
 سکونت گرفته این سلسله را تشکیل داده است.
 میرزا محمد ارشد در برنا باد نشو و نما نموده باشا عباس
 و شاه صفی، و شاه سلیمان صفوی معاصر و انا ناظم
 قضایی، و ملا عیسی، مصاحب است.

حسن خان شالمو که در آنوقت اجرای امور اداری
 هرات را می نمود با میرزا محمد ارتباط و علاقه تمام داشت
 همواره او را ستایش میکرد و اظهار ارادت می نمود
 در سال ۱۰۲۵ تولد یافته و در سنه ۱۱۱۴ وفات
 کرده است.

این شاعر در تمام شعب ادبیات دست بردی
 نموده غزلیات را با تمام اقتدار مینویسد، قصاید را
 با نهایت بلندی آهنگ می کند. رباعیات را خیلی

سوزان می سراید و در نثر نیز ملکه تمامی دارد علا و بر بلند
پایه ادبیات ، در حسن خط و موسیقی نیز خیلی زبردست
بوده است - دیوان بزرگی دارد و بر آن مقدمه عالی
گاشته است .

در آخر عمر به کتابت کلام الله شریف پرداخته
و بهشت مرتبه قرآن شریف را نوشته چنانچه خودش میگوید
تسلم بموسم پیری عصای من شده است
کلام حق چنین دلگشای من شده است
تسلم به مصحف هشتم جو ز در رقم ار شد
آضمان بهشت بهشت از برای من شده است
از قصیده است که در مدح شاه صفی صفوی نوشته
مخمل از پر توروی تو چنان تنگ فضا است
که گاه از سر مرگان نتواند بر جو است

مانگا هم زده خود را به سر نکبت زلف
 هر کجا میگذرد چو صبا عالییه ساست
 هر کسی مرد دره عشق نباشد در نه
 ریک این تفته بیابان چو صد آبله است
 آنقدر بر سر هم ریخته بر سینه غمش
 که اگر جوشش بر اردو جهان ننگ نفاست
 دشت پیامی جنون آبله بر پا شرط است
 افسردولت این طایفه بر ناخن پاست
 کوس مهر و عسلیم ماه در افتاد بخاک
 عشق تا معرکه صفت شکنی آراست
 طبع را حصر اندیشه دو اند چپ و رست
 کشتی ذره تباهی شده موج به است
 عشق ما را از ازل ساخته دردی کش عم

ایضا دل مادر قدم رنج و بلاست
 نخل ماتش لب چاشنی تیشه بود
 در نه هر ریشه ما جرعه کشر آب بقاست
 دوشش در عالم فکر ت نخود این زمزمه را
 می سرودم که مرا بخت در ثم بی پرواست
 در نه با این همه جوهر که مراد گهر است
 از چه در معرفتم دیده ایام عمی است
 من گرفتارم که ز اشتغال جهان بر طر فم
 شکر الله که اهل کوفه و اندیشه رساست
 نو جوانی و غرور و هنر و دقت طبع
 مید و نید کیت هو سم در چپ است
 من درین زمزمه بودم که در آمد ناگاه
 خرد آن خضر که در هر دو جهان راه ناست

چون بهم برزده ام دیدم جوش آمد و گفتم
 کین همه شکوه است از بخت تنگ نایه چرست
 گفتم ای قافله سالار ره فضل و هنر
 گوش کن تا بنمایم که فغانم ز کجاست
 شکوه زاری شده کلکم ز کران جانی بخت
 گر شکایت کنم آغاز درین نکته کجاست
 گر تهنی کیسه ام اما ز هنر سر شارم
 روستا زاده ام اما گهر شهر بهیاست
 در کفم عقد هر انگشت کلید هنر نیست
 از وجودم فلک امروز طلسمی بر پیست
 طوطی ناطقه ام چون شکر نشان گردد
 نسیر طیار ز شهید نفسم شکر خاست
 حبشی زاده کلکم چو شود جلوه طراز

بختی

آتش خرمن رفتار عروسان خطاست
کرده در عالم خط هفت قلم اسخیر
گر زنده هم چو سکنده قلم کوس دست
چون شود برق خدنگم ز کان موی شکاف
برکان داری ابروی بیان طعنه فراست
رشته بر بغمه ماود زنده مضرا بم
قول این ز نرجه بر خوسته از برده رست
یک بیک بر شرم گر هنر و حرفت خویش
نیست مقدور ورق تنگ و هنر لاجسی است
یا همه جوهر معنی که مراد گهر است
نیست چون تر بیم نزد کسان خاک به است
چون توان داد تباراج خزان حسرت
فونهبالی که مقامش چمن نشود نما است

چون درین شکوه محق دیدم پیر خرد
 از تعجب ترا تا به ثریا برخواست
 گفت و یک ز تو این هرزه درانی دور است
 شد یقینم که ترا چشم هنر نابینا است
 باغبان نیست که از تربیتش مانع جهان
 آنچنان گشته که کتر خس و خارش طوبی است

بخودی راز دم نکشت ادب بر لب شوق
 تو هم ای خام پیشوست که نگام دعا است
 دولت و عشرت و اقبال مراد دو جهان
 باد همچو آب بخت تو که بسیار بجا است

با و قصیده دوم

مانند طرح بساطی سحاب نیسانی
 که گشت روی من رشک صفحہ مانی
 چه یو حیرت بر آرد هست تخته گاه جل
 بنیاد بر سر بهر شاخ تاج سلطانی
 فیض گریه یعقوب ابر از دل خاک
 بر آمدند چو یوسف هزار زندانی
 توانی میده اصداد را چنان دارد
 که خار بر سرش کند کلماتانی
 بنیاد نقش طراز بهار بر گل و خسار
 خواص خامه بهزاد وصفه مانی
 چو غنچه کیمیا ز نگین به لب رود بچو است
 سخن طراز بیان ز راز پنهانی

جدا ز کشتی می سپر باغ نتوان کرد (۱)
 چنین که موج گل افکنده طرح طوفانی
 گذار بر حل افتاده عمید قربان را
 صبا بگویی باز آره گان بستانی
 که شمع جوش به پروانه خود افزاید
 بهار بلبل خود را کشد بقربانی

* از قصیده ساقی *

غنچه بیدار شد و سر و سچولان برخواست
 بلبل و فاخته را از جگر افغان برخواست
 خسرو چرخ به تخت حمل آرام گرفت
 لشکر سبزه بیت را ج زستان برخواست
 هر قدم صد گل الوان به کله گوشه زدند

(۱) در اینجا یادم آمد که یکی از شعرای سوخته و متاخر کابل نیمه مومن
 لطافت ادرا کرده موج گل از سردیوار چمن میگذرد
 کشتی باده بیارید که گل طوفان کرد ۱۲ خلیله

۴۳۶

گرد بادی که به گلگشت بیابان برخواست
گشته از نسیمه سبک روح ز تأثیر گیاه
کوه چون ابر تواند ز بیابان برخواست
سنبل زلف فرد ریخت بر خسار چین
سبزه خط ز بر روی گلستان برخواست
جوش مرغان چین بزم ز بس اوج گرفت
ز کس از خواب سحر و اله و حیران برخواست
بر سر سبزه برقص آمده صد شتی می
شب نمی ریخت بر روی گل و طوفان برخواست
ابر چینی دهد هوا گشت مرغان صد رنگ
باد خمال شد و تخت سلیمان برخواست



✽ از قصید چهارم ✽

فصل گل و دور چین و عید صیام است
می نوشد کج وقت طرب و گردش عام است
فارغ شده از کار جهان عارف عامی
شغلی که ضرورت نیست همین عیش است
از بس طرب و ناز و تنعم نتوان کرد
قرنی که تنبسه که دور و بیش کدام است
فصلیست که از رتبه پستان رک خارا
شاداب تر از موجه بکبر و لب جام است
توام بهلال شب عید رمضان زار
نوروز که طفل شکم ماه صیام است
در عید چنین خرم و در فصل چنین خوش
هر چیز که نوشد بجز باده حرام است

گل کرد درین فصل نشاطی که زمستی
 هر صغوه پر ریحته طاوس خرام است
 تا صورت فردوس توان دید بگلزار
 هر برگ گل را شبیم تر آینه فام است
 مرغان شده لب تشنه صیاد که امروز
 شاداب تر از جام خضر چشمه دام است

چو از غنایات

پیش ازین ماهم برین در آبروی دماشتیم
 وز بهار فیض چون گل رنگ بوی دماشتیم
 سال بهادر شیوه اخلاص و آیین نیاز
 چهره را آینه دار خاک کوی دماشتیم
 رهزن سر چشمه ما هر خس خاری بود

آب خود متصل بهم ما بجوی دشتیم
 از نشاط التفات سانی خود امیزدیم
 جوش صد میخانه از می گرسبوی دشتیم
 ساغر ما گر چرخسالی بود از می متصل
 از نشاط طبع و مستی های هوئی دشتیم
 این زمان چون خار محرومیم از گلزار لطف
 خاطر ما خوش که وقتی رنگ بوی دشتیم
 غنچه گر بر روی گل خندیدار شد چون نسیم
 در فضای باغ ما هم هست و جوی دشتیم

طوطی به لب لعل شکر خای تو محتاج
 پروانه به شمع زنج زیبای تو محتاج
 خوابیده تو در انجمن ناز و به گلشن

صد فاخته بر طوبه بالای تو محتاج
ما خود چه گیا همیم که روح القدس امروز
جان برف دست است بسواد ای محتاج
ارشد چه خموشی کنه بهر کنج دلت هست
صد معنی چیده باشای تو محتاج
* سر با عیات *
یار ب بدل خزین گاهی چه شود
از لطف بسوی خویش را بی چه شود
صد زندند پوشن بهر سوداری
ما را هم از ان نمند کلاهی چه شود
(سربا عی)
دشوار سعی و کوشش آسان نشود
رنجی که قضا سرشت در مان نشود

نقاش که غنچه به دیوار گذشت
آن غنچه بعد به سارخندان نشود

رباعی

کیرم که ترا طبع مال اندیش است
سر چشمه اعتقاد صافی کیش است
از صحبت خنلق دور شو کاینه را

هر چند نفین پیش که درت پیش است

رباعی

ارشد ، ز دمت جهان نسوزد حیف است
وز ناله ات آسمان نسوزد حیف است
شمعی که ز فیض در تو فروخته اند
کذار که رایگان نسوزد حیف است

رباعی

ارشد به جهان تنگ می باید ساخت
با خلق بصلح و جنگ می باید ساخت
در قید هزار شیوه می باید بود
خود را به هزار رنگ می باید ساخت

رباعی

ای ساغرمی خاک سر کوی توام
وی باد بهار زنده بوی توام
ای برگ گل از پرده دگر بیرون آئی
عمریت که مشتاق بر روی توام

رباعی

چشم سیه تو مست خواب است هنوز
خورشید رخ تو گرم تاب است هنوز

بر صبح تو شام خط نه بسته است نقاب
می نوش کن که آفتاب است هنوز
* از شنوی گلشن رازاد در حمد *
از کتب صنع تو فضیلی بهایه
وز قلم فیض تو رشخی بجایه
باغ سراسر همه مضمون تست
سبر و یکی مصرع موزون تست
نوشته سبیل سخن معنی نوی
شاخ شکوفه ورق مشنوی
لاله زلب گشته رباعی نشان
وز گل صد برگ قصاید عمیان
غنچه متماور یا حین غزل
گل بدو معنی سخن محتمل

دل شده در ریخته می در اباغ
ذکر توانی که مرغان باغ
سنبل شوریده پریشان تست
ببل سر مست غزلخوان تست
هر چه درین باغ صدا میکند
نکته توحید ادا میکند

مسائل

این هم از عشیره ارشد و از شعرای برنا باد است
در تذکره برنابادی با نامشیران پیرزا ابوطالب قید میکنند
در اثنه تولد یافته و در سال ۱۱۳۳ وفات کرده است
دیوان مخطوطی دارد، در قصاید تقلید ارشد را نموده
و کامیاب هم گردیده است، غزلیات را خیلی نازک

و دقیق نوشته و تمام قدرت خود را به غزل صرف نموده است
دیوان قضاید و غزلیاتش مطالعه شده و این چند سطر از آنجا
نقل افتاد.

چون نکلند بر بهار ناز گلستان او
زلف و خط مشکبوست سنبلی در میان او
کرده بس باغ بهشت خاک ز خجالت بس
جلوه شمشاد را سرو خرامان او
رحم ندارد بکس ترک جفاجوی من
گشته عاشق کشتیست خنجر مرگان او
کل ز شکر خنده اش غرقه بخون می برند
شور قیامت بود داغ نمسکن او
دوست ندارد چو افتوقه خاطر م

دشمن جمعیت است زلف پریشان او
چشم خمار آفرین ز کس منجواره اش
عارض افروخته است لاله نغان او
پر شود از بوی مشک دامن صحرای چین
گر بگشاید صبا بند گریبان او
دشت مدانش کرنا و کشر از سینه ام
عاجزی دل گرفت دامن پیکان او
تیغش اگر کرده است بند ز بندم جدا
سرنگشم چون قلم از خط فرمان او
می شود از بوی سبب سستی بیمار کم
ضعف لم را فرود سبب ز نخدان او
شد مین جلوه گر یوسف مصری کجاست
تا چون لیا از بند دست بد امان او

دامن صحرائی حشر بجز شود سر بسر
 گر نشود پایمال خون شهیدان او
 خانه آئینه است محفل دل از صفا
 عکس خیال رخسار تا شده همان او
 چند مشیحا کند فکر دوا دای من
 نیست مریض مرا چشم بدرمان او
 درد دلم را دوا و الطف طیب من است
 کم نشود از سرم سایه احسان او
 کیست طیب دلم قبله امی خلیق
 آنکه زبان آفرین گشته ثنا خوان او
 پیشرو نبیا احمد مرسل که هست
 سجده که آفتاب شعله ایوان او
 آنکه نه آدم اگر منظر نورش شدی

درگذشتی ز چرخ کوکبه شان او
آنکه کند جبرئیل خادمی مجلسش
آنکه بود پیر عقل طفل دبستان او
آنکه به بخت خزان در شب معراج ادا
خدمت پر دانگی شمع شبستان او
آنکه بود عرش و فرش بوبره مقدس
آنکه بود نه سپهر مجمر گردان او
آنکه برایش کند شام سیاهی نسق
آنکه کشد مهره صبح کاغذ تیران او
آنکه کند مشتری مشرقی حضرتش
آنکه عطار د بود منشی دیوان او
آنکه قضا و قدر پیر و حکم ویند
آنکه کند روزگار فخر بدوران او

آنکه عطا کستری لازم ذاتش بود
 آنکه گرم ایست آمده در شان او
 آنکه نکرد آسمان تا بچالش نظر
 دیده بی نور بود محسوس درختان او
 آنکه بود پیش تا ز فتح بلشکر گهش
 آنکه علی و لیت صفدر میدان او
 آنکه بود عود شمس معجزه روشنش
 آنکه شکاف مه است نادره برهان او
 آنکه بود مطلبش مصلحت کار خلق
 آنکه غم امت است نعمت الوان او
 آنکه نخلق نکو کرد بخیرش دعا
 سنگدلی گرفتار شکست گوهر دندان او
 آنکه رکابش بفر بوسه دهد ماه نو

آنکه بود گوی چسب زخ و اله جوگان او
 آنکه در قسلیم دین گشته ز عزت و شرف
 قیصر و کسری غلام بود و سلمان او
 شاه ملایک سپاه خسرو ظل اله
 آنکه بود محروم ماه چاکر در بان او

صفائی پشت گل یادی ازان رو میدهد ما را
 صنوبر مرده زان قد دلجو میدهد ما را
 بجیب صبح می بینم مکتوب بنا گوش
 خبر شاکم از سواد چین گیسو میدهد ما را
 صحرالاله باشد خون صیدان شکار فلک
 نشان زان تیر ترکان چشم آهومیده ما را
 سهیل از رنگ او سیب ذقن باشد نموداری

بشارت ماه نوران طاق ابرو میدهد ما را
نگهدارد خدا از قننه چشم سیه مستش
که صبح و شام در عین سلام جادو میدهد ما را
دلیل کعبه رخسار زلف کافرش باشد
بکف سر رشته سلام دهند و میدهد ما را
چرا باید کشید از ناف آهوی خطا مژگان
چو مشک چین زلف آن عنبرین نو میدهد ما را
سنیم فیض بخش کعبت پیر این یوسف
جواهر سر مه زان خاک سر کو میدهد ما را
عنی آرد با گر سر فرود از ناخ شمشیرش
خدا نگ غمزه او جابه پیلو میدهد ما را
چو برقی کز نشاط دیدن خرمن شود خندان
فربس حسن خلق آن آتشین نو میدهد ما را

۴۵۲

ما چون گو بکن در روز اول شد عیان مایل
که سر بر باد آستین زور بازو میدهد مارا

دشت زیاد چشم تو بد خونگی رود
شور میدن از سر آهونگی رود
کوسر و قامتی که چو تسری در این چین
از خود بیاد آن قد دل جو نگی رود
پایچ و تاب آن کمر افتاد در میان
دیگر سخن زینج و خشم مو نگی رود
شد عند لیب خامه مایل چو تر زبان
در گوش حرف مرغ سخن گو نگی رود

م (مفصل (۱۹) نون) م

نظام الدین علی شیر - یافناح *

اگر چه به اعتقاد تمام تذکره نویسان علی شیر از علمای
 ماوراءالنهر است ولی از آنجا که ماوراءالنهرین کتابت
 نموده ایم که شعرای را که از هر ت بوده و درین محیط زندگانی
 کرده یا دفن شده باشند نیز تشریح نمائیم - و بر علاوه که بقای
 بقایای خیر و بقیاع مفید آن نیز ما را به این امر موید میگردید
 لهذا محض نسبت به این دو شق اخیر یعنی گذشتن اکثر حصص
 عمر علی شیر در هر ت و آنیکه قبرا در هر ت است اگر او را
 در قطار شعرای هراتی ذکر کنیم حسالی از افاده نیست.
 امیر علی شیر وزیر اعظم سلطان حسین میرزای بالقره
 و بیک سخن فرما فرمائی او در هر ت بود.
 بقول صاحب ادبیات ماچیک هم به بنام تشکره

دمارة الحیال ، دروضه الصفا ، وغیره در سنه ۱۲۶۴
تولد و در سال ۱۲۰۶ هجری قمری وفات یافته است
با حضرت جامی ارادت و خلاص تمام دارد ارباب علم
و فضل و صاحبان معرفت و نفوذ کف عنایت و تربیه
یافته ستوده علما و ممدوح فضلا بوده است .

در دوره سلطان حسین در هرت مصدر خدمات مهمی
شده ، مدارس علمی ، مساجد ، خانقاه ، و مصطلی
کار و اسرارهای متعددی بنا نموده و ما هنوز کثیرا آثار او
باقی است .

امالی هرت همچنانکه بعنوان شاهرخی و باقرانی
ستایش میکنند بهمان و تیره بنام علی شیر نیز آشنا بوده
و تا حال که چارصد و چهل و سه سال از مرگ او گذشته
هنوز هم باو تجلیل و احترام می نمایند .

در فارسی و ترکی قصاید و غزلیات بلند و عالی می نویسد
 بزبان فارسی فصاحتی مخصوص میکنند و در ترکی نوانی
 تذکره مجالس الهفائیس ادر ذکر حالات شعرای معاصر خود
 بزبان ترکی تالیف نموده و در این راجع به حالات
 شعرا اگر چه بصورت ایجاز پیش آمده اما مقصوری هم
 نکرده است .

(بجواب قصیده میر خسر و ساخته)
 آتشین لعلی که تاج خسر و آن راز یور است
 اخگری بهر خیال خام بختن در سر است
 تخم رسوائی دهد بردانه تسبیح زرق
 آری آری در این جنبش خویش را با آرد است
 کنبند خضر که خون ریز نیست فعلش در نسبت
 برک جینا خضر آمد لیک رنگش احمر است

مرد را یک منزل از ملک فنادان تا بقا
 بهر را کیر و زه راه از باختر تا خاور است
 میکند را ساختن آرزوده از تیغ زبان
 ناتوان کردن رک بی رنج را از پیشتر است
 ظالم و عادل نه یکسانند در تعمیر ملک
 خوک دیگر در شیار ملک و دهنان دیگر است
 رهروان بابرکش را سهل دان طعام فقر
 در دمان نادر خار خشک خرمای تر است
 اهل همت را از نااهم سواری گردون چه پاک
 شیر انجم را چه غم کانداز زمین جوی جبر است
 ای بسا نقصان که در ضمنش بود یک نوع سود
 چون دانه لوی درید از بهر میون چنبر است
 محبت افلاس مفرط در ذکر الهی قاف دان

قاف شد چون فاقه سجد گشت وین مشکلی تر است
 شه که میخواید ز دست خویش ویرانی ملک
 خسرو بی عاقبت (خسر) بلاد و کشور است
 قید زینت مسقط فر شکوه خسروی است
 شیر زنجیری ز شیر بیشه کم صولت تر است
 تحفه الافکار گزناش کم نبود عجب
 تحفه چون زردت ز بحر فکر تم این گوهر است
 گشت یوم جماعه و شهر رجب تاریخ آن ۸۸۰
 طرفه ترکیب روز و مه اتمام آن را منظر است

رباعی

این نامه نه نامه دافع درد من است
 آرام درون رنج پرورد من است

تسکین دل گرم و دم سرد من است
یعنی خبر از ماه جهان گرد من است

گر در حضورم بگفت و گویت باشم
و در سفرم به جست و جویت باشم
در وقت حضور و برویت باشم
در غیبت روی دل بسویت باشم

ای شب غم چند دور از روی بزم میکشی
زنده میدارم ترا هر چه کارم میکشی

«ناظم هروی»

برائی حقیقی است در صد دهم و قتیکه حسن شاملو

عورت هرات از طرف امرای صفوی حکمرانی می نمود زنده گانی داشت
با میرزا محمد ارشد صاحب است .

طبع بلند و مسلم توانای دارد غزلیات ابامناجیت
سوز و گداز می نویسد در بر آوردن ماده تاریخ نیز قدرتی
کلامی داشته یوسف زلیخا را نظم نموده و در آن هم در اکثر جاه
با کمال لطف و نزاکت ادبی پیش آمده و اگر چه بلا آزر
ازین حقیقت منکر است .

زیرا او می نویسد که یوسف زلیخای ناظم قابل شنیدن نیست
ولی درین دعوی خود جز همین جمله که قلم خودش تراشیده است
دلیلی ندارد .

صاحب تذکره مرآة الخیال خود را از شاگردان ناظم حسنا
نموده و در زمان اقامت او در بنگاله به او خلاصه ارادت
نامی داشته است .

سال فالتش ادر سینه ۸ ع ۱۰ هجری قمری آمد
 غزلیات ناظم سواد ایوسف زلیحای ادر جمع نشد این چند
 غزل و که از بیاض غای مختلف خطی است آمد و اینجا ثبت شد
 * به بیاض حافظ گفته و خیالی خوب گفته *

(از بیاض خطی)

تا حسن خود آرای تو مشاطه ناز است
 گوئی در دولت برخ آینه باز است
 زاهد بتمشای تو چون مست نگرود
 کز گردش چشم تو در میکند باحو است
 حسن طرب از جلوه صورت تو ان یافت
 مصفوق تو آن است که در پرده سار است
 بر غنچه الگرمی رخ او دیده گشایم
 خندیدن او در نظر مچگل باز است

۴۶۲

هرتا ازان زلف پریشان شده ناظم
خضرسیت که در سایه آن سر و فرار است

صومشی از زبان دادم ادب ابی جیا کردم
بجانان هر چه بادا باد عرضت عا کردم
لبش کز نازکی بار تبتسم بر نمیدارد
بخون غلطم که امروزش بدشنام آشنا کردم
نوید کشتنم دادی مردم زنتظار آخر
تو کردی و عده ناهربانی من و نا کردم
خدا نگ جذبه توفیق مشب در کجایم بود.
عزالش در نظر بسیار خوب آمد خطا کردم
چه عشرت در جهان کردم من بی خانمان ناظم
دمی بی اگر خوردم چو دریا گریه با کردم

۴۶۳

* از خریطه جواهر میرزا منظر *
ناظم زیان نکرد اگر بنده تو شد
خود را فروختن بتو یوسف خریدن است

جای خوب است جبان این جهان خوب نیند
آه ازین خانه آباد که پرویران است

در هر طرف فلک زده ناله میکند
در مانده روز کار بحال که وارسد

مرا شرمندہ دارد مہربانی ما سے صیادی
کہ از دامنش اگر صد بار بگریم دگر گیرد

این قطعه تاریخ بر طاقی یکی از عوض های اخلاص شهر منقور بود
بسیار دلالش که صاف بقامت

ز آب روان دست شوید بدن

شود زنده تصویر شیرین اگر

خورد آب از و تیشه کو آهن

هوس داشت ناظم که تاریخ او

کند نقش در پیش طاق سخن

خرد مندی از روی تحقیق گفت

یکی از بناهای خیر حسن



«نر کسی»

امیر علی شیر او را از شعرای هجرت معرفی مینماید ملا آزر
در قطار شعرای از و نام برده میگوید در هجرت و طیفه حساب

۴۶۵

دشت و در پانجامرد مغان میرود در هویت ز کسی از گفته
نوائی اسنادی بهتر نباشد.

(آتشکده)

از توای ناله بر شکیم که در غایت شوق
پیش تر بر سر آن کوی سیدی از ما

چندای دل فکر در بید و ای من کنی
از برای خود چه کردی کز برای من کنی

(مجالس النفائیس)

بیاد صفحہ خسار او کز نه فزون آمد
گشادم فال مصحف سوره یوسف بدون آمد

فصل (۲۰) وارث

(واللهی)

بقول نوائی و خریطه جو ہر میرزا اسطہر ہراتی بہت در زمان
سلطان حسین میرزا در صد ہشتادم زندہ گانی دہشتہ وار
معاصرین مولوی جامی بہت نوائی اور ابہ دانشمندی
می ستاید.

✽ محال الس نفالیں ✽

آن چشمہ حیات کہ یا نبد جان از و
جز آب حسر تم نبود در دمان از و
(خریطہ جواہر)

قضا باد لہران چون داد حسن دلربائی را
بقدر حسن ہر یک کرد قسمت بی وفائی را

فصل (۲۱) ماکه

(هاشمی)

زانی اور از ادب بہت معرفی نموده و از خدمت گذاران
مولانا محمد بخش می شمارد اما تشکده اور از خود بخشنا
شان و از جمله سادات آنجا تعیین نمایند
بہ عقاد آزر باید مشنوی منظر الانوار در برابر مخزن
نظامی او گفته باشد بطور کھین باید از شعری دوره
پیوری بوده و در کتب عنایت آنها بسبرده باشد

(نفاکی)

ماہ من مشب بنور خویش این کاشانه را
ساز روشن در نہ آتش منم این جانہ را
(آتشکده)

بناسرمد مکش چشم بی ترحم را

نشسته گیر خاک سیاه مردم را
 (خریطه جواهر)
 نگردد پیش صبا زان گل رخا کردم
 گریه داد دلم غنچه صفت و اکر دم

درها تخی

به عقیده تمام تذکره نویسان از عشیره جامی و خواهرزاده
 مولوی عبدالرحمن است تربیت روحی و معنوی از مولوی
 جامی کتساب نموده کتاب لیلی و مجنون را به اشاره و تصویب او
 ساخته است.

همت بلند دارد خسرو و شیرین لیلی و مجنون و هفت پیکر را
 به تتبع شیخ نظامی نوشته و بقول روضه ایفا که در مقابل
 سکندرنامه کتابی بنام تاریخ تیموری در سبک نظم آورده است

در فسانه نویسی قلم توانا و طبع رسائی را مالک بوده و معانی
دقیق را در ضمن داستانهای عشقی به نیکوترین صورتی
ایراد میکند.

آتشکده قبر او را در عراق مینویسد اما باین سخن برهانی
نخواهد داشت رساله مزارات بقسمت دوم قبره تقی را در خطبه
مولوی جامی معرفی مینماید و ایجاب این قضیه را وجود قبره تقی در خطبه
جامی برای لعین ثابت می نماید.

در سنه ۹۲۷ مرده و یکی از شعرای معاصرین است را
بتاریخ وفات او انشاد کرده است.
تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت

از شاعر شهان و شنه شاعران طلب
میگویند وقتی که منجوست لیلی و مجنون را برشته نظم بکشد
از حضرت مولوی اجازه خواست مولوی فرمود هرگاه

این قطعه فردوسی را جواب کردن معلوم است آن را هم میتوان
 والا اقدام کن - با تفتی قطعه فردوسی را جواب نموده از مولانا
 اجازه نظم لیلی و مجنون دریافت .
 * قطعه فردوسی *

درختی که تلخ است ویرا سرشت
 گرش بر نشانی بیباغ بهشت
 در از جوی خلدش بهنگام آب
 بزیر کبکین ریزی و شیر ناب
 سرا بنجام کوه سر بکار آورد
 همان میوه تلخ بار آورد
 (جواب هاتفتی)
 اگر پیضه زانغ ظلمت سرشت
 نبی ز یرطاوس بیباغ بهشت

به هنگام آن پهنه پروردش
 ز خیر حنت دمی ارزنش
 دمی آتش از چشمه سلسبیل
 به آن پهنه دم درد بد جبرئیل
 شود عاقبت پهنه زانغ زانغ
 کشد رنج بیوده طاوس باغ
 اگر چه در هر اتی بودن با تفتی ناخدی بدست نیافزده ایم
 ولی نظر به اینکه قبرا و در هر ات بود سخن استم از آنچه یک
 نویسنده نامی صرف نظر نمایم.

[*]

هلاک

آتشکده مینویسد که هلاک از ترک های جغتائی است
 که در شهر آباد متولد شده و در جوانی بهرات رفته و در نجف

گشته شده است .

ملا یوسف در عین الوقایح به جمله مزارت داخله شهر هرت
می نگار د که هلالی سید است و او را به تهمت رض در هرت
سنگسار کرده میان چار سو دفن کردند .

به هر صورت به عقیده این هرد و نفر هلالی همان هلالی
معروف صاحب دیوان است .

قبرش به چار سوی هرت بوده و در او خرد و زامانی
از طرف حکومت همان وقت خراب و موضع آن را
برای ساختن دکان بفروشن رسانیده اند .
که تا هنوز آثار قبر فروخته شده هلالی با کمال خوب
داخ است .

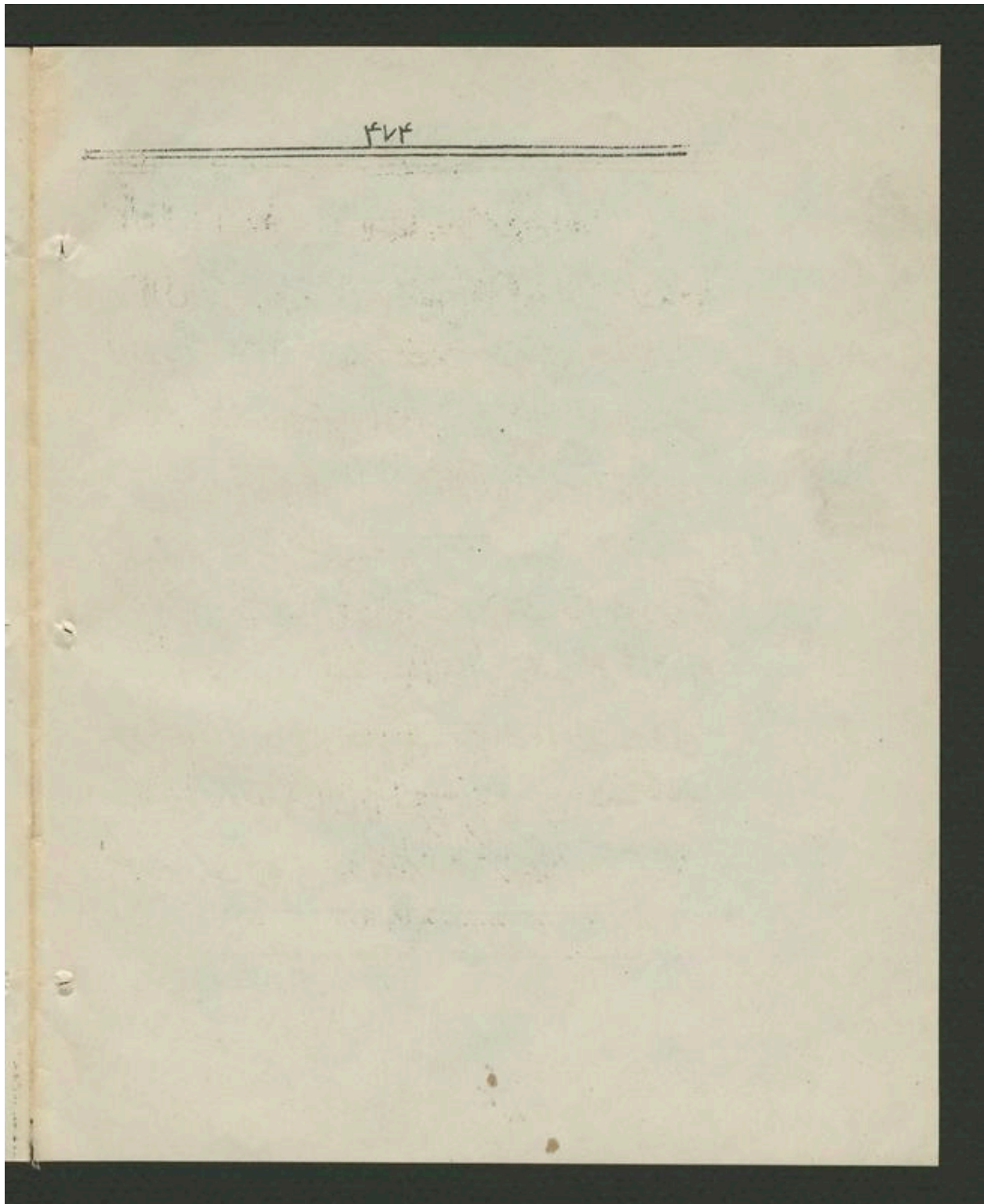
از اجمالی که با سبک قریحه هلالی و سلامت طبع او همه
کس آشنا است در اینجا یک دو سطری از و نقل کرده و محض

خاک توده آن بلال آسمان ادبیات را معرفی کردیم.
 بلالی از معاصرین شاه اسمعیل صفوی بوده یقین در ^{سطح}
 صد نهم زنده گانی داشته است.
 ای نور خدا در نظر از روی تو ما را
 بگذار که هر روی تو بسینم خدا را

بلبلن سباغ و جغد نویرانه ساخته
 هر کس بقدر همت خود خانه ساخته

نظاره کن در آئینه خود را حبیب من
 اما بیشتر آنکه نگردی رقیب من





حالات سنوان

الکون که تشریح قسمتی از شعرای متقدمین خاتمه یافت
و در این موضوع تا جایی که توانستیم خدمتی بعالم ادبیات
هرات تقدیم داشتیم اکنون به شرح احوال شاعرات این
سرزمین پرداخته و آنچه از آثار و احوال آنها بدست آورده
بتوانیم در اینجا قید میکنیم.

پس از آن که از ذکر شعرای متقدم فرغت حاصل نمودم و با جا
که قلم باری کرد و دل دماغ یاوری این وظیفه مهم ادبی را ایفا
نمودم - اکنون این لایحه کوچک را بنام شاعرات هراتی
تقدیم نموده و بعد از آن لایحه دوم را به شرح حالات خطاطان
سرزمین این محیط می پردازیم.

حلاحقثراقول

مهری هری

همان جوهر لطیفه و عنصر نفیسه که در جماعه ادبیات بر
صنف نسوان هرت موقعی اتخاذ نموده است مهری است
مهری محسوس و روشنی بود، که به شعاع خاصه و فروغ تجلیات
لطیف خود بر آسمان ادبیت در فارسی طلوع نمود و در
دانش را بروی این طایفه باز گردانید.

بعقیده تمام تذکره نویسان مهری از شاعرات دوره شاهرخ
وز وجه خواجه حکیم طبیب ادب بوده است مرآة الخیال تذکره
که جناب فضیلت آیت جسامع العلوم العقول و المنقول القاضی
ملا محمد صدیق خسان هروی در حالات نسوان نوشته (به نهاد
در ریاض الفردوس) مهری را هروی اصلی می نویسد و میگوید
از ندمای گوهر شاد آغازن شاهرخ است که در صد ششم ننده گانی

داشته - اما آنیکه از ندای نوز جهان بکم میگویند ساسی
ندارد.

(مردة الحیال)

حسب هر نکته که بر پسر خرد مشکل بود
آزمودیم بیک قطره می حاصل بود

گفتم از در سه پرسم سبب حرمت می
در هر کس که زدم نخورد و لایعقل بود

خواستم سوز دل خویش بگویم باشع
داشت او خود بر بان آنچه مراد دل بود

در چنین صجدم از گریه و از زاری دل
لاله سوخته خون در دل پاد گل بود

آنچه از بابل باروت رویت کردند
سحر چشم تو بدیدیم همه را شامل بود

دولت بود تماشای رخت مهری را

حیف صد حیف که این دولت استعجاب بود

آوردده اند که روزی (مهد علیا) در قصر نشسته و مهری

نیز در آنجا حاضر بود امر کرد که خواجه حکیم شوهر مهری ایام آوردند

خواجه نسبت به ضعف پیری در آمدن اخبار عجز و شکستگی

میکرد و آهسته آهسته قدم می برداشت هر قدر صرار میکرد

رفته نمی توانست (مهد علیا) به مهری اشاره کرد که چیزی

به نسبت ضعف شوهر خود بگوید مهری بی لبتی به این طایفه

عص کرد

مرا با تو سری یاری نمسانده است

دل مهر و وفا داری نمسانده است

ترا از ضعف پیری قوتت وزور

چنانکه پای برداری نمسانده است

۴۷۸

صاحب تشنگه می نویسد که بهری اورخر عمر بنا بر علاقه
که به خواهرزاده گوهرشاد می نسبت مجلس کرده این
رباعی را در مجلس نوشت.

شده کنده نهاد سرو سیمین تن را
ز نیوا نغمه شیون هست مردوزن را
افسوس که در کنده سجا بد فرسود
پای که دو شاخه بود صد گردن را

(رباعی)

در خانه تو آنچه مرا شاید نیست
بندی ز دل به میده بگشاید نیست
گوئی همه چیز دارم از مال و منال
آری همه هست آنچه می باید نیست



(سرباخی)

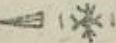
شوی زن نوجوان اگر پسر بود
چون پسر شود همیشه دل گیر بود
آری مثل است آنکه گویند زمان
در پهلوی زن تیر به از پسر بود

آغا بیگم

بعقیده قاضی صاحب که از ریاض الفردوس نقل میکنند
و تذکره مرآة الخیال هراتی است در زمان سلطنت سلطان
حسین میرزای بایقرا زنده گانی داشته و از متمولات
آن دوره بشمار میرود.

به فقرا و رحیمه و با شغرا جهران بوده بهر کدام وظیفه
خاصی مقرر کرده بود میگویند در وظیفه خواجه صفی روزی

تاخیر در قشد داد و نیک طبعه را به آغا بیکه تقدیم داشت بختدید
 و انعام و افری بخواه صغی بخشید
 ایام و سر خطا بخش و جرم پوش بگو
 که کی وظیفه بار اقسا را بر خواهی داد
 بوقت غله مرا گفته ای که بار دهم
 سرم فدای درت چند بار خواهی داد
 از آغا بیکه همین یک مطلع را در همه جا نقل میکنند و اضافه
 برین آثاری از و بدست نمی آید
 آه ازین امی که دارد رشته جان تاب ازو
 و ای بر فعلی که مردم میخورد و خواب ازو



بیداری

قاضی صاحب در تذکره خود نام او را بی بی معرفی می نماید

و به استاد ریاض الفردوس او را بیدلی می نویسد در برهت
 اقامت داشته و زوجه شیخ عبدبه دیوانه بوده است.
 مراد انجیل در برهاتی بودن او چیزی نمی نویسد اما میگوید
 که زوجه شیخ عبدبه بود و شیخ عبدبه پسر خواجه حکیم است
 ازین سیاق ظاهر میگردد که خواجه حکیم همان شوهر برهاتی باشد
 روم بباغ وز نرگس دو دیده و امکنم
 که تا نظاره آن سرو خوش خرام کنم

﴿ لا حق در دهر ﴾

* ذکر احوال نقاشان دستان *

(استاد بهزاد)

نقاش زبردست و رسام بهیمتا استاد کمال الدین بهزاد
 به اتفاق تمام تذکره نویسان و در باب تاریخ برهاتی است

در جغرافیای از قاشی برده و هر کجا ذکر از صنایع مستظرفه شرق
 شده باشد عنوان نامی بهزاد به فتح سلطنت از خیر افغانستان
 در تمام تجاری محیط ادبی هر یک برگزیده ترین موقعی اجراء
 می نماید .

قدر شناسان ملل عزیزی و مؤرخین راست گوی اردو پائی
 در هر جا که از بهزاد هراتی نام می برند آنرا با کمال تحسین
 با نهایت احترام ستایش میکنند .
 مؤلفات تاریخی اسلامی و مجلدات شرقی آثار بهزاد را
 با همان مجد و عظمتی که در خورشان اوست یاد نمایند
 بهزاد در اوایل صد نهم از شهر هرات قد علم کرده یکدسته
 گل سرخ از شاخه کجیلات بلند و معنویات ارجمند خود چیده
 در جبهه پیش طاق صنایع مستظرفه شرق گذاشت بعبارت حمز
 بر ساحت این مملکت وسیع قدرت تسخیر و تصرف یافته بر بلند

ترین نزد ای آن علم نفوذ و اقتدار خود را برافراشت.
 بقول روضه انصاف و حبیب السیر و به گفته (میوه هوارت)
 که آن را صاحب اسرآمدان هنرا (مطبوع برلین) ترجمه
 کرده و هم به تفاسی کتشافاتی که مدیر چیره نمای مصر
 در تذکره خط و خطاطان نموده است بهزاد افغان در اوایل
 سلطنت سلطان حسین میرزای بایقرا شهرت یافته و در اوایل
 پادشاهی طهماسب اول وفات نموده است.
 در زمان سلطان حسین میرزا رئیس کتابخانه ادب بود
 و در عهد شاه اسمعیل و طهماسب اول نیز کلمات کتابخانه در آنها
 گردید.
 بانوائی معاصر بوده و هم از استفاده های شایانی
 نموده است.
 علمای دوره سلطان حسین او را با کمال احترام می ستودند

صاحب روضه اصفاخلی معتقد است میگوید.
مردی قلش ز او ستادی

جان داده بصورت جمادی
صاحب حبیب البیر نیز نگفته سرآمد ان هنر کتابی بنام
(نامه نامی) جمع کرده و در ان شرحی از حالات بهزاد نوشته

این چند بیت از انجا است.

مانی مسلم مجسته آثار

نیکو شمیم حمید ۱۵ طوار

استاد هنروران عالم

رفن هنروری مسلم

بهزاد یگانه ز مانه

مانی بزبان ادفسانه

در وقت طبع موشکاف است.

۴۸۶

دین حرفه نه از سرگزاف هست
تکمیل مهارتش درین فن
بادر اگر تخیل از من
بگشای نظر ز روی اوصاف
بنگر صورت بدیع اوصاف
کار هست جمال این صحایف
افسزود کمال این نظرایف
در صورت حسن و خط تحریر
این سان در قیاست تحریر
(و این قطعه نیز از نجاست)
موی قلمت تا به جهان چهره گشاد
بر چهره مانی رقم نسخ نهیاد
بس طبع که صورت نیکوزاد از نو

طبع تو دلی از همه آن ها به زاد

راجح به آثار بهزاد و تجدیدی که او در فن نقاشی
 نموده است اگر کسانی آرزوی استناد و داشته باشند
 به کتاب سرآمد آن هنر که در برلین به نگارش آقای
 کریم طاهرزاده تبریزی طبع شده و در آن بانگوارترین
 تفصیلی حالات او را نوشته و آثار او را عکس برداشته اند
 مراجعه فرمایند.

—*—
 «مولانا حاجی محمد نقاش»

روضه الصفا در جلد ۷ صفحه ۹۲ می نویسد
 حاجی محمد ذوق و فنون زمان خود بود پیوسته تعلیم اندیشه
 امور غریبه و صورت عجمیه بر صحایف روزگار تحریر می نمود در فن

تصویر و تذهیب بهارت تمام داشت چندگاه همت
 برچین چینی فغفوری گذاشت تا یک اندازه به چین آن
 هم کامیاب شده ولی کمی تغیر داشت .
 از اختراعات مولانا حاجی محمد کی صندوق ساعتی بود
 که در بهرت کتابخانه امیر علی شیر تعبیه نموده بود در آن
 صورت چوبینی نصب کرده که هر یک ساعت از روز میگذشت
 خود صورت به حرکت آمده بر تقاره که پیش روی گذاشته
 بودند یک نوبت میزد و در ساعت دوم دو نوبت
 و علی هذا القیاس .
 چندی کتاب دار امیر علی شیر بود و بالاخره از و خرید
 در سنه ۹۰۴ به میرزا بدیع الزمان پیوست همان در آن روز
 وفات نمود .

عالم

حاجب میرزا نقاش

روضه اصفافی نویسد که میرک در علم تصویر و تندیس
نذیرنداشت در کتبه نویسی بی مثل زمان خود بود
اکثر کتبه های عمارات دوره سلطان حسین میرزا
در هرات بخط اوست در صد نهم وفات کرده است.

امیر خلیل هراتی

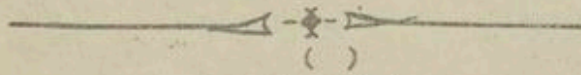
نقل از تذکره خط و خطان مطبوعه مصر *
امیر خلیل قلندر هراتی ابتدا در خدمت محمود بن اسحاق
که از جمله خوش نویسان آن عصر بود بتعلیم پرداخت
و در پر توهمات کافی و مساعی جمیله باندگ زمانی
خود را از تعلیم استاد استغنی ساخت، و یک تنه بمیدان
استبهارت باخت و چون شاه طهاسب اول صفوی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

برای قمع سرکشان طوایف خراسان
رہیت غریمیت بدان سامان بر فرشتت امیر خلیل بخدمت
آن پادشاه معارف پرورش یافت ، و از درگاه آن
پادشاه افضال و انعام نیکو یافت پس از آن سفری
به ہندوستان رفت ، و در دستگاہ ملوک کورگانیان
بواسطہ حسن خط تقرب حاصل نمود ، چون صحبت تخت نشینی
و عظمت و عظمت شاہ عباس بزرگ (۹۹۶ - ۱۰۳۸)
در انظار عالم پراکنده گشت امیر خلیل از ہند بطرف ایران
و اصفہان شتافت ! و بدرگاہ شاہ عباس راہ یافت
شاہ عباس چون حسن خط او را ملاحظہ فرمود ، بر جاہ و مرتبہ آ
بیتزود ، و خلعت و جائزہ اش بہ بخشود ، و فرمان داد
تا برخی مرقعات و قطعات برای کتابخانہ سلطنتی
بگاشت ، بدین منوال ایام میگذرند تا زمانی کہ مین ا و

د میرعماد که شرح حالش خواهد رسید در رجائیت برتری
خط مناسفه و بعد مناقشه دست داد و هر یک مدعی بر برتری
خط بودند، چون آوازه این مناقشه بگوش شاه عباس رسید
فرمان داد تا ملا محمد حسین و علی رضای عباسی که هر یک در سپهر کمال
آفتاب تاننده بودند، در میان آنان حکم واقع شوند
ملا محمد حسین و علی رضای پس از تعمق در خطوط هر دو خط امیر
خلیل قلندر ابرجج دادند، و شاید این رجائیت بواسطه
عدم تامل شاه عباس به میرعماد بوده که شرحش خواهد رسید
پس از چندی امیر خلیل بنا بقاضای ملوک هندوستان
از درگاه شاه عباس استیذان نموده و عازم هندوستان
گشت، چون به حیدرآباد دکن رسید چیزی نگذشت
که بیمار گشت، و دست قضا و قدر طومار حیاتش در هم سچیده
و خامه مشکین امه اش ادر هم شکست و در حیدرآباد

دکن مدفون گشت و سال فاش سنه ۵ ۱۳ هجری بود.



حاجه بنائی هراتی

نقل از خط و خطاطان *

مولانا بنائی هراتی از جمله فضلا و عزه ادبای عصر
به شمار بود و بمناسبت آنکه پدرش معمار بود و خود علاوه
از سایر کالاتش طبع شعر داشت تخلص خود را بنائی گذاشت
گویند بنائی در بیشتر علوم و فنون خاصه در علم موسیقی گمانه
در هر بود و بیشتر اوقات با اعانی و ادناتی ظرافت و مزاج مینمود
و مرام خود را در نریات و مطایبات بسمع عارف عامی
میرساند و از عوqb مزاج کردن او شونخی نمودن نمی ترسید
چنانچه وقتی بدکان پالان دوزی معروف کنه بجهت اصطلح
پادشاه زمان سلطان حسین میرزای یاقرا و وزیرش امیر

(۱) در نظر سواد آثار شعرشان را خواندید

علی شیرنوائی اسباب مہیامی ساخت در آمد و گفت پلان
علی امیر شیر را میخواستیم و این حرف متدرجا بگوش امیر علی شیر
رسید و بنائی سخت بہرہید و تبرید و راہ فرار پیش
پیش گرفت و بہ خدمت سلطان یعقوب ترکان پناہ برد
و کتابی مستفی بہ (بہرام و بہروزی) بنام نامی او گاشت
و برشتہ نظم در آورد و مطلوب سلطان یعقوب گردید و او را
مالی بسیار بخشید، و در نزد امیر علی شیر واسطہ مصالحت
گردید و روانہ ہر اتش نمود، ولی بنائی بعبادت رکیکہ با
مزاحی نمود کہ ناچار فرار بطرف ترکستان نمود و در خدمت
مجرخان شیبانی راہ یافت و متدرجا بر مرتبہ و جاش
افزودہ گشت و لقب ملک اشعرائی یافت بالجملہ خط نیکو
می گاشت کہ ہمہ جا بنحوش نویسی مشہور بود و از اشعار
او سستہ کہ میگوید .

زاهد بره کعبه رود کین ره دین است
 خوش میرود اما ره مقصود نه این است
 تا عاقبت در سنه ۹۱۸ نطقش استه و قلم سحر بیانش
 شکسته گردید و از دنیا در گذشت.

✽
 دوست محمد هراتی

✽ نقل از خط و خطاطان ✽

دوست محمد هراتی مجموعه کلمات و فضایل بود
 و در نوشتن خط نستعلیق هنر مندی می نمود تا در درگاه
 شاه طهماسب صفوی راه یافت و از شفقات خسرو
 آن پادشاه هنر پرور بر بهره مند گشت شاه طهماسب
 او را فرمان داد تا قرآنی بخط نستعلیق در کمال زیبایی
 بنگاشت و او را بجد اول و نقوشن بیار است شاه

طهماسب

طما سب چون هنرمندی اورا بدید جائزه خوبی بخشید
و همواره بلازمت پادشاه و بایار یا مکنان آن درگاه
بسر میرسانید تا در گذشت .

میر علی هروی

نقل ز خط و خطاطان

میر علی هروی سپهر میر محمد باقر ذوالکمالین که شرح حالش
نگاشته شد می بود، و در عصر سلاطین کورکانی نیز نسبت ابتدا
در هر تکتب علم و فضایل پر دخت و در کتف پدرش
که جامع منقول و معقول بود خود را از غلب شعب
ادبیات مستغنی ساخت آنگاه به تعلیم و تعلم خط همت
گماشت، و در مشق این هنر بدیع خود را آسوده گذشت
که از سایرین در حسن خط پیشی گرفت، در آنوقت

از بجان بهرت حملات سخت نموده و بهرت را محاصر نمودند
خواجه ناصرالدین عبدهد که از جمله بزرگان و اشراف
بهرت بود از ترس جان و مال غزمت ترکستان
نمود و جمعی را ملتمز خود ساخت.

از آنجمله میر علی هر وی را همراه برداشت و بهرت
غزمت بجانب بخارا برافزاشت چون به بخارا رسیدند
خواجه ناصرالدین عبدهد در حق میر علی بهایت احترام را
منظور آورد و مکانی مطلوب برایش معین نمود و بدیدار
خط و بیانات او دلخوش بود، به خلاف میر علی
که به جهات عدیده نه از مجالست و مصاحبت
و کتابت و امیداشت و او بنا چاری و تنفر ما پیش
اورا اجابت میکرد، گویند با آنهمه فضایل و کمالات غلب
از امور بسیاریه و پیش آمد خود شاکلی بود،

۴۹۷

و چون اورا طبعی سرشار بود تکی خود را به سرودن اینگونه
اشعار حاصل میکرد چنانچه گوید.
عمری از مشق دو تا گشت قدم همچون چنگ
تا که خط من بچاره بدین قانون شد
طالب من همه شبان جانند و مرا
در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد
این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز
و ده که خط سلسله پای من همچون شد
سوخت از غصه در روغم چکنم چون سارم
که ازین شهر مرآتیت ره بیرون شد
و در جای دیگر گوید.
چهل سال عمرم بخت شد تلف
سز زلف خط نامد آسمان بکف

۴۹۸

ز مشتقش می بر که فاسارغ نشست
چو زنگ خارفت خطش ز دست
و پس از مدت تمادی در نجارا ماندن در کجای
گوناگون بر دن بهرات عودت نمود و از ویدار خود
متعلمین را فیض بخشود و اینقطعه نیز از سایر شعرا دوست
که گوید:

اگر نگشت دل من نورش عشق
چرا ز دیده من خواست دیدم طوفان
اگر نه چشم من ابر است و چهره تو چو گل
چرا ز گریه من آن همی شود خندان
اگر نه میزدان دران درد از تو سرشت
چرا در چشم تو درد آمد هست و هم درمان
اگر نه هست نشان از دندان سخنست

عزایه بی‌سختی باشدت نهفته در آن
اگر نه عالیه دان آمد آن در آن چون قند
پیراز عالیه دارد بگرد خویش نشان
اگر هست اثر بر میان تو کمرت
چرا چو بی‌کری بایدت پدید میان
اگر نباشد ایمان نهفته اندر کفر

چرا نهفته رخ تو بکفر در ایمان
تا عاقبت در سنه ۹۶۶ بنصد و شصت و شش
طویر حیاتش در هم پیچیده گردید و مرغ روحش از قفس
تن بشاخار عدم پرواز کرد، و در گذشت و در هرات
نزد مقبره شیخ یوسف الدین با تری می‌فون گشت
و از نیقطعه از قطعات او است که شعر ملا عبد الرحمن جامی را
نگاشته و مضا کرده:

عبد القادر هراتی

نقل از خط و خطاطان *

خواجه عبدالقادر هراتی در فنون گاشتن خطوط مختلفه
 بی نظیر و در نوختن انواع موسیقی بی بدیل بود شعر را
 نیز مستین می سرود صاحب حبیب السیر میآورد در ادای
 حال مسافرت به بغداد نمود و در خدمت سلطان احمد
 جلایر منزلی یافت و در مجالس این محافل عیشین جلیس
 سلطان و انیس او بود که سلطان او را یار عزیز میخواند
 و در حق او احسانات و نفعات گوناگون می نمود
 مادر گذشت و چون سلطان احمد فوت شد خواجه
 عبدالقادر در سلک ندما و خاصان میرزا میرانشاه
 منسلک آمد تا آنکه میرانشاه مغلوب عساکر امیر تیمور گشت
 و اطرافهای او هر یک بطرفی فرار یا گرفتار گشتند و خواجه

عبد القادر با زحمتی بسیار و مشقاتی بی شمار از ان معرکه
و بلکه جان بدر برد و مدتها در نهایت فلاکت و بیچارگی
آواره و بیابان گرد بود تا بحسب تصادف و قتی
در نزدیکی اردوی امیر تیمور گذار شد اما که در این بین
امیر تیمور برسید عبد القادر چون در فن قرئت و تجوید
بهره کامل داشت آواز قرآن خواندن در انداخت
امیر تیمور چون او را بشناخت (امدالی زیم چنگ
در مصحف زد و او را پیش خواند و محترم شنید
و از نکبت و بیچاره گی مستخلص نمود، پس ازین در نزد
امیر تیمور قیام میکرد تا امیر تیمور در گذشت و او را از نظام
و عسالتی دنیوی مجرگشت تا عاقبت در سنه ۸۳۸
هشتصد و سی و هشت وفات کرد.

محمد فایض هراتی

نقل از خط و خط امان
 محمد فایض هراتی منظری از منظر هر کمال ذآیتی از آیات
 هنر بود در کمالات و فضایل مقامی عالی یافت و در حسن خط
 بسر حد ارتقا یافت در تحصیل لغات سه گانه فارسی
 و عربی و ترکی بی نظیر بود، و هشتاد و هشت سال عمر را در
 ترکستان راقم گرفت نیز طبعی سرشار داشت و با خط بکو
 و مضامین بکر و لکش شعار موجز فی کاشت و بیشتر از بزرگان
 و معاصرین را شیفته گفتم و فریفته رفتار کرده بود و حیاتی
 مسعود گذر نید و قطعات و مرقات زیبا یادگار گذشت
 مادر سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و چهل و پنج بیت سفر
 بر افراشت.



عجب جنون هراتی

نقل از خط و خطاطان *

عجبون بن جمال الدین هراتی مشهور و متخلص بر فقی
زیبائی خطش ادبار رفیق و شیوایی شعرش فضلار مولف
و شفیق بود، در کتاب فضایل و تهذیب نفس کوششها
کرد تا مقام و منزلتی عالی یافت و بمساعی و زحمات خلل
ناپذیر در مشق خط آنقدر کوشید تا عاقبت کسوت استادی
پوشید و در خدمت سلطان غازان خان (۶۹۴)
(۷۱۳) معروف و مقرب گردید و نواز شها و اشفاقات
گوناگون دید گویند خطر از دست چپ مانند دست راست
بسیار نیکوگاشتی و در نوشتن بهفت خط نیکو ناصی
نداشتی خاصه خط تو امان (دو طرفه) ، را نیکو نوشتی
که هر بیننده را در بوته حیرت بهشتی خیالچه خود گوید.

تو امان مخترع محبتون است
که تسلیم چهره گشاینها کرد
ما شدم خستج و صورت کشش
خطکم صور تکی پیدا کرد
صاحب خط و خطاطان می آورد که محبتون خوش نویس
منظومه در باره موضوع خط و چگونه کی و برشته نظم در آورده
که میگوید -
بسیا انجامه انشای رقم کن
بنام کاتب لوح و قلم کن
رقم ساز همه اشیا و کلام
پدیدار سفیدی و سیاهی
بسی کلک قضایش استادی
گشاید چشم خوبان عین صادی

ز کلک صنعتش انشای رسم کرد
 رسم بر شیوه نون و القلم کرد
 دواتی سازد از جریخ مدور
 کند موم سر آن ماه انور
 کند از این دوات سبز مینا
 ز سرخی شفقش شکر پیدا
 الهی رحم کن بر حبان مجنون
 قلم کش بر خط عصیان مجنون
 غبار نامه های زنگ عصیان
 ز توقع رقاعم شیخ گردان
 گویند مجنون هراتی سه ساله در قوانین خط تالیف کرد
 اولی موسوم به (رساله خط و سواد) دوم (قواعد خطوط سبعة)
 سوم (در رسم الخط) که در ماده تاریخ کتاب سوم این بیت را آورد

چو از رسم خطش تاریخ دادم
 از آنش نام رسم الخط نهادم
 رسم الخط نهصد و چهل میشود و حال آنکه او در قرن پنجم
 میزیسته و شاید الخط تاریخش بوده که میشود ۲۱۴۰

ملا محب علی هراتی

نقل از خط و خطاطان

ملا محب علی نامی تخلص هراتی از اسانده زمان
 و اعجوبه دوران بود، و او یک از چهل تن استادان
 خوش نویس روزگار شمار است، پدرش ستم علی
 یک از فضلاء نامی و متبحر در فنون و علوم متعارفه تعبیه
 و پسرخواهر بزراد نقاشی که یکی از مفاخر قرن نهم است
 میباشد، ابتدا در کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا که شرح

حاشی گذشت منصب کتابداری داشت و بسیاری از
کتاب همه را بخط خوش می نگاشت، و بیشتر آنها را
رقم (ابراهیم مینمود) نظریه عشق فوق العاده
شاه زاده هنر پرور و چون صیت حسن خط
و سیر پسندیده و فضایل عدیده او بهر جا رسید
طها سب اول صفوی (۹۳۰-۹۱۴) او را
از بهرات بخوابست ملاحظ علی عازم قزوین گردید
و هر گونه مراحم و عوطف ملوکانه بدید و امر شد
تا در کتابخانه اشایی اشتغال باست کتاب کتب
نماید و همواره از طرف شاه طها سب
و بزرگان مملکت، و صنادید دولت با انواع تظلمات
نایل میگردد، تا طومار جانشین سجیده گشت و در گذشت
تاریخ وفات او این مصرع است، ملاحظ علی شافع

ایام بادا - یعنی در سنه (۹۷۳) نصد و پنجاه
دسه وفات کرد.

میرزا شفیعای هرآت

.....

میرزا شفیعای ملقب به پیشوا از مردم هرآت بود
و در کمالات مختلفه مقامی عالی داشت، و در خدمت مرتضی
قلی خان شالو حاکم آن هرآت مدتها منصب
منشی باشی را داشت، و همت بر تکمیل خط شکسته
استاد خود مرتضی قلیخان شالو گذاشت تا متدرجا
انخط مانند زلف عروسان پیشش و گره طنازانه
پیدا کرد، و در صفحات زیبای جلوت رعنائی نمود
و یک از خطوط مطلوبه شد که بعد با برادر ایام و تقربا

کوناگون از حلیه عتبار اولیه اش کاسته شد
 و راه قمر و اخطاط گرفت و این خط آخرین خطی است
 که پادشاه و وجود گذاشت و اولین خطی است در بین
 فارسی نویسان که راه زوال گرفت و اگر چه هنوز
 مستعمل و خوش نویسان چندی باین خط نگارش
 در کمال دل آرائی و تشنگی بنیاید باین همه از منزلت
 و مقام او لیش کاسته شده و دارد بطن ضحال زوال
 میرود . بالجمله میرزا شفیعی یکی از مفاخر قرن یازده بود
 که علاوه از حسن خط و نقاشی و رسامی و تذهیب
 کاری و سطور بندی بی قرین بود و استاد و پنج
 در حسله از حیات عاریت به پیوند سفری هم
 بطرف هندوستان رفت و مقضی المرام بهرت
 برگشت تا در گذشت .

کتاب خط و خطاطان مدیر چهره نمای مصر (مطبوعه مصر)
زبان فارسی .

تتمت الكتاب بعون الملك الوهاب

خدا را شکر گزارم مرا نعمت توفیق ارزانی فرمود که به اثر زحمات ناچیز
و مساعی شبار و زنی خود به تدوین آثار ادبی شعرای متقدم هرست بوقی آمده
و ازین رهگذر خدمتی از عالم ادبیا این سرزمین ایفا نمودم .
حضراتیکه به تدوین در ترتیب بچشم موضوع ملاحظاتی دارند تصانیف خود پسندند
که با اینهمه علل تشتت حواس و اسباب شکستگی خامه و بدتر از همه نبودن
سامان استفاده به چه اندازه به مشکلات متعدد برخورد کرده ایم و تا کدام حد
موانع و سبب غیر محصور را در چهارم شده ایم با اینهمه سلسله شعرا
و شاعرات متقدم را در اینجا خاتمه داده و اینک به امید لطاف
خداوندی شعراے معاصر را به مجلد سوم حواله مینمایم .
ومن الله التوفیق

